اندوش برنل صاحب موصوف برینمعنی که هم چنین فریب سازان محیل را از وطن ایشان برآورده روانه
کردن بطرف مبنی مقتضی گردید و نیز با فواج قاهره خود از انجا برآمده متصل کینه در قیام ورزیده نصف
و یک قطعه الطاف نامه در بهمه طلب داشتن مهاراجه معزنیا بر ملاقات خود یک کمپنی با رموبکی سردار
عمده بطرف کورک روانه فرمودند و سردار موصوف آمده استدعای جنرل صاحب موصوف والا
مناقب را اظهار نمودند و مهاراجه معزنیا باطلاع این نوید مسرت حاوید از ملک کورک برآمده داخل
بندر تلچری شدند و پیشش از داخل شدن انگریز و فرنسیان بین فوج سرکار انگریز بهادر و اهل قلعه کنانور
که دران شش هزار جوان طرف سلطان موصوف و چهار هزار جوان مایله بودند هنگامه رزم برخاسته
تا فسخ عرض اهل قلعه مذکور را تاب اقامت نمانده و پیام اشتیاق را در میان آوردند جنرل صاحب
موصوف برینمعنی فرمودند که چون حمایت سلطان موصوف را موجب اسباب آسایش گذاشته
آید و مایله ها که اندرون قلعه هستند ایشان با فوج سرکار کمپنی انگریز بهادر از فریب کرده و غافل کرده
اند ایشان را موجبی بی مذکور دستگیر کرده از وطن ایشان برآورده بطرف مبنی روانه کردن صعب
است و قابل ماندن اینجا نیستند و زنهار از ایشان صلح نخواهیم کرد بی بی کنور و مایله های انجا
برینمعنی مشورت کردند که مردمان طرف پتو سلطان صلح کرده از قلعه فرود آمده بسر پرتگ پتن
میروند و مایله ها هیچ چه نخواهند شد و اهل انگریز بتمامی مایله ها را خواهند کشت و غیر ازین راجه ها و
نایکان ملبوار عداوت غلبی میدارند لاکن دیوان راجه صاحب کورک به تلچری تشریف آورده اند
در زمان سلف که بموقت عصر بزرگان از انجانب احسان بدلوای ایشان شده بود اگر در بموقت
پناه دامن عاطفت ایشان گیرد امید است هرچه که سعی از جانب ایشان در باب رهایی مایله
شود در بلغ نخواهند داشت همچنین تصور نموده بی بی مذکور فرزند خود را در وقت شب مخفی به
دولی سوار کرده بمصحوب کاریکار کنج یکی بخدمت مهاراجه معزنیا طرف تلچری گردد و پیام رهایی

بدین مضمون لفظ فرستاده که این فقیر [illegible] جانب بود الحال در ظل ذیل عاطفت ان [illegible]
گذاشته شده است هرچیکه پرورش بر احوال او از جانب خود معروف کرده تمام آوری این مهاراجه
است چنانکار یکار مذکور فرزند بالی را همراه گرفته به تلچیری درآمده با موسی سیری بخدمت مهاراجه مغز
در محل انیاز سکونت داشته بودند آمده حقیقت کفته بالی به [illegible] تفصیل تمام [illegible] راجه مغز
بعد اطلاع این کیفیت احسان قدیم از جانب انها بزدلوان در عصر [illegible] سده بود یاد آورده
در تدارک احسان انها سعی فرمودند غرض روز دویم بوقت صبح فرزند بالی مذکور را همراه گرفته
نزد راجه [illegible] رفته حقیقتش را اظهار کردند و تیلر صاحب موصوف جواب دادند که بالی
کینانوز از راه فریب [illegible] کینه را دغا کرده است از این ان صلح نخواهیم کرد و کیفیت ان باطل
معامله را بجناب جرنل صاحب موصوف نخواهیم گفت و مهاراجه مغز گفتند که ما هم فرزند بالی را همراه
خود کوفته برای ملاقات جرنل صاحب والا مناقب موصوف میرویم شما هم بایجانب موافقت نمایند
و سردار موصوف قبول کردند و مهاراجه مغز فرزند بالی را با تفاق صاحب موصوف از تلچیری برآمده
برفتی باری سوار شده نزد لشکر انگریز بهادر فرود آمدند و بعد حصول دولت ملاقات جرنل صاحب
والا مناقب موصوف دست فرزند بالی را بدست والا مناقب موصوف داده گفتند که برایجانب
نظر کرم فرموده جان و آبروی این طفل را امان داده پرورش فرمایند و جرنل صاحب والا مناقب
موصوف از ناوقفیت حقیقت طفل مذکور بر گفته مهاراجه مغز قبول کرده فرمودند که [illegible] یعنی
صاحب بعمل خواهد آمد و بعد ازان از تیلر صاحب موصوف پرسیدند که این طفل کدام کس است و تیلر صاحب
موصوف ظاهر کردند که این طفل فرزند بالی کینانوز است که در وقت شب مخفی بر دوش سوار کرده
نزد راجه صاحب کورک فرستاده است و جرنل صاحب موصوف از شنیدن این کیفیت در دل خود
بسیار ناخوش شده فرمودند که اهل کینانوز از راه فریب با اهل سرکار کمپنی انگریز بهادر دغا کرده اند

در باره کشتن عمل انها سزای مقرر شده است و بر احوال چنین کسان اهل ادب و محل رحم نباید کرد و مهاراجه
معزز نیز گفتند که بهر طور بکنا بار ازبس دوستی اینجانب بر احوال این طفل شفقت فرموده بر جای کنا نور
قیام ورزیده و احسان آن بر اینجانب متصور خواهد بود و جرنلصاحب موصوف قبول کرده فرمودند که بلے
کنا نور دست فرزند خود را در دست شما داده است و شما دست آن را بدست اینجانب داده اند
بدستور اینجانب دست فرزند مذکور را بدست شما میدهم و شما اندرون قلعه کنا نور رفته در دست
پسر مذکور بدهند و صلح کنند و بگویند که تا امروز انچیزی تقصیر از جانب شما بوقوع امده ازطرف سرکار
کمپنی معاف کردیم اگر آینده همچنین حرکات ناشایسته بظهور رسد معاف نخواهد شد و بهمان وقت سزای
آن معقول خواهد رسید و بعد این [illegible] داده بطرف قلعه
کنا نور روانه نمودند و مهاراجه معزز موسردار صاحبان موصوف با علم سرکار انگریز بهادر داخل قلعه مذکور
شده و علم را بران قلعه نصب کرده بموجب ایمای جرنلصاحب موصوف فرزند پسر را بحواله پدر مذکور
نموده و نهایش خاطرشان بایشان بهتر کردند و باز از انجا مراجعت کرده حقیقت را بخدمت جرنل
صاحب موصوف ظاهر کردند جرنلصاحب موصوف باطلاع آن بسیار خوشحال گردیده فرمودند سرکار
صاحب کرده اند بهتر کرده اند و پس ازان جمعیت مردمان شیو سلطان را بطرف سریرنگپتن روانه نموده
مهاراجه معزز گفتند که دشمن قوی ما و شما شیو سلطان است و در سزا دادن ایشان مستعد باید بود
و راه کهتهای رفتن لشکر انگریزی بطرف سریرنگپتن و علاقه شیو سلطان است و ایشان مردم
جمعیت خود داشته بندوبست راه های مذکور بعمل آورده است درینصورت در باب رفتن لشکر
انگریز بهادر از ملک کورگ کدام راه راست و صاف است برای دیدن آن یکی سردار صاحب را بعرصه
چند روز نزد صاحب روانه می نمایم و سردار موصوف راهیکه پسند نمایند صاحب هم قبول نموده درست

باید کرد و هم جناب مسر انجام رسد ضرور با شکر بار از جانب مطلب نیز باید
از انجا برآمده بملک خود داخل شدند و درین نزدیکی کرنل
کرده و جناب مسر با موصوف که در انجا بود آواره دشت ادبار کرده و بکالیکوت
خط آورده و از انجا برآمده بر مقام کینانور داخل لشکر جرنلصاحب والا مناقب
از آن جا برای دیدن راه بملک کورگ برآمده بود ملاقات
کنند که برای آمدن فوج لشکر شیو بهادر راه کهاتشا هکلی دریست و صاف کنانیده باید داد و بعد از
شیو فوج از همین راه انچه سر انجام ضروریات مطلوب لشکر باشد از معرفت صاحب ایجنت باید
کرده و چهار راجه معزز قبول نموده کپتان صاحب موصوف را سه روز نزد خود نشسته برای آوردن فوج
سرکار انگریز بهادر واپس روانه کردند من بعد دیر فراهم آوردن با اسباب لشکر اگر جهت پیر و مرد
راجه صاحب بکار نیرومند و از هر سر فوج پیشرفت نشده چرا که اول ملک کورگ از تاختن و تاراج کردن
شیو سلطان همه آواره شده بود در این ملک آواره جنس راتب و اشیای خوراک چگونه میسر آمده دوم
در سرکار انجنیب ذخیره معلوم و نمای مال و متاع بغارت شیو سلطان رفت و سیوم اطراف ملک کورگ
مرا از ملک دشمن قوی شیو سلطان بملک دوست در نظر موثر نمیکرد و احدی از انطرف تا این ضلع
وارد این ضلع با نظر فساد و رفت نمیدارد قطع نظر از اوازگه ملک انجانب اگر ملک دوست متصل بودی
از راه دشت میان ریسه مذکور طلبیده داده آید غرض رای نیک اندیش مهاراجه معزز الیه منقض
گردید که اول ای اگر بهم اخلاص و شرایط اتحاد فیما بین سرکار انگریز بهادر و سرکار انجنیب بستگی
شروط و قرار یافته بتاریخ دوم ماه اقرار یافته بست و غیر از بین لشکر ظفر پیکر سرکار انگریز بهادر راه جنگ
طرف شیو سلطان و دشمن قوی از همین راه ملک کورگ وارد میکرد در این وقت جنس راتب و غیره
طلبیده هر چیکه از سعی خود حاصل آید معاونت نکنند دوستی انشاید غرض چند بین مردمان کورگ

هوشیار را از راه مخفی طرف ملک پشیو سلطان فرستاده اخبار خبای بودن کاروان بهتر و لایق کاری
وغیره طلبیده و مردمان کورکهای جریح را با سازو سلاح روانه کرده و از جنگ و جان بازی
مردمان دشمن را شکست داده چندین اسباب راتب وغیره و کاروان قریب بکهزار یافته بهرسانیده
و بر این کیفیت [illegible] تلنگی نوشته فرستادند و صاحب موصوف [illegible] برانیکه که این مهم سرانجام
رسد وغیره و قتیکه لشکر از بیجانب وارد ضلع کوزکه کرده باید داد و نیز لشکر از بیجانب کوچ نماید برای
کشیدن کاریهای اقواب وغیره کاروان مطلوب است لهذا چندین مردمان را از بیجانب فرستاده
کاروان مذکور حواله آنها کرده روانه نماید و دستور مهاراجه معزالیه از انجا کاروان مذکور بهتر و توانا یافته
و یکصد و نازده راس علاوه ساخته حواله همان مردمان کرده روانه بطرف معسکر نمود
لشکر مرهٹه در نجوند رسیده یکجا اسباب راتب وغیره برای لشکر خلفر پیکر از محنت و مشقت تمام جمع کرده
بودند در این نزدیکی به سبب اخر شدن اسباب راتب وغیره اهل قلعه مذکور سر قلعه مرکره ناچار گردیده
به جعفر قلی بیک قلعه دار اظهار کردند که ما هم بجای کان را اگر از سلامتی جان و اسباب رهائی شود
خواهم رفت برای قلعه دار مذکور چهار چوان را با یکنفر ان سفید از راه پیام صلح و اشتی پیش مهاراجه
مغربنا یکبار فرستادند برای اطلاع یافته راجه صاحب مغرور دولت از انجا برآمده در قلعه مرکره
کهنه فرود آمده قلعه دار مذکور را بپیش خود طلبیده فرمود مذکر اسباب و سرانجام شیو سلطان اینچنین اندرون
قلعه بهمت بلا تجاوز و تعاقب بسرکار بیجانب داخل کرده مشاهده مردمان همراهی شما هر چیکه اسباب خود ها
میدارند گرفته بروند قلعه دار مذکور قبول کرده با دهصد مردمان کورکها را همراه خود برده بعوض مردمان
همراهی کورکهای مذکور را انتظام داده و علم سرکار [illegible] و میر را چندر و دیگر معتمد نصب کرده و کلیدهای
قلعه مذکور معه خزانه و باروت گوله وغیره هر چیکه سامان سرکار شیو سلطان بود بحواله مهاراجه معتمد
تفویض نموده خود معه جمعیت بیرون قلعه رسیده فرود آمد چنانکه روز دویم بوقت صبح سواری مهاراجه

مغ

بهادر بارداده لشکر قلعه سرینگ پتنم گشتند چنانچه کرانه مرهاج جنرل معه فوج مفصل
از راه دندیگل برآمده برمقام کوی متوقف وارد شدند و بمجرد اطلاع این خبر تیپو سلطان معه فوج خود
از سرینگ پتنم برآمده بجای سته مقابل یا مقابل فوج جنرل صاحب ممدوح بجنگ درپیوست و بهادران
برهان الدین خسرو پیره تیپو سلطان را کشته گردیدند غرض فوج سلطان موصوف مانند سیماب مقابله
پهلوتهی کرده از پناه کوه دامن و ناموار راه های رسیدن فوج انگریز بهادر مذکور را مسدود
بی مناسب از راه فساد شرارت کردن افغانان نهاد در اثنای
معه فوج کثیر وارد ضلع مدراج شده متوجه [illegible] گردیدند برای منع و دفع تیپو سلطان
اگاه گردیده از عبور کمپانی کشکر خود را بفوج بطرف ملک ارکاط گردانیده و جنرل
عقب ایشان از عبور کمپانی [illegible] چنانچه فوج جنرل مذبور صاحب بهادر موصوف با فوج
لارد کارنوالس صاحب بهادر ممدوح بنگاله ملحق شده از گنگاتر آمده برمقام بنگلور ورود آمدند
و نیز تیپو سلطان معه فوج بیلغار خفیف را رسیده بر عبور بنگلور ورود آمده بعرض فوج انگریز بهادر
دستور معمول رجال ترتیب داده حصار قلعه را از اطراف [illegible] و بقلعی پرداختند
تمام برقلعه مذکور متصرف شدند و سلطان موصوف از هر سو جوه ناچار گردیده و نیز خود
جنود منتخبی از راه کورک رسیده معه فوج پیش از وارد شدن افواج قاهره انگریز بهادر بسرینگ
رسانیده و یکی سردار علاقه خود را معه چندین هزار مردم بطرف پریاپتنم برای تقریب روانه نمود
رعایای متوطنان انجا را اخراج [illegible] و قلعه مذکور را از بابه در اورده بتصرف سردار مذکور
به پریاپتنم آمده و رعایای انجا را اخراج نموده و در بابه قلعه مذکور نقبها میباشد
روبروی قلعه سرینگ پتنم اندرون هر دو رود بتقریبها تیار کرده و در ان بتقریبها فوج خود را
آورد و در بن نزدیکی جنرل صاحب بهادر موصوف معه

قاهره سرکار کمپنی انگریز بهادر از بنگلور برآمده و بسریرنگ پتن متوجه شدند و از طرف کورگ سرجنرل بیرد
با اتفاق معه فوج مبنی کوچ در کوچ بجان موضع متوطه
رسیدند چون مژده این امر بسلطان موصوف گردید بتعاقب سازی قلعه بریاپتن بودند اطلاع یافته برآن
قیاس کرد لشکر انگریز بهادر هرگاه که وارد این صوب گردد بر قلعه بریاپتن متصرف خواهد شد بتصویب
بسرعت تمام اندرون نقب های قلعه مذکور باروت پر کرده آتش داده و قلعه را از پایه برآورده
بطرف سریرنگ پتن روانه گردید و جنرل ابرکرمبی صاحب بهادر موصوف به بریاپتن رسیده
وجمعیت دو پلتن اندرون قلعه بریاپتن گذاشته و خود معه فوج متصل پنهته کهنه قلعه مذکور
فرود آمدند و شیو سلطان معه فوج از قلعه سریرنگ پتن برآمده با فوج قاهره انگریز بهادر
متصل کوه کریکت بجنگ درپیوستند اخر الامر فوج شیو سلطان را شکست یافته گریزکرده اندرون
شهر در رود کاویری در حصار شهر پناه آورده از پناه قلعه قیام ورزیده و فوج قاهره انگریز بهادر
دران شب بر همانجا مقام نموده من بعد نزد کوه هرو به مقام ورزیده در انتظاری فوج مبنی
که از جانب کورگ بر بریاپتن فرود آمده بودند پس ازان بسبب پیش آمدن هنگام برشکال لارد
کارنا والس صاحب بهادر معه فوج متوجه بطرف بنگلور گردیدند و جنرل ابرکرمبی صاحب
بهادر با فوج خود معه مهاراجه مختار بریاپتن برآمده بر کهات سکل فرود آمدند مهاراجه مختار
فرمودند که الحال ما هم معه فوج از اینجا کوچ کرده بطرف تلچیری میرویم و فوج سرکار کمپنی انگریز بهادر
در اینجا گذاشته بطرف مبنی مندرفته باز در موسم اول وارد این ضلع خواهیم شد بالفعل چندین
سرانجام جنگی مایحتاج کوله و لوتاب وغیره بحواله صاحب بتعویض کرده آید باید که صاحب ششماهه
برشکال از هر جانب سامان رسد وغیره بهمرسانیده بسعی تمام طلبیده فراهم نمایند و غیر ازین
بعضی رعایا و پیوپاریان سامان رسد وغیره که بطرف لشکر شیو سلطان می برند انها را بقوت

وارد بطرف خود رجوع گردانیده هرچیکه آنها سامان و سرانجام از راه خوش خریدی در لشکر تیپو سلطان
کمیفروشند و مبلغ مضاعف در عوض خریدی جنس از جانب بدهانند غرض اهم جهت سامان
رسد راجع سازند و در نیاب چندانکه مبلغ نقد مطلوب شود از جانب سرکار کمپنی رسانیده آید
مهاراجه مغز جواب دادند که الحال مبلغ زر که برای خریدی اسباب رسد از سرکار کمپنی نباید داد
مطابق فرمایش کرامی رعایا و بیوپاریان وغیره رسانندگان سامان لشکر تیپو سلطان را
بطرف خود رجوع گردانیده چندانکه اسباب رسد از روی قیمت بهمرسد عوض خریدی آن
از جانب خود داده جمع کرده آید و اگر مبلغ مذکور در خریدی اسباب مذکور از جانب کفایت
نکند بخدمت سامی اطلاع داده آید بعد ازان جنرل رابرت ابرکرمنی صاحب مغز چندین
اسباب باروت گولا و اتواب وغیره بحواله مهاراجه مغز داده خود در ماه جیشته سال ورودی
کرت سمبهر مطابق سنه یکهزار و دو صد و شش هجری معه فوج از عسکر کنل هیکل داخل تلچری گردیدند
و تمامی فوج را در انجا گذاشته بطرف منبعی روانه گردیدند و مهاراجه موصوف اسباب مذکور
را در جای حفاظت نگاهداشته خود بدولت بحال مالک بار تشریف آورده و چندین اسباب
که در ملک کورگ میسر میشد آن را خرید کرده همراه حفاظت نگاهداشتند و غیر ازین رعایا و غیره
رسانندگان سامان لشکر تیپو سلطان را بطرف خود رجوع گردانیده و بجسب خاطرخواه آنرا
عوض قیمت جنس داده سامان و سرانجام از انها طلبیده فراهم آورده بودند چیزیکه
در صلح کوبک نیافت بود آنرا بطرف ملک سلطان مردمان کوبکها فرستاده از جنگ
و جان بازی همدست کرده تا شش ماه بر شکال بهمیا سرنوح در باب بهم رسانیده اسباب
رسد رسی و تردد تمام بکار برده جمع میکرده بودند و در ماه مارچ کورنر میجر جنرل رابرت
ابرکرمنی صاحب بهادر معه اسباب جنگی از بندر منبئی داخل تلچری گردیده و از انجا معه لشکر ظفر پیکر

از غور

لد عبور کهات بهانجا سابق فرود آمده [illegible] برکیفیت [illegible] نوشته فرستادند و
مهاراجه موصوف وصول الطاف نامه خود را در انجا رسانیده از ملاقات جنرل صاحب بهادر والا مناقب
کامیاب مسرت پیشه شدند و قبل ازین چندین اسباب جنگی اتواب و سرب وغیره بشرف امانت
که در تحویل خود داشتند بودند ارزاه ایس رسانیدند و نیز جنرل صاحب فرمودند که در انجا دو ماه مقام خواهم
ورزید و بنابر خرچ لشکر پنج لک دنگانی برنج از جانب خود بدهانند گفتند که بهر نوع
از طرف جانب بهم رسانیده خواهیم داد غرض اسبات کیتان چنور اک منشی بزرگ وغیره از اطراف ملک طلبیده
و با اهل لشکر رسانیده و هم برنج بابت رشکر پنج لک دنگانی ارزوپی بجالیش بنابر دادن وقت
مطالبه اهل لشکر مجای حفاظت نگاهداشته بودند درین اثنا پتو سلطان بقادرخان خیشکی سپهدار
گفتند که بهر بانی راجه صاحب کورک بر احوال شما از حد افزون است و قبل ازین وقتیکه شما در دست راجه
صاحب کورک اسیر بودید در آنوقت جان بخشی نموده باین طرف روانه نموده بودند اکنون از معرفت
شما سلسله جنبان محبت میشوم و کسانیکه از معتمدان شما بوده باشند بیارید چنانچه قادرخان مذکور
چند کسان از معتمدان خود پیش پتو سلطان حاضر اورد و سلطان موصوف یکقطعه رقیمه از جانب خود و
یک قطعه از میر محمد صادق و یک قطعه از نام پورنیا بصدد عهد و پیمان در استحکام بنیان دوستی و اخلاص
نویسانیده همراه مردی آدمی معرفت قادرخان مذکور معهود و حل کاره و دو دهلایت جمله پنج اسامی را
بطرف کورک روانه نمود چون چاطان رقیمه های مذکور را داخل سرحد ملک کورک شده دران ولا جوگی
انجا مردمان مذکور را معه خطوط بحضور آورده و مردی آدمی مذکور خطوط های مذکور را
رسانیده پیام رسانید بدین تقریب ظاهر گردید که راجه صاحب کورک روی مروت و اخلاص خود را از جانب
نامه بطرف انگریز بهادر رجوع و متوجه شده اند و نسبت قرابت اینجانب را از هر دو نوع دوری میدارند
و در وقت مشکل غیر از یکانگان با بیگانگان نسبت موافقت ندارد چنانچه سالی گذشته انگریز بهادر

جنرل صاحب والا مناقب بر صوب قبول نموده و بر مردمان . ران حمال نامی و نیکلت نایک طرف ایاز را مقرر کرده
و دیهم را بجز یل یکی سردار کپتان صاحب داده برای آوردن برنج مذکور روانه فرمودند و کمیت و ایجونا
عامل گلگت نام که بر مودی خانه باشی برنج معین بود بموده بحوالهٔ کپتان موصوف ساخت و از بنج لک دنگاله
نیمانیم برنج وغیره برگاوان مذکور برده گذشته داخل لشکر گردید بر مقام سدانپور بود شدند در بین نزدیکی یکی از
سر صاحبان فوج کنان خیط بنام جنرل صاحب یعنی رابرت ابرکرمبی صاحب بهادر برین مضمون نوشته
فرستادند که لارد کارنا والس صاحب بهادر و جنرل مینیدس صاحب بهادر با فواج ظفر امواج موفوج دوانب
و پیشوای موصوف باتفاق کامل متصل سر برنگ پاتن فرود آمده اند و صاحب هم موفوج خود را رسانیدن
بهتر است و بس و بجز وصول رقعهٔ مذکور جنرل رابرت ابرکرمبی صاحب بهادر در همون وقت از همانجا لشکر
مبنی بر آمده بر مقام کندی پاتن فرود آمدند و بهوشب لارد کارنا والس صاحب بهادر و رجمت انگریز ان را
بر طور شب خون فرستادند و رجمت های مذکور بر لشکر سلطان موصوف تاخته اندرون چهار اکر از کرنکره
تا پال ملی وار خیند کال تا کنجام همه اهل فوج ایشان شکست داده در وقت شب اهل فوج پتو سلطان
را از بنگانه و بنگانه فوقی نماند غرض بایکدیگر درهم برهم شده از اقسام جنگ کرده بمردند و لارد کارنا والس صاحب
بهادر بر کنجام و بتیرپها متصرف شدند و فردمان هفتصد فوج پتو سلطان بر فوز دویمی و سیومی فراهم
شده در پناه قلعه در آمدند و بهوشب شب فردمان اهل کورک قریب پنجهزار جوان موزن و بجر ناداوزه
فرار کرده سابق سلطان موصوف از راه قریب اسیر کرده درمیان چیله ها و جنیش و عسکر خود داخل کرده
بودند قابو یافته وارد ضلع کورک که ماوا و ملجای آنها بود وارد شدند روز دویم لارد کارنا والس صاحب
بهادر و هم جنرل صاحب تا ئید از لعل باغ تا در یا دولت باغ جمعیت جنگی خود را فرود آورده بترتیب
مورچال را بنیاد نهادند بهوشب آنش از جانب کرنکور پیش بهوری را ترتیب داده پایه مورچال را
دستور دادند و دران زمان میجر جنرل صاحب رابرت ابرکرمبی صاحب براجه صاحب کورک گفت

الحال

یوم بخوشی تمام در انجا می ماندند و در آن مدت در ماه ماگر مطابق ماه ذیقعده [illegible] را جهار اجی سور بکپتان صاحب
ممدوح کیفیتکه ظاهر کردند شرح آن همین است روزیکه ما بر تخت دولت جلوس کرده رسم تخت دای کرده
بودند زنها سمان رانی تخت حالا دو صیبه پیدا شده اند آینده از شکم همون رانی تخت فرزند نر پیدا شود
دین فرزند ما وارث تخت و دولت ما خواهد شد اگر بمقتضای ارادت طفلکان پیدا شوند فرزندان
درجه دویم راج شنکر اپاو پسر شنکر اپاو چندر شنکر اپا این هر سه اسم اند ورثه انها بحال خواهد ماند
بعد ازین کیفیت بنا بر ظاهر شدن بسر کار کمپنی انگلیز نهایت در دام اقباله و بخدمت لارد صاحب معظم
بکپتان صاحب موصوف گفته بودیم و بعد ازان هم از بطن همان رانی تخت دو صیبه پیدا شدند در بهبودی
بتاریخ هفتم ماه چیشته سال پرابهو سمجهر مطابق ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و بیست و دو هجری
روز جمعه بوقت سه ساعت آن رانی مذکور ماجی دیوا دیورا انتقال نمود امید یکه اولاد شدنی از شکم
این رانی داشته بودیم منقطع گردید غرض سلسله اولاد از شکم ان رانی تخت مذکور اجرا نبود
ورثه این دولت سزاوار فرزندان درجه دویم خواهد بود با وجود بودن چهار صیبه از شکم آن رانی مذکور
نامی دیوا ماجی و مدها جی و راجا جی و مهادیوا ماجی فرزندان درجه دوم اگر بر دولت حکومت بنشانند
صیبه گان رانی تخت مذکور را از طرف انها روز بروز بسیار ایذا و هلاکت خواهد شد لهذا ایمنوع را
مناسب و نیک ندانسته آن هر چهار صیبه گان که از بطن رانی تخت مذکور پیدا شده اند مشاوی
کرده بدهند چنانچه از بطن دختر اول نامی دیوا ماجی فرزند نر بهم تولد کرد نام او وبر راجندر که نام ایمنجانب
است نهاده بجمیع امور تربیت کرده و مهر خود داده و شمشیر خاصه عنایت لارد صاحب معظم الیه
بر کمر او بسته مالک دولت و تخت ما کرده خواهند داشت اگر فرزند از بطن ان صیبه مذکور پیدا
نشود دویم دختر دیگر همشیرگان خود او را فرزند نر بهم تولد شود آن فرزند را امر دولت حکومت ما
استفاده باید کرد و همچنان استقرار یافته است تا بودن اولاد آن چهار صیبه گان مذکور فرزندان درجه دویم

دولت درکار نیست اگر اراولاد آن هر چهار صبیه کان مذکور هیچکس نبوده باشد ازان سه فرزندان
درجه دویم یک کس وارث دولت ما خواهد شد چرا که درین دنیای فانی این قالب عنصری را قیام نباشد
و بندوبست آن بوجه احسن ضرور الوقت دانسته این کیفیت را درین تاریخ داخل کرده شده است
که تا هیچکس بدران کم و بیش نه نماید و هم ظاهر بودن این واقعات بسرکار کمپنی انگریز بهادر و بآل و اولاد
خود مهر و دستخط خود کرده داشته شده است از ابتدای انگلی یکس سنه هجری چهار هزار و بیست و چهار
فلی مطابق یکهزار و چهل و هفت هجری تا الغایت بر بهوا سنه هجری بتاریخ معظم جیشته روز جمعه سنه کلی چهار
هزار و هفتصد و نه مطابق یکهزار و دو صد و بیست و دو هجری که جمله یکصد و هفتاد و پنج سال و دو ماه و دو
روز است درمیان انچیکه کیفیت رودادسمستان کورک بود بحسب الحکم مهاراجه معزو برراجندر در
یکی از منشیان کمترین عقیدتنشان حسین خان لوهانی بهمین کتاب درج کرده است ذکر
حرکات فتنه انگیز او و غیره و وقتیکه مهاراجه صبیه خاص خود را بر دولت خود مقرر کرده و حقیقت آن سرکار
کردون اقتدار انگریز بهادر ظاهر نموده پایه دولت را استحکامی دادند ازان ابتدا تا یک نیم سال که
صوبیا نامی بسبیل بی آدبی سخنان نمکحرامی میکرد و مهاراجه معزو برین کیفیت مطلع گردیده وقتی بود قدری
عتاب فرمودند در آنوقت کرنگ صوبیا سجدات معذرات بجا آورده التماس نمود که از غلام امر نمکحرامی
بعمل آمد معاف باید فرمود مهاراجه مغفر آنهمه ناسازی او را از دل آورده هیچ جواب نداد روز دیگر شنبهه
تاکید فرمودند که از دست تو شراب و طعام وغیره تناول اینجانب می آید و بخیر ازین هرانچیکه مدعا و دل
بتو ایما نموده از دست تو میطلبیده ایم و عهده تو بسیار نازک است اگر تو بآن نمکحرامی سخت کرنگ صوبیا
ارتباط اخلاص و ادبی اعتبار تو زیاده خواهد ماند و تراببر نمک حلال انچنان اهم شمرده و آب داده دست تو
اینجانب را همچون زهر معلوم خواهد گشت عرض مهاراجه معزو راجه سمندر را همراه کرفته در وقت تناول طعام
بدو روز و سه روز همین نسبت بنهج مغفره بودند و شنبهه نیز همین عرض می نمود که ما هم غلام سرکار هستم و بر چه

خواجه عهدهٔ خوراندن طعام و نوشانیدن آب خاطر فاتحه ماست و نیز حقیقت بخاطر جنابرک
ارشاد فرموده از دست غلام میتوانستند و ما هم بر این کیفیت خدمت غلامی نموده اگر از غلامان د
نوکران دیگر دوستی داشتن حرام است و اگر این حکم خداوند نعمت تجاوز کرده بایشان موافقت
خواهم کرد نمک حرام کامل خواهم شد در این دنیا هر چیکه نسزاوار عقوبت است از سرکار غلام را باید داد
غرض مهاراجه مغز هر اصل حقیقت خاطر مبارک خود کرده بیکیپ پنجم سال بشنهو قسم خورد تا آنچه
بمخفی از کرنک صوبیا نیکیت نوکر نیک تکیه بر اطلاع آن هر کار خود بهوشیار و خبردار بوده باید کرد
خفیه از شنهو دوستی زیاده کردن ضرور لازم افتاد بعد ازان کرنک صوبیا هر سخنی که در ان نوکران
و خلل سرکار بود آنرا در ده نوع نهایش دیوان مادیا کرده دل او را شکسته مبدل میکرد و اصل خلاصه
مافی الضمیر او آن بود که در مشورت نمک حرامی خود بطریق معاونت شامل کرده چنانچه خیر خواه
خواجه سرکار نامی کتیا بحضور مهاراجه مغز عرض نموده که روزی دیوان مادیا و کرنک صوبیا علیحده علیحده
سخنها میکردند در ان وقت کرنک صوبیا میگفت که کشن راؤ در معامله خود از نوشتهای خطوط دستگیر
شود سلطان کرده تا اگر از جانب کسی معتمدی سوال و جواب میکردی بسلامتی جان میبردی و هم کار او بسته
می یافتی برا همغز مادیا گفت که این سخن تحقیق است و هم روزی مادیا مذکور بمعتمد ارشنکر انامی گفت که
دهونڈیرا را رهبر کار علاقه خود همراه اسیران در بند بخانه مقید بود و قتیکه لشکر بر مهادر قلعه سرنگپتن
را تسخیر کردند دهونڈیا مذکور از بند بخانه رهائی یافته بپونه رفت و چه چه کارها کرد الحال علاقه تمامی
ملک سرکار مذکوره ما و جمیع رعایای ملک اهل قوم ما هستند اگر همچی و کاری در پیش کرده حکمه نخواهد بود هم جنین
گفته تبسم کردن گرفت و بعد چندین روز مادیا و کرنک صوبیا مذکور با تفاق خود دو چه چه محضر جمعدار خواجه
خفیه محل و دو چه جمعدار خواجه ها جز جیتی این هر چهار جمعدار را خفیه از سخت و موافقت در خود شامل
ارادتمند و آن هر چهار جمعدار ان مذکور از موافقت را سهاسخان نمک حرامی و سیاه کاری خاطر جواه بالا از نیشه

مرض اردهش ما بیرون رفت و هیچ اثر مرض در بدن ما باقی نماند و از اداویه دانکترصاحب جان ما را بسیار
فایده و آرام حاصل شد و نیز اداویه در صندوق پُر است و هم دانکترصاحب برای ما اداویه خواهند فرستاد
این همه نوشیدن اداویه برای تندرستی ماست حالا از فضل الٰهی ما را بسیار توانائی و صحت حاصل است
و برین آداویه زهر آلود در وقت شب آورده شما بخورید که میگوید سبیش چیست دران زمان راجه مهنده
متفکر از در حضور ظاهر کرد و دو خواجه معتبر از خواجه سرایان خدمتش دران دو خواجه معتبر از علاقه محل و دو کس مختصران
سپه بیشه و در وقت شب آمده ما را و زوجه ما را گفتند که حکیم کنکا نبض جسر شما را دیده میگوید
که نبض از حرکت بساکت مانده است خدا نخواسته اگر همچنین شما در زود بمیرید ما هم کسان را فرستیم
و آن خواجه گان و عجزه مردمان از دست حکیم کنکا اداویه بهتر تیار کرده و در پیاله از اخته نزد ما داده اند
اگر این دوا شما نوش نکنید جان سلامت خواهد ماند دران وقت مهاراجه معزز ما را خواجه موصوف
فرمودند که ما هم از شما در عمر و فراست و فوت فضلت میدانیم اما اداویه دانکترصاحب ما را بسیار
تندرستی و آرام رونما داده است روز بروز رزق و توانائی بدن ما است روز دیگر دانکترصاحب نبض ما را دیدند
دران وقت از ایشان پرسیدم که نبض های ما چندروان است و دانکترصاحب تامل نا کرده نبض و وقت
در پیش ما نشود و همه گفتند یکصد نبض ما روان است ما هم خوانش بدین دستور که نبض های ما یکصد و بیست
روان است شما دران بیست کم کرده یکصد نبض روان است که میگوید و دل ما را چگونه اعتبار خواهد آمد
دران وقت دانکترصاحب تبسم کرده گفتند که صاحب در حکمت دانکتری استاد می باشد نبض
هر دو را خود گرفته در یافتن دانکتران انگلیز مسیح کرده اند همچنین فیصله ما دانست نکرده و شنیده
است و در عقل و فراست ما چه قصور آمده است شما نادان و بیوقوف هستید و قتیکه سر و بدن ملازمان
صاحب لولی داشته شما را از شما علیحده کردند دران وقت شما ریش خود را کشته و عزا لوکا داشتن لولی مرد
ریش خود را کشته ... و در بیجا آمده بود و در عوض ریش شما ... لولی کدام ریش نداشته باشد که او

این بندهی دوا را آورده شما خواهم نرسید و عقل و عزاست و دلاوری و بهادری ما در ولایت
انگلستان مشهور است عقل شما آنچه توان گفت و اهل پرت کیز مستقد به بزرگ ما بر دانش شما معتقدند
و این دوا شما نخورید کسی که این ادویه تبار کرده است او را بشناسند و یا یابان چهار نمکحرام خوجه اشتهار
و روجه شما را که بر بعضی فریب داده که او را دوده اند ایشان را بشناسند غرض مهاراجه آن ادویه را
از دست راجه سوده گرفته از دست کیزه به پایخانه دور انداختند و بر راجه مروف بسیار خطاب
عتاب کرده و راجه سوده را بر این معنی آن نمک حرامان دوایی که تبار کرده اند قابل رئیس نیست
بل مردن است مهمانش کرده از محل خود بخانه شان روانه کردند و در آن وقت راجه بسیار
مشغول گردیده بخانه خود روانه شدند و راجه موصوف بار دیگر باز از خانه خود در حضور مهاراجه
میاید و بعد ازان مهاراجه در دل خود بر این تقریب که ان هر چهار جعدار خوجه ها را سه خوجه های هر ایشان
علحده در مکان نظر بندی نهاده بودیم تا کسی غیر از حکم اندرون دروازه محل نیاید چنانچه از رعایت اهل چوکی
اینجا برآمده و در اداره زیر شامل کرده آن دوا را از دست داده و صیه ایجانب برای خوراندن ما
ارسال داشته بودند آنرا خورده ایم و ان نمکحرامان بر نهاد در خود تقریر دانسته اند که از فریب مایان مهاراجه
خوب آگاه شده اند و غیر از این شب هم زیاده باقی است البته از راه [illegible] خود چیزی دغا خواهند کرد در این صورت
ان هر چهار جعدار خوجه را علحده در پهره نگاه داشتن بهتر است تجویز کردند چنانچه انار دویم در محل دروازه گذشته
و ان هر چهار جعدار خوجه ها را علحده در پهره بقید تمام نگاه داشتند بر این تدبیر همینکه صبح نمایان کرد در وقت
آنها خواهم کرد و هم ازان میان سه کس کودکان غیر خوانده خوجه نامی کتیا ایی پهنیا ایی ایبار آنحضور خود
طلبیده ازان هر سه یکی را بر دروازه محل که سابق چوکی خوجه گان بود در آنجا بنابر استماع خبر داری حکم فرموده
باقی دو کس را در حضور خود نگاه داشتند و بعد ازان در محل نیم و یا گذشته چهار سدی غلام که در کسب پهلوانی بسر آمده
و بر بسیار پهلوانان و جهتیان غالب آمده بودند و هم دلاوری و همت و بهادری نشان خود مهاراجه ها حظ فرموده بود

اندرون محل رفته و بهر تدبیر او به زهر آلوده باید خورانید الرمهاراج آن دوا را [illegible] کردن شاد
بیچیده باید گشت غیر ازین علاج بناه جان مادیگر نیست چنانچه زرتشی بهرنا بیکاران برین مر[illegible] بیقرار
یافت و دران وقت آن سردار کلان و بصوبا مذکور گفت که تو حالا رفته اهل بهرنا را دروازه بروون
تلمور را تاکید کن که سدیان و دیگر پیادگان را از اندرون قلعه اگر بگذارد شمارا دوباره خواهم کرد صوبا مذکور
رفته که بر بهره نامی را نوحی و عبدالنبی هر دو نفر ایستاده بودند انها را تاکید کرد درین اثنا کوتیا خوجه برین
ترتیب که هر چهار جمعدار خوجگان از بهره برآمده دیگران از بین بسر میبرد رمادو نامی صوبا و نوبی دیگر اهل عهده
بهشت کس قریب بیست و هیچ کس در کوشک نزد سردار کلان آنرو جمع شده در خود با یکدیگر سخنها
آهسته آهسته میکنند عرض کرد مهاراج فرمودند هیچکس مردم غیر را آمدن اندرون دیوری حکم نبود انبهه کس را
اهل بهره کسی چهار جمعداران را از بهره برآورده و دیگر ارباب عهده را آمدن اندرون چگونه داد معلوم شد انبهه
بدحال متفق گردیده برای کشتن ما آمده اند و حقیقت این نمکحرامان بسبب مفهوم شدن سابق و ان سدیان
را طلبیده خفیه ابدرون بنگذر داشته ایم الحال از دست همون سدیا[illegible] درین نمکحرامان را تنبیه وافی خواهم
نمایند و نیز مهاراج در دل خود بر بهمنی که آن هر چهار سدیان را از بنگذر خاص طلبیده بدروازه اندرون محل
بر دو طرف دو سدیان را و حالا بکوشکی که میباشم بدروازه ا[illegible] آن هر دو طرف دو سدیان
را مقرر باید کرد و ماهم خود بدولت دریکر خیز کرده و نیز تفنگی دو قربی که داده جنرل مکدول صاحب است
دران باروت و گولی پر نموده و بر بنک خود مستعد نشسته و ازان دو طفل گمان خوجه یکی را بدروازه ایستاده
و از تمام یکیک اهلکار را باید طلبیده و هر کاهکدام آمد او را از دست سدیان مذکور باید ستانید
و باردیگر خوجه دیگر را فرستاده و اهل کار دیگر را طلبیده بهمون دستور او را باید کشت و بهمین آئین از حکمت
و دانائی که هیچ محبت نکرد در آنهه نمکحرامان را کشته داخل جهنم باید کنانید مشورت کردند و نیز بر که تا خوجه حکم
فرمودند که تو بروون رفته ازان نمکحرامان سوم شنکر[illegible] بین تقریر که ما همه کسان متفق گردیده مشورت کرده بودیم

معلوم میشود

در دوستی سرکار انگریز بهادر قیام داده و به سبب نا قبول کردن کفتار دوستی تیپو سلطان با هم دشمن
قوی الشان شده ایم و بدینصورت از تیپو سلطان رابطه دوستی و اخلاص مرعی داشته و دشمنی از جانب
که با تیپو سلطان ثبوت یافته است آنرا ترقی بخشیده ولایت های خود میروند چه صلاح مصلحت سرکار
انگریز بهادر در همین ست به پرسد چه جواب باید داد و نواب معلی الالقاب [illegible]
بهادر اینهم کیفیت را در خاطر همایون خود آورده فرمودند بنوعیکه راجه صاحب کورک را از سرکار کمپنی
قرارنامه نوشته داده اند بدستور صلح کنانیده باید داد که این راستی و دوستی همین ست غرض
نواب معظم الیه خطی بطرف تیپو سلطان بر این مضمون که ما قبل این از جانب راجه صاحب کورک
اقرارنامه در ثبوت مراسم دوستی و اخلاص نویسانیده در سرکار کمپنی انگریز بهادر داشته شده است
در بینصورت صاحب هم مراسم دوستی که از سرکار انگریز بهادر داشته اند بدستور از راجه صاحب
کورک صلح کرده دوستی باید داشت و از ایشان دشمنی نباید کرد نوشته فرستادند و سلطان
موصوف اینمعنی را قبول نکرده جواب بهمین عبارت که صاحب سابق ازین در ثبوت دوستی اقرارنامه
از جانب راجه صاحب نویسانیده داشته اند بدستور صلح نامه از عهد و پیمان نوشته داده دوستی
سرکار را بجانب میدارند در بینصورت اهل سرکار کمپنی دوستی ما و ایشان اند باید که بهرگاه
کمک نباید کرد چندانکه از راجه صاحب کورک صاحب را کار نیست ما و ایشان را همچنانکه قوت باشد
میداریم مطابق آن بعمل خواهیم آورد نوشته فرستادند و نواب صاحب معظم الیه بعد ملاحظه رقیم
مذکور منقض و مکدر شده فرمودند که تقاضای خاطر تیپو سلطان از راجه صاحب کورک صلح کرده دوستی
داشتن می خواهد الحال صلحیکه فیمابین سرکار کمپنی و تیپو سلطان استقرار یافته است هم نشاید و از تیپو سلطان
غیر از جنگ صلح نخواهم کرد و وکلای تیپو سلطان را واپس نموده بدستور اول در ترتیب اتواب موجل
حکم فرمودند و وکلای مذکور واپس آمده در قیام صلح و سلوک داشتن مراسم اخلاص از راجه صاحب

قرار

کورک فهمایش خاطر تیپو سلطان نوجه [illegible] ورودشن کردران صلاح خاص وعام مضمر
وتیپو سلطان برابنمعنی قبول کرده واقرارنامه براین شرح اینجانب کرار [illegible] زبهادر عد
راگذاشته صلح کرده ایم بدستور فیمابین اینجانب وراجه صاحب کورک صلح بالتحقیق است امیدوار
راجه صاحب کورک ورعایای ملک انشان عداوت کنیم کویا عداوت ازسرکار کمپنی انگریز کرده باشیم فیمابین
ما وایشان غیراز دوستی ودشمنی متصور نیست وراجه صاحب کورک مبلغ [illegible] هزار روپیه بسرکار
اینجانب میرسانیده بودند ازاسرکار انگریز بهادر باید گرفت نوشته براین مهرودستخط خود کرفته
فرستاد معظم الیه کیفیت اقرارنامه مذکور بجنرل رابرت ابرامپتن صاحب بهادر اظهار کردند من بعد
اقوام بهادر که برتیرهای مورچال ترتیب یافته بودند فرود آورده عهدوپیمان مصالحت را اقیام دادند
ازابرامپتن صاحب کرنیل [illegible] بخوشی تمام بغرودکاه لشکر خود آمده خطی براجه صاحب
کورک بدینمضمون نوشته فرستادند فیمابین تیپو سلطان وسرکار انگریز بهادر نایره جنگ وجدل اشتعال
داشت الطافکردید وصلح کل مقرر یافته است بدستور درمقدم ملک کورک اقرارنامه نوشته داده صلح
کرده اند دربصورت تیپو سلطان ازشما دشمنی نخواهد داشت وشما هم ازایشان عداوت ندارند
وصاحب هم معه جمعیت بملک کورک خود درایند اینجانب هم باراده رفتن سمت مینی معه لشکر بزمره
داخل کورک خواهیم شد وبعدازان وقتیکه ملاقات فیمابین ما وشما رودهرکیفیت قرار واقعی روداد
اینجانب ظاهرکرده آید وخط مذکور نزد مهاراجه مغر که بجای ارکره متعلقه ملک ایکور تشریف میداشتند
درانجا رسید مهاراجه مغر بمجرد وصول رقیمه مذکور لشکر بلی پتی کوره ومنبدی نرا اپیا این هردو را
دران تهانه نگذاشته خود بدولت ازانجا برآمده داخل محل مالک نابرشده ندودراین نزدیکی جنرل میدس
صاحب بهادر برقیام صلح فیمابین تیپو سلطان وسرکار انگریز بهادر که نواب صاحب معظم الیه قرارداده بودند
قبوا ازدست خود برخود بکفرتقنگچه بشتول کرده زخمی شدند وسرداران فوج مذکور آمده

سنه الیه شیخ اماد... مبعوثه جمعیت از طرف ٹیپو سلطان بجای ملک مشعفه کوربال که فیمابین سرحدین
ت مرد... و در انجا بطریق نهانه گذاشته و نزدیک پنجه و بلاری هر دو ماکنی های علاقه ملک
کورگ ... چیده بگفت که این پنجه و بلاری هر دو ماکنی داخل ملک ٹیپو سلطانست بگذارند مهما...
برین معنی اطلاع یافته گفته فرستادند که در سال گرتو سمپچر سنه یک هزار و یک صد و هفتاد هجری نواب
حیدر علیخان بهادر مرحوم والد ٹیپو سلطان از راه دوستی و اخلاص ... راجه صاحب کورگ تورن سنه داده بود
الحال ٹیپو سلطان فرزند نواب مرحوم درخواست کردن مناسب نیست ... پهدار لنگ مذکور برین معنی
گفت که سابق راجه صاحب کورگ با نواب مرحوم دوستی میداشته اند در ... بهذا فیمابین دوستی معینه ماکنی های
مذکور کند ... بودند الحال راجه صاحب کورگ با ٹیپو سلطان که فرزند نواب مرحوم است دشمنی داشته
از اهل انگریز دوستی میدارند پس آن ماکنی های مذکور کذاشتن چه سود دارد مهما راجه معزبرین معنی فرمودند
که ٹیپو سلطان داده پدر خود را طلب می نماید درین صورت کذاشتن ماکنی های مذکور اولا و السب است
غرض هر دو ماکنی پنجه و بلاری مذکور ... داشته مردمان نهانه علاقه خود را که در انجا بودند طلبداشتند
و بعد ازان سپهدار لنگ مذکور آن هر دو ماکنی را در ضبط ... درده نیز بگفته دیگر تعرض او سولیا هر دو
ماکنی که از مدت داخل ملک کورگ است آن هم داخل ... ملک ٹیپو سلطان اند بگذارند و بدهند
راجه معزبرین معنی از زبانی ... بعد ازانکه گفته فرستادند که این هر دو ماکنی داخل شدنی ملک ٹیپو سلطان
نیست درین مقدمه خود را امیدوار با وجود اطلاع این ... اگر هنوز بر دوستی بنماید و از بنجاب هم تحمل خواهد
پس ازان ... بدین حقیقت بکمیشن صاحبان ملک ملیبوار ... و
... بهادر در تاریخ ماه جمادی الثانیه سنه مذکور نوشته فرستادند مقصودش همین است که قبل ازین ٹیپو سلطان
ملک ما را بخرابی آورده بود لهذا ما هم چندین ملکهای آن از تحت و متصرفات در ضبط خود آورده بودیم اگر کمپنی
... بگذارد ... بدکه الحال از ٹیپو سلطان صلح شده است باید که صاحب ملک

تیموسلطان در ضبط خود آورده اند آنرا گذاشته مندوست سرحد ملک خود نمانده بستور ملکهای از
ملک تیموسلطان در ضبط خود آورده بودیم گذاشته مندوست سرحد ملک خود بعمل آوردیم دیگر آنکه
امرا و سولیا ازین هر دو مالکی که از عصر حکمان ریاست اکبری که داخل ملک کورک است الحال
اهل فوج تیموسلطان آمده میگویند که آن هر دو مالکی مذکور داخل شدنی ملک تیموسلطان است مع رعایا
که این هر دو مالکی مذکور متعلقه تیموسلطان هستند و اهل فوج تیموسلطان سبقت بمندوز
و تعدی کرده می آیند و ما هم آن مالکی های مذکور را نخواهیم گذاشت و از همه تهانه آن هر دو مالکی سالک
ملک کورک کاست و از چندین مردمان کهنه سال که در تلجری می مانند پرسیده اگر از
ایشان دریافت نمایند ظاهر خواهند یقین است که اهل فوج تیموسلطان هر روز و تعدی آمده
شرارت خواهند کرد و هم ازینجاست که تنها تحمل برینمعنی نخواهند شد ترصد که بروی جواب این نوشته
از سال دراز آمده باشد بکار میزند پس چنانچه شیخ امام سپهدار ملک زنهار گفته راجه حضرت
مغفرانپناهی خوش چنان نوازده معه جمعیت همراهی خود اندرون ملک کورک تاخته و مردمان
ملک کورک را در اندک تهانه تو قعد پرآنها دست تعدی و تظلم دراز کرده ملک و مالکی های مذکور
در غارت آورده و رعایای آنجا را کشته ازان بعضی را دست و پا بریده و بعضی را بردار کشیده
شرارت برپا کرد چنانچه مهاج معزبرین واقعه آگهی یافته و بعمل دراز آنجا تا کسید بعضی از سپهدار
مذکور بزور و زبردستی سبقت کرده بیاید و اندرون سرحد ملک کورک هرچه تعدی نماید
شما بازآنها دست دراز نکنید و تمامی رعایا و اهل تهانه آنجا را آورده اندرون ملک خود دارند
تا از جانب ما راضیه برعایای مذکور گردند و منفعت برسد انشاء الله تعالی مندوست آن از واقعی
بطهور خواهد رسید و زین نزدیکی [illegible] بهمین مضمون مکتوب
مشحون شرف نفاذ یافت که وکیل تیموسلطان چنانچه بایستی می ماند برین معنی چنانکه مشتمل

بر اصل

را اسیر کرده برده بودند اما سم ملک ان ن را ملک میشرده بودیم و درین اثنا بسبب تقرر صلح
فیمابین سرکار انگلیس بهادر و تیپو سلطان هرکاه که کورنر میجر جنرل رابرت ایرکر صاحب بهادر
بارادهٔ رفتن طرف منجی از سرحد ان ن برآمده وارد ضلع ملک کوک شده فرمودند که آینده تیپو سلطان
در مقدمه ملک شما نخواهد آمد و شما هم بملک این ن فساد نباید کرد و چنانکه ملک ان ن حال در ضبط
خود آورده اند بکند و مردمان ملک شما را ازانجا طلبداشته بدستور سابق بندوبست ملک خود بعمل آرند
حسب الالتماس جنرل صاحب موصوف چندین ملک ایکوروغیره که حال در تحت تصرف خود آورده بودیم
گذاشته بندوبست ملک خود بعمل آورده می ماندیم درین اثنا مردمان علاوه تیپو سلطان سرحد ملک خود تجاوز کرده
آمده گفتند که امراو سولیا بردو ماکنی که از سابق داخل ملک کورک بودند ما را ازان خود کفته درخواست
گذاشت کردند و جواب آن از اینجانب بر همین معنی که این هردو ماکنی مذکور متعلقه ملک کورک اند و شما
در مقدمه خود را نباید اکر برین هم از راه زبردستی سبقت نمایند انجام تحمل نخواهد شد و با وجود
این از زبردستی و تعدی اندرون ملک کورک درآمده و مردمان ملک کورک درآمده و مردمان اینجانب را
زدوبرد کرده و رعایای پناه کیر اینجانب را کوفتند بعضی را دست و پا بریده و بعضی را بردار کشیده
شرارت بظهور رسانیدند اکرچه بسبب شرارت آنها در باب رسانیدن تنبیه از اینجانب قصوری مرتفع است
چرا که فردا اکر این معامله بدریافت رسد زبردستی اینجانب یا ازان طرف روداده است معلوم خواهد شد
و در انوقت مردمان علاوه خود را تائید کرده بودیم که اکر مردمان تیپو سلطان زبردستی کرده سبقت نمایند
و شما بران دست درازی نباید کرد که فردا انکریز بهادر زبردستی از اینجانب کدام کس بعمل آمده است
دریافت خواهند نمود انچنکه آنها شرارت کرده اند و بهم تقصیر آنها مقرر خواهد بود و اکر مردمان تعلقه تیپو سلطان
از سرحد تجاوز کرده اندرون ملک کورک بیایند شما مانع شده خود را پس پا کرده چندین روز انتظار ان
ملک خود آمده بمانند چنانچه مردم پهانه داران انجا یعنی بردو ماکنی مذکور اینجانب را کرمیان سرحد بود ند

طلب ان

طلبیدم اشتیم احوال مردمان در اینجانب یعنی علاقه تیپو سلطان لطف و [illegible] مانکنی با امرا و سولیا مذکور آمده نه
[illegible] در نارفتن مردمان اینجانبه [illegible] ف ملک آنهاآن [illegible] دهی مدلول از مدت در تعلقه اینجانب است
مضبط خود آورده همچنین شرارت و [illegible] میکنند و اینجانب تا هم در ملک آنها شرارت نکنانیده [illegible]
[illegible] و بیش ازین نواب حیدر علیخان ملک اکبری را در ضبط خود آورده و در وقت استعف [illegible] قات
ملک مذکور امرا و سولیا این هر دو ماکنی داخل ملک اکبری بست باشد [illegible] ورک [illegible] و
طار پردازان انجا بر بمعنی که آن هر دو ماکنی مذکور داخل ملک کورک اند [illegible] علاقه ملک اکبری نیستند ظاهر
در زند و نوابصاحب موصوف بران اطلاع نیافته ازان هر دو ماکنی مذکور مار در کار نیست کنته کذا شتند الحال
تیپو سلطان فرزند نوابصاحب موصوف تکرار در میان آورده آن هر دو ماکنی امرا و سولیا مذکور متعلقه
ملک اینجانب در تصرف خود آورده شرارت میکنند [illegible] و شرارت ایشان از اینجانب قصوری
رده کذا نشته نشده است لاکن سخن دوستان ما تجاوز نکرده از راه لاچاری ان هر دو ماکنی مذکور را الوشیم
امیدکه این معامله را دریافت فرموده انفصال فرمایند بسیار مشقعت ورم خواهد شد و غیر ازین فدایان ما
وجنرل رابرت ابرکرمپی صاحب بهادر و قشکر دوستی مقرر شده بهمون زمان فوج از جانب [illegible] یعنی ملک
کورک فرود کرد چنانچه تیپو سلطان از سراین کیفیت مرطلع کر [illegible] طع ارمام خود و میر محمد [illegible] او بور بیاد ریاب
[illegible] ن دوستی از خود و نادانستن با سرکار انکریز بهادر از راه فتور و دغابازی از نام اینجانب نوشته
و هم بتقریب در غارت آوردن فوج مسمی را مصحوب حمل کاره و دیلایت وغیره فرستاده بود و ادعای
مردمان خطاآور را در بهره داشته و خطوط طهای مذکور از سطر جنرل ابرت ابرکرمپی صاحب بهادر در کذا شته و هم
بعضی کیفیت زبانی مردمان مذکور را اظهار کرده و جواب آن بر بمعنی که مار زبانیکر بود در دوستی انکریز
بهادر دوا [illegible] ایم و برای دادن شماریان دیکر نمی یارم نوشته فرستادیم تیپو سلطان بر بمعنی که ایشان لشکر
از ملک خود راه داده تا بسر برنک پتن رسانیده اند طلای ان در خاطر خود داشته سخنان کذب و دروغ

از راه افترا نوشته بخدمت والا مرتبت فرستاده اند که بهر صورت مورد عتاب گردد و نوشته
شده سلطان را بتحقیق بنماید و مومود اهل سرکار انگریز بهادر را بچیکه صلح واشتی کرده اند ازان بخوبی آگاه
زیاده حد لدارش سازد و نیز نقل ان یکقطعه بخدمت جنرل صاحب را بابرت ابرکرمنی صاحب بهادر و میجر یکقطعه
بهمین مضمون که مردمان علاقه سلطان در ماکنی سولیاد امراء علاقه ملک ایجانب در آمده شرارت میکنند
باجنین حقایق دیگر تمیته چاجبان ملبوار وی لنکی میل پار مرصاحب و میجر دو صاحب نوشته فرستاده شد
و جواب آن از کمیته صاحبان موصوف بتاریخ هشتم ماه جیشته سال مذکور بدین مضمون که الحال فیمابین
ما و نبو سلطان باعهد و پیمان صلح شده است در یصورت هیچ یکی سخن فساد بظهور نخواهد آمد اگر چیزی فساد
درمیان سرحدین رود بدار یکجانب یکی مرد آدمی هوشیار از راه دوستی فرستاده فیصله داده آید و امراء سولیا
بردو ماکنی غیر از علاقه اکبری متعلقه آن مهربان باشند شرارت نبو سلطان بر شما اجرا نخواهد شد و مردمان
نبو سلطان را در سرحد شما آمدن نباشد و بندوبست آن بعمل آرند و اگر کسی از سرداران نبو سلطان آمده
وماکنی را خواست کند صاحب جواب آن بدین تقریر که این بردو ماکنی علاقه شما است بایجانب تعلق دارد
بموجب تقرر صلح صاحبان سرکار انگریز بهادر بندوبست که کرده اند انچه کیفیت بسرکار کمپنی نوشته خواهیم فرستاد و هم
بندوبست آن از ان سرکار موصوف خواهند کرد بگویند و باوجود این کسی سرداران ازجانب نبو سلطان باید
آن را باید گفت که شما نزد سرداران تلیچری رفته سوال و جواب این معامله بکنند که تا آن سردار صاحبان موصوف
بموجب تقرر صلح فیصله خواهند داد که بار دیگر چنین فساد نخواهد بود پس مهار اجه مقرر بعد و رفتن رفیقه
مذکور بندوبست امراء سولیا بردو ماکنی مذکور بعمل آورند بعد ازین وقتیکه جنرل صاحب رابرت ابرکرمنی صاحب
بهادر موصوف بار آده تسخیر قلعه سرینگ پتن وارد ملک کورگ شده پولو فوران زمان مهاراجه مقرر
و جنرل صاحب والا مناقب موصوف در یک خیمه باتفاق نشسته مشورت میکردند و در ان میدان موضع
مکولا متعلقه بری تالک نا پروزماه و یشاکه سنه الف بنیاد پیشه را ترتیب داده و نام آن ارنام و میرراجه در پیشه

الخبر

از خلاف و موافقت نبرکوره منصور ملک کورک از راه فریب نه ده سال در تحت تصرف خود آورده بودند بعد ازان
این جانب غیر از مدد و معاون دیگر شخص محض از تائید و اقبال الهی با تیپو سلطان از اتفاق هم جنگ و جدل پیوسته
تمامی ملک کورک را در تصرف خود آوردیم بعد انقضای دو نیم سال اهل سرکار کمپنی انگریز بهادر راه رفتن بتصرف
تیپو سلطان درخواسته رابطهٔ موافقت و اخلاص درمیان آورده جهت ثبوت علامت دوستی اقرار نامهای نیمه
یکی ازان بسرکار کمپنی گرفته و دیگر بایشان داده بدستور فوج انگریز بهادر را از ملک اینجانب راه داده آنچه
معاونت شدنی بود بسعی تمام از راه خیرخواهی بعمل آوردیم چنانچه ملک راجهای ملیوار که تیپو سلطان در تصرف
خود آورده بود انگریز بهادر ملک مذکور را بهدست کردند و نیز کنش تیپو سلطان در باب گرفتن زر از راجهای
ملیوار که سلطان موصوف میرسانید بود بیجا و واقعی است و هم اهل انگریز بهادر ملک ملیوار را براجهای آنجا
بحال داشته موجب گفته تیپو سلطان از مشکش که میخواهند از راجهای مذکور واجبی است اینجانب از قدم
جنگ و جدل با تیپو سلطان نشسته ملک کورک خود را از قبضه ایشان برآورده در ضبط خود گرفته بر اوج حکومت
خود استقلال ورزیدیم در همین وقت بمجرد گفتن تیپو سلطان در باب گرفتن مبلغ بیست و چهار لک روپیه
از اینجانب بدیشان رسیدن زر و راه دادن لشکر انگریز بهادر از اندرون ملک کورک دفعتاً بر کنار
سلطان موصوف و خود سر خرنلصاحب سرکار کمپنی انگریز بهادر مبلغ مذکور از اینجانب طلب داشتن
مناسب نیست و جنرل صاحب موصوف برانمعنی فرمودند که ملک شما از جانب خود کمک کرده اید تا
ام و شما از اعانت اینجانب ملک کورک را در ضبط خود نیاورده اند و از همت و جوانمردی ملک خود را
بتصرف خود آوردند و راجهای ملیوار از پیشکش که میدهند بدستور از شما نمی خواهیم چنانچه فیمابین ریاست
کورک و سرکار انگریز بهادر بحال بودن سررشته دوستی و اخلاص بیک و تیره تا دور مهر راه از هر دو جانب
قرارنامه نوشته داده شده است بهمون دستور اجرا بودن سلسله دوستی و اخلاص علامت بطریق یادگار
از راه دوستی می خواهم مبلغ مذکور که شاید ای اسحاق در سرکار کمپنی انگریز بهادر میبوشت باید داد تا در ملک

ان احسان از جانب سرکار انگریز بهادر در معرکه فوج خود برآمده بهمین است و فیشه کسی از دشمن شما صورت فساد
و فتنه رو دهد اهل سرکار کومپنی انگریز بهادر در معرکه فوج خود برآمده فیدا که باید کمک و معاونت کرده
دشمن شما را شکست خواهند داد تا که هر ملک شما آسایش و فارغ البالی حاصل آید نبابران در همین
دوستی مبلغ بیست و چهار هزار روپیه سال بسال مبرر شده باشند و آخر الامر مهاراجه معزنبول کرده
بعد بهمین تقریر گفتند که مبلغ مذکور بسبب فرموده شما از راه دوستی خواهیم داد اگر آینده همچنین برشته
مبلغ مذکور قایم ماند مردمان خواهند گفت که اهل سرکار انگریز بهادر ملک ملهار را بهمون راجها بحال
داشته زر پیشکش که میگیرند بدستور ملک کورک را از جانب سرکار انگریز بهادر براجه کورک داده
زر پیشکش میگیرند سر خیر الصاحب موصوف فرمودند که همچنین سخن بظهور نخواهد آمد چراکه صاحب مبلغ مذکور
از راه دوستی سرکار انگریز بهادر میدهند و اهل سرکار انگریز بهادر معرکه لشکر خود برآمده در وقت
مشکل معاونت شما خواهند کرد و غرض بر همین معنی قرارنامه برضامندی تمام نوشته بهر دو طرف بطریق
سند داده اند همین است قرارنامه که وبیر راجیندر و پرنیر راجه سیستان کوزرکی با سرکار کومپنی
انگریز بهادر از انجمله ارتباط و دوستی میدارند و ظاهر شدن آن هر ملازمان سرکار کومپنی انگریز بهادر
نوشته داده ایم تفصیلش اینست قسم [illegible] راجه [illegible] با تیپو سلطان جنگ کرده ملک کورک را
[illegible] خود آوردند و از آن جمله نیز چندین ملک که باقی مانده بود آن هم از همت و جوان مردی خود در
تصرف خود آوردند درین باب هیچ کمک و مدد از جانب سرکار کومپنی نشده است و بعد ازان راجه در
جنگ نخستین که فیمابین سرکار کومپنی و تیپو سلطان واقع شده بود با اهل انگریز از قرار تمام گفتند که شما
در هیچ مقدمه اندیشه نباید کرد و هر چه کمک و اعانت درخواست باشد از ینجانب بظهور خواهد پیوست
چنانچه بر همین معنی در سرکار قبول نموده و از جانب راجه و از ینجانب با یکدیگر از رضامندی و خوشنودی بهر
مستر رابرت تیلر صاحب متعلقه تلچیری اقرارنامه نوشته در دفتر سرکار تلچیری نوشته اند قسم دویم

راجه از دل و جان جنگ کردند و فوج سرکار منعی که [illegible] بود فوج مذکور را انچنانه سان مطلوب
کاوان بر فوج رسد وغیره داده از لخته [illegible] ثبت کرده اند و اگر همبرین آئین کمک نکرده باشند
شان فوج مذکور بیشتر و شوار بود و راجه در دل خود قرار کرده اند که مبلغ زر مذکور خریدی کاوان
وسامان رسد وغیره مذکور نخواهم گرفت قسم بهوم راجه مراسم دوستی و محبت کلی که از ابتدای
شروع جنگ تا عرشدان با سرکار [illegible] نسبتی که سلوک داشته اند چنانچه تیپو سلطان که ارتباط دوستی
فیمابین راجه صاحب و سرکار انگریز [illegible] تحکم بود در باب اختلاف آن مخفی پوسته از اقسام حکمتها بکار
می برد از اکثر راجه صاحب ابراهیم کاه قبول نکردند [illegible] در ماه مارچ گذشته اقرارنامه
های صلح که مقرر شده بود در انوقت لارد کارنالوالس صاحب بهادر که راجه از سرکار کمنی باطوار
حسن و خوبی فیمابین هیچ جدائی [illegible] اثبات اخلاص مرعی و مسلوک که میدارند الهی
یافته بالا اندیشه و مختار نزد و رتیپو سلطان مصئون بودن و ملک آنان در پناه سرکار کمنی دانسته
مقرر کردند و در آنوقت اگرچه تیپو سلطان از عداوت بسیار کلام و کلام در پیش آورد انرا در
فیصله دادند و هم تیپو سلطان گفتند که مبلغ پیشکش بهشت هزار هون از ملک کورگ سال
بسال بسرکار خود میرسیده بود انرا در سرکار کمنی بگذرند [illegible] راجه گفتند که بیچکاره
مبلغ پیشکش بهشت هزار هون به تیپو سلطان نداده ام و بنابر دوستی و اغانت از سرکار کمنی
بهشت هزار هون سالبسال از خوشنی خواهم داد [illegible] در حکمرانی دولت راجه بیچکاره
حیله و حرکت از جانب سرکار کمنی نخواهد شد چراکه راجه صاحب از بهت خود رعایای ملک خود را بهر درجه
کرده بنها بر آباد کردن خود جوان مرد اند بتاریخ سی و یکم ماه مارچ سنه یک هزار و هفتصد و نود و سه عیسوی
از مهر و دستخط بر مقام کنیانور نوشته داده ایم صحیح است [illegible] راجه در مبلغ مذکور فی پیش
سه روپیه بموجب مقرره عیب و چهار هزار روپیه سالبسال بسرکار نچیری باید داد بدین [illegible]

را بر سر قراری ہمو سلطان امید وار گردانیده و تدبیر کشتن بہمین نوع بر داشت کہ بوقت کہ نوبتی
راجہ صاحب کوزک طرف چرکہ مذکور انتہای راہ از پناہ اشجار انبوہ بجانب تفنگ باید کشت
مذکور قبول کردہ در تہیہ ہمون تدبیر ناکارہ بودند مہاراجہ مغز بر این کیفیت آگہی یافتہ و نمک حرامان
بسبب اعمال آنہا سزا دادہ بند و بست بعمل اوردند لاکن ہمو سلطان و لنگ راج مذکور کہ از دو سال
در ہمین تدبیر کشتن بودند اطلاع نداشتند در سال رکہنا سمچہر سنہ یکہزار دو صد و دہ ہجری در
جائی پاری نالک نام از سر نو محل تہیار کنانیدہ بتاریخ ششم ماہ ویشاکہ سنہ الیہ روز جمعہ بست و پنج گہڑی
روز بر آمدہ بود در ساعت سعید طلوع برج سنبلہ [illegible] داخل نو تہیار محل خود شدند
و بعد ازان نیز ہمو سلطان و لنگ راج مذکور بر ہمین گفتہ و نہاد کہ پیش ازین تجویز کشتن راجہ صاحب کوزک
از مردم کوزکہا ماند کہ بر وجہ مقبول بعمل نیامدہ و آیندہ بچہ طور فکر آن باید کرد و لنگ راج مشتری مذکور
باین تقریر گفتہ و نہاد اگر چندین جمعیت خود را شبانہ از راہ جنگل بانظرف روانہ نمایند باتفاق آن
در وقت شب بر ایشان ناخہ خواہم کشت و ہمو سلطان بر ان کیفیت مطلع گردیدہ جوابش ہمین
گفتہ و نہاد کہ قبل ازین راجہ صاحب کوزکہ را جمعیت اندک بود در انوقت بسیار فوج ما شکست دادہ
منہدم گردانیدہ الحال جمعیت ایشان کثیر انگریز و سامان جنگی مہیا در منصورت و نہاد این جمعیت
بانجانب ہیچ سود ندارد باید کہ شما از تردد و دانایی خود این کار مشکل را بانجام رسانید و لنگ راج مذکور
بدین مضمون نوشتہ فرستاد کہ ہرمان شصت انداز بہتر در اینجا نیستند اگر دو نفر مشخص
از انتخاب اسد الہی جریح و اعتمادی باسباب سلاح تفنگ چقماقی مسلح بستہ طرف بانظرف روانہ کرد
وقت سواری ایشان را در اثنای راہ بجای کمین مردمان مذکور را قرار دادہ از طرف تفنگ ضایع خواہم
و ہمچنین اتفاق دست ندہد و ایشان شکار دوست اند ہمیشہ در شکار مشغول می باشند و در انوقت از پناہ
جنگل ضایع خواہم کنانید اگر بر بن ہر دو جای اتفاق حاصل نکردد در عید شبورات بجای مہاریو پور کہ جمع و جوہات

گفت راست است و امتحان آن بدین آئین بکنند که سه روز خفیه در انجا چوکی دارند اگر مردمان چیله مذکور
در انجا نیایند سخن ما خلاف است و در صورت مخالفات ان ما را سزا دهند چنانچه چوکی سی کس نفر برخانه لنک راج
مذکور و بیست کس نفر برخانه ملازم او خفیه نگاهداشتند روز سیوم در وقت شب آن چهار نفر چیله وغیره مذکور
که بخانه ملازم لنک راج مذکور آمده بودند و دران یک نفر چیله همدست اهل چوکی انجا گردیده و شور و غوغا اغاز نهاده و
نفر چیله و یک نفر مسلمان بطرف جنگل گریز کرده و مردمان اهل چوکی عقب آنها کردند و مسلمان همراهی مذکور
همدست نگردیده در جنگل گرفت و بدستور چیله دیگر بهمین گونه شور اغاز کرد یکی از اهل چوکی انجا را شمشیر بر و زخم کرده
و از زخم در افتاده و باز برخاسته قصد گریز میکرد و نیز زخم دیگر بر و بگذاشت و سپاهیان آنها بر کتف بسته و مسلمان
دیگر بهمون طور گریختن گرفت و دیگر از اهل چوکی عقب او کردند و مسلمان مذکور را شمشیر حمله آور دن گرفت عرض
بهمون سزای چیله در رسید و بهمان گشتن لنک راج مذکور شور و غوغا انجا شنیده دانست که فتنه
برپا شده است چنانچه چهار و پنج مردمان با شمشیر همراه خود گرفته از خانه برآمده باراده تخلیص چیله مذکور بر رفت
و اهل چوکی که خفیه اطراف خانه او بودند دو کس را از مردمان همراهی لنک راج همدست کردند و آن لنک راج
مقرری مذکور بر و و سپاهیان سرکار راجه صاحب موصوف زخم شمشیر کرده و دیگر از اهل چوکی انجا ان سپاهیان
زخم خورده را دیده و دانستند که لنک راج مذکور این چیله ها را همراه خود گرفته بطرف شهر سلطان گریز خواهد کرد بنابران
سپاهیان مذکور لنک راج مشار الیه را مع یکنفر کوپرکا که همراه او بود شمشیر بکشتند و بعد ازان مهاراجه
خطی بسردار تلچری [illegible] نوشته فرستادند مضمونش همین است که چیله ها بشهر سلطان
از راه فسق و فریب بنا بر ضایع کردن ارجان ما را آمده بودند و دران یک چیله زخمی شده و چیله دیگر بسلامتی همدست گردیده
و دیگر دو مسلمان برای رهبری که همراه انها بودند یکی ازان از راه جنگل گریز کرد و دیگر که بر و زخمها کار کرده بود دو سه روز
مانده بمردن چیله ها را مع حالات انها داد و تفنگ چقماقی و یک کتار و دو شمشیر و دو بانک و یک بچهوره مردود بطرف
با یک طفل مسلمان بر گواهی افعال ناشایسته آنها که بر انجانب خبر داده بود اورا باد و جوان حاضر الوقت نامی

ظاهر کردم که فیمابین سرکار پتو سلطان و سرکار انگریز از جانب و سوال معبر از مصالح شده است و اهل
سرکار من در مقدمه سرکار پتو سلطان از راه راست و درستی سلوک میدارند و اجرای جانب کلک
که بر تعلقات مذکور مقرر شده اند شاید در سرکار کمپنی ظاهر نموده باشند از ظاهر شود تعلقات مذکور را
از قبضه ایشان برآورده خواهند داد و اصناف و غیره مذکور بر منفعت گفتند که اگر همچنین بوده باشد از جانب خود
خطی نوشته بفرستند لهذا بخدمت صاحب ظاهر نمودیم بس ازجانب جوابین السبیل
سرصاحب بهادر کمپنی ملیوار بهمین مضمون که در قلم معظم قرار نامه ملحق کرده سر تمکین شده است
در روفیمابین سرحد هر چیکه تکرار و حرکت رود هر دو طرف هر دو جانب ایستاده از راه واجبی الفصال باید کرد
چنانچه بر منفعت بهر دو طرف نوشته داشته شده است در مقدمه مذکور جبان خواهد کرکات متکل و طلوبا جی
علاقه سولیا و اجرا متعلقه ملک کورک است اگر شما معه فوج از راه زبردستی خواهند جهت معلوم شود
بجنب قرارنامه صلح که در سر پرنک پتن مقرر شده است مطابق ان سلوک و مروت داشتن
در دل پتو سلطان منیت اگر همچنین بوده باشد این کیفیت بصاحب بنگاله ظاهر کرده آید غرض رابطه اخلاص و
مروت را مرعی داشتن اولاد انسب است زیاده چه نگارش رود کمپنی صاحب ملیوار موصوف
نیز خطی بهمون مقدمه بتاریخ سیزدهم ماه چیتر سال کالا بهوکیی مسجهر مطابق سنه یکهزار و صد و سیزده هجری
نوشته بودند مضمونش همین است که در پتولا دیوان جمال آباد خطی عیش کمپنی صاحب
فرستاده بودند بنابر ظاهر شدن حقیقت آن ارسال داشته شده است دران خط مذکور باین ترتیب
رابستن قلعه در جا تعلقات کات متکل و طلوبا جی داخل کردن ان در ملک سرکار بست و اردشن پتو سلطان
و غیره اطلاع دادن بان مهربان جهت گذاشتن تعلقات مذکور در جواب که از جانب نوشته شده است
همراه همین خط روانه کرده شد بعد مطالعه ظاهر خواهند شد از سبب خاطر ان مهربان باشد
دریغ است از جانب خود بحسب خاطر خواه کوشش نرفته باشد که خبر واردشدن پتو سلطان از راه زبردستی

ملک سوئیا را معدوم شود دهم از جانب سرکار کمپنی مرتبه در مرتبه بتوسط سلطان را اغوا نموده است
بدستور آن هر زمان بعزم اغوا نمودن باید کرد و آن است که مردمان هر دو طرف را در سرحد فراهم کرده بسبب
تقریر سرکار کمپنی تکرار ان انفصال باید کرد و در باب تحقیق کردن و در یافت نمودن سرحد مطابق تقریر بکه
طریق یافته شود و کرفتن ملک از زیر دستی و شتابی کردن و هم از روی دستی انفصال دادن هر دو
درست است پس درین اثنا برای دریافت نمودن کیفیت ملک امراو سوئیا کمپنی صاحب بلیوار نوجه
کیتان ... در ماه ویشاکه سال مذکور روانه نمودند کیتان صاحب موصوف آمد
از مهاراجه معرفت ملاقات کرده با تفاق کرنک صوبا بمنصب ریاست کورک در سرحد ملک امراو سو
فرود آمده ... همین مضمون بنام اسعف شیر خان مذکور نوشته فرستادند که از جانب سرکار انکر
بنابر انفصال تکرار سرحد ملک امراو سوئیا متعلق براجه صاحب کورک آمده ایم زیاده به نگارش دانسته
دستخط خان اسعف مذکور ... همین مضمون که بخدمتی دوده کیل را از جانب روانه نمایا
نوشته فرستاد ... شیر خان مذکور ... برایمنی نوشته روانه کرد که الحال هنگام بارش قریب
است ماندن فوج انجانب دراین سمت چندان موافقت ندارد و مقدمه سرحد مذکور آینده دفنکار تک انفصا
کرده آید پس چنانچه خود مع فوج بسب وارد شدن همین جمعیت فرانسیس بطرف کورمال جیلد ایام بارش
در پیش آورده بصوب جمال آباد روانه کردید و نیز کیتان ولس ماونبر صاحب بهادر از انجا برآمده از مهاراجه معرفت
کرده تا دو ماه ایام بارش بود سکونت ورزیدند بعد ازان رخصت یافته در ماه مسراون از غنبور کهانه
طرف کلیکوت نزد کمیشن صاحب بلیوار رفتند من بعد شیر خان مذکور سردار فرانسیس را مع جمعیت
ایشان هفتاد و هشتاد و نوبعد از کورمال همراه کرفته بطرف سربرنک باش روانه کردید و پیش از رخصت
شدن ماونبر صاحب کیفیت وارد شدن جمعیت فرانسیس مذکور بر کیتان صاحب موصوف ظاهر بود درین اثنا که
صاحب موصوف ... بتاریخ ستانزدهم ماه اسوینه مطابق بیستم ماه کرکانک سال کالا بوکتی همچهر که نوشته بود

نوشتن

مضمون بستن همین است که در ماه سر و ان سال عرو فنجابین سیزده جهاز فرانسیس یعنی جهاز ستاد توپ و در
بیست جهاز نگلان یکصد و بیست ضرب توپ و در سیزده جهاز انگریز که دران دوازده جهاز پنج جهاز ستاد و جهاز
توپ و در یک جهاز پنجاه توپ بود از اقسام جنگ و جدل تا هجده ساعت مقابله کردید و در خلال این انگریز
بر فرانسیس غالب آمدند و در سیزده جهاز حریف نه جهاز را بحمد دست کردند و دو جهاز در آتش سوخته شدند و از ان
در بیست جهاز یکصد و بیست توپ بودند و سرداران جهاز بحمد دیدند و یکدو جهاز در دو دو دو دو دخان گریز کردند و جهاز
فرانسیس چقدر جمعیت و چه سامان و سرانجام بود بر هیچکس معلوم نیست و این کیفیت جهاز یا نگلان است و دیگر
جهاز ها خود چه قدر بودند و چه قدر رفتند حساب ان بر کسی ظاهر نیست و تا این زمان همچنین جنگ در هیچ اقطاع
واقع نگردیده و ان نه جهاز که بحمد دست انگریز بها در شدند دران هفتصد توپ بود و جهاز نگلان که سوخته شدند دران
دو صد ضرب توپ بودند اسمال اهل فرانسیس را در هیچ جا نمایش نماند و بجای کسی نقاب بوکرده نشستند عرض و طرف جهازات
انگریز بر نخواهند آمد و مطابق حکم در تهیت این نوید سراسر امید بیست و چهار ضرب توپ سر داده شد چنانچه فیمابین
سرکار از بنجانب و ان مهربان هیچ جدایی متصور نیست لهذا این مژده مسرت افزای خاطر دوستان را بحسب
ایمای جنرل بالی صاحب بهادر نوشته اطلاع داده شد شوق است و بس [illegible]
همین بقدر قلم در آمد بمجرد دریافت کیفیت مهربانی نامه سبب خوشی حاصل کردید و تا امروز کاهی چنین مسرت
بی اندازه عاید حال این مخلص نشده چرا که در ضمن این خورسندی از پنج نوع خورسندی حاصل کردید اول سر فراز انگریز بها در
فیروزمندی حاصل شد دویم دشمن انگریز بها در فرانسیس را شکست روداد سیوم بنو سلطان که دشمن کمک بود
مایوس کردید چهارم که برین نوید تمامی رعایای ملک بنجانب را مسرتها حاصل کردید و بهجت و عجب بنو سلطان
بسبب بودن قریب و جوار بر استماع اواره خورسندی مهاسکنان ملک بی تاب تاسف گرفت پنجم برین مژده
جان افزا کامیاب نشاط کردید و برق ازدیاد صحت و لطف سرکار فیض مدار بر هیر بها در ارد رکاه الهی استدعا
بمقام و در نهیت فیروزمندی سران اعالیشان بست دیگر ضرب توپ سر داده شدند در بین مرد ملی

ومانبصاحب بکرنک صوبیا گفتند که این کیفیت را راجه صاحب مفصل پیش ایشان ظاهر
نکرده اند باید که شما عرضی از طرف شما نوشته که درین معامله راجه صاحب حقیقت چنداکه میدانند
از قید قلم درخواست نمایند بدستور کرنک صوبیا عرضی در حضور مهاراجه مرقوم نوشته فرستاد
مهاراجه مرقوم بصاحب آن نوشته فرستادند مضمونش همین است که اهل سرکار شیو سلطان میسکونیه
کردو هزار جوان کورک در سمستان اکبری رفته نوکری کرده بودند لهذا در عوض درمهای آنها امرا
مالکی مذکور را داده اند که بریز امرا در اصل مبلغ دو هزار هون است وغیر ازین مردمان کورک ملک کورک
را گذاشته در سمستان دیگر رفته در قید درماه چاکری نکرده اند واگر بحسب کفته ایشان بوده باشد فی
نفر در تمامی سال یک هون مقرر میشود و دران درماه یکهون مذکور خرچ نان بارچه وغیره چکونه کفایت میکرد
وایشان خبر کیری زن و فرزندان خود از نان و بارچه بچه طور میکرفتند خوب که جدا امجد ایشان
زن و فرزندان کورکهای مذکور را پرورش نموده ایشان را به سمستان
اکبری در نوکری داشته باشند و در عوض مبلغ مالکی مذکور خرچ مردمان مسطور رفته دران منافع سرکار چه بود
اکر درین کیفیت از راه تامل دریافت کنند حق و باطل اهل سرکار شیو سلطان ظاهر کرده اند معلوم خواهد شد
و نیز این حقیقت بخدمت بوتاب صاحب و مانبصاحب اطلاع باید داد زیاده چه بقلم اید بدستور کرنک
صوبیا تمامی حقیقت را پیش صاحبان موصوف ظاهر کرد روز دویم در وقت صبح صاحبان موصوف کرنک
صوبیا را همراه خود کرفته بمقام ایرنا رفتند و از انطرف شیخ شهاب الدین و میر محمد علی هم آمدند
و سردار صاحبان موصوف کفتند که دو هزار جوان اهل کورک در سمستان اکبری رفته نوکری میکردند لهذا
در عوض درماه آنها مالکی امرا کذاشته بودند اکنون مردمان مذکور بنابر نوکری نمی ایند و مالکی مذکور هم نخواهیم کذاشت
راجه صاحب کورک بر همینی میکویند اکر ان دو هزار جوان از کورک رفته نوکری کرده باشند
در عوض درماه آنها مالکی امرا بابت بریز مبلغ دو هزار هون اکر ایشان داده باشند فی جوان را یکهون بحساب

مذکور در وقت خبر در ماه از خرج مان و پارچه خود و زن و فرزندان خود چیکونه عهده برا
مردمان مذکور را از بیم و حوزه پروریش کرده در عوض دریاه انها ماکنی امرا
بری دهر شتر باستند در عوض ماکنی مذکور خرج مردمان مذکور و خورش و بخیه انها
ل میشد و بدین کفایت نا سود چکونه قبول کردند از اهل سرکار شیو سلطان
راکیری دریا و خلیجه نقد میداده بوشند و ماکنی امرا مذکور در دوستی و اخلاص
جهان موصوف بدین تقویت میشد نوکر بودن مردمان مذکور در ماه انها
ل مردمان مذکور در چاکری نا باستند و هم در ماه انها از جانب خود دادن
بست دهانی را مذکور
چیزی کذاشته اندان هم نسبت در خواستن حضرت چنانچه نواب
راکیری مذکور در سال چهار جهان مجمل سابق که پیش از شصت سال کذشته است
سولیا مذکور داخل ملک کوزک بست حال آنرا طلب کرده که تکرار نا
روز بر بنیعنی کران امرا در عوض ذماه های مردمان کذاشته اند
رهبای مردمان در راکیری علحده نقد میرسید و امرا مذکور در دوست
ساعت هجنین سخن تبدیل کرده یقین بست که دران سخن تفاوت
یدو اهل سرکار شیو سلطان شدند و خاموش ماندند و بعد
از معامله اهل سا و رشیمی استفسار کردند و ایشان کفتند انهم مرا معلوم
بین تفصیل نباجر انفصال تکرار مقدمه امرا و سولیا و اهل سا و رشیمی شیخ
وکالت مقرر کرده روانه کرده شده بست برا بنیعنی شیو سلطان خطیکه
بست به بندر کفتند و نوشته مذکور را از دست خود بدستایشان دادند
ستور دستخوض نوشته فرستادند دران نباجر تکرار امرا و سولیا امده ایم

و مقدمه اهل سازشی مرا معلوم نیست که میگویند این هم واجب زائد است که در حساب و در نسخهای شما هیچ
حرف در رقم براستی و واجب مشاهده نمیکرد و تکرار لا حاصل است چنانچه ایشان از مجوری خاموش گردیدند
گفتند که ما را کاری ضرور در پیش است میرویم و شما هم بروید و صاحب موصوف فرمودند که برای انفصال
تکرار مذکور در آمده حالا عذر در پیش می آرند و این چه طور انصاف است و ایشان گفتند کیفیت این
مفصل برایجانب ظاهر نیست حقیقت مذکور بحضور پیشوا سلطانی نوشته فرستاده از انجا هرچیکه در این باب
حکم صادر گردد آنرا در قید قلم آورده پیش صاحب روانه کرده اید الحال شما هم بروید و ما هم میرویم
غرض ایشان رخصت شده بطرف کوپال رفتند و نیز صاحبان موصوف از انجا برآمده داخل نالکا
شدند و از دولت مهاراجه مغز بهره یاب مسرت گردیدند و کیفیت جواب و سوال که فیما بین با یکدیگر
انچیکه روداده بود ذره بذره ظاهر کردند و چند روز همونجا مقام ورزیدند مهاراجه مغز با صاحب
موصوف بتاریخ غره ماه پشه سال کالایوکته سمچهر روز دوشنبه از نالکا برآمده بنا بر سیر و شکار داخل
نجرا بتهٔ شدند و بسبب تکسل مزاج ها و بیضاحب به ویر را چند ریته رفته می ماندند و درین نزدیکی
[illegible] شرف نفاذ یافت مضمونش این است یقین
که خبر ورود اینجانب در بنگاله جهت اهتمام امورات سرکار کمپنی بهادر متعلقه کشور هندیان اعتضاد
رسیده باشد و اینجانب نیز از احوال تودد اشتمال آن اعتضاد و هم از حالات وارد اینکه در ضمن ان
صفات حمیده دوستی و یک جهتی های خود را آن اعتضاد بظهور رسانیده بودند اطلاع و فی الحقیقت
که از روی همان سمچه رضیه سود و بهبود آن اعتضاد و بلا مغایرت با سود و بهبود سرکار کمپنی انگریز بهادر
متعلق و وابسته است در نصورت اینجانب ان اعتضاد را دوست صمیمی و رفیق حمیمی سرکار کمپنی تصور
ساخته هر نحو لازم دانسته که با الفعل از طهور چنان وقت که باضرور شدن سعی و اجتهاد جهة حفظ
و امنیت ملک نحو بان اعتضاد احتمالی وارد اطلاع دهند چنانچه درین روزها حقیقت تشنیع موافق

ورف

ایشان موقوف بر حمایت حکمنامه ست روانه بطرف کورک کرده شده ست و حکمنامه مذکور هم بعبارت
فرستاده آید و صاحب موصوف انچنکه مقدمه داد و ستد فیمابین سرکار کمپنی و آن مهربان سمت ظاهر گرد
یقین ست که ضرور خاطر هر چیکه باشد بلا اندیشه پیش صاحب موصوف ظاهر خواهند کرد و کارهای ضرور
سرصدکار را آن مهربان از سعی تمام بلا قصور از معرفت صاحب موصوف که به همین کار مقرر شده خواهند
کرد و فیمابین انمهربان و صاحب موصوف رابطه دوستی بهم نوع مثبت ست درینصورت چه نوشته
وکارهای اطلاع دادنی با نمهربان ما و بیصاحب بوجه نیکو میدانند و بهرکار یکه صاحب موصوف اطلاع
خواهند داد با المشافهه بکیفیه اینجانب خواهد بود بس درین اثنا جنرل استوارت صاحب
وکمیشن اسپین صاحب سردار کپتان و نسن ما و بیصاحب ما هر عهده وکالت مقرر کرده معریک قطعه
خط روانه نمودند و کپتان صاحب موصوف خود را باینجانب رسانیده از مهاراجه معزملاقات کرده و
مذکور رسانیده سکونت ورزیدند و کیفیت خط جنرل استوارت صاحب موصوف مرقوم سیوم ماه مذکور
برانکه کارروای های سرکار که از جانب انمهربان بوقوع آمد قابل مسرت افزای دوستدار ست بارده
اتفاق نوشتن با نمهربان افتاد لهذا نوشته فرستاده شد که انمهربان اقرار در رسانیدن پرنج هفت
هزار بهتی با یوتاب صاحب و ما و بیصاحب کرده بودند یقین ست خواهند داد و بس و دیگر خطیکه از جانب جنرل
صاحب موصوف بهمین مضمون که هفت و هشت هزار بهتی پرنج افزود بسرکار کمپنی خواهم داد و غیر ازین در ماه
آینده جمله بست و پنجهزار بهتی پرنج در باب رسانیدن بسرکار کمپنی سعی و کوشش بکار خواهم برد نوشته بود
بوضوح پیوست و هرقدر که پرنج همدست آنمهربان کرده جمع کرده باید داد عوض همچنان بقصوصیه
فرمود که بارهای پرنج خانبر عبور کپتان از هر چهار طرف از اینجانب رسانیده میکرده و درینصورت پرنج
بسرکار کمپنی الحال چندان ضرورت ست و هرقدر که پرنج همدست کرده از سعی باید داد و هرقدر که
پرنج فراهم شود بسرکار کمپنی انگریز گرفته آید بهمین مقدمات آن مهربان را بسعی و کوشش بهتر

تا خمه طرف دیگر راهنمود خواهد آمد بدین تصور بیچاره کورکانه را بر همان کهات بالای پلی رودا کرده
حکم فرمودند که اگر فوج تیپو سلطان بهمون راه درآید از مقابله جنگ باید کرد و یکصد و پنجاه
جوان کوره کانه را نیز خود داشته باقی جمعیت کورکانه را بر سر حد کورک روانه کرده بندوبست بکنار رود
و بتاریخ غره ماه بهمن سنه الف و دویست و نود و نه روز چهارشنبه بوقت صبح جنرل اتلی [illegible] لشکر
ظفر پیکر خود برآمده بنا بر دریافت فوج تیپو سلطان بر کوه سدیشر سوار شدند درین اثنا
تیپو سلطان با قوت تمام مع فوج خود از مقام پرپاتن برآمده از راه کوه سدیشر تا خت
[illegible] هم در انجا آمده بودند چنانچه [illegible] مع جمعیت خود
دو پلتن گرخود متصل همون کوه سدیشر فرود شده بودند سد راه گردیده جمعیت خود را از راه مقابله
ترتیب داده با جنگ در پیوستند گرنلهای توپ برق آهنگ و تفنگ در عرصه زمین
نظیر نداشت که میکائیل از عهده بارانی باران رحمت بر کرده صورت عزرائیل بر گرفت
و بجای آب آتش بارید و زید و سبزی کشت کارزار زمرد نگار سیلابی خون آب
آتشبار رنگ عقیقی انباشت [illegible] همه کوه آتش همه دشت خاک ندیدم یک برگ خضر زخم
ناک هر کوران معرکه دل دوز با ستاد و امن عاقبت پر از نعل کرده و هر کس که از ان رو بر تافت
داغ سیاه روئی بر جبهه عاقبت اندوخت چون تیپو سلطان از جانب راست و چپ فوج خود را
بر پشت پلتن [illegible] از جنبه بوستاد صاحب ممدوح جمعیت نصف خود را بمقابله
رو برو داشته نصف جمعیت را بر مقابله پشت فوج تیپو سلطان آمده بود در ایستادند عرض ازدم صبح
تا پهر روز معرکه رزم باهم گرم بود و از اقسام جنگ میشد بعد ران [illegible]
[illegible] با جمعیت دو پلتن سوجیران سنجیح را همراه گرفته از لشکر
بمقام سدایور برآمده بطریق کمک در راه همین کوه سدیشر در رسیدند و هم مهاراجه [illegible]

از لشکر نصرت اثر بوده دیدند که افواج تیپو سلطان از راست و چپ محاصره کرده سوراه شده است
و خبر لصاحب بهادر موصوف صفوف کردان کج کلاهان کشیده وسنان را ترتیب داده بنگام رزم
با افواج تیپو سلطان گرم کردند و فوج انگریز بهادر یک فوج آتش بود هم خرمنهای فتنه و فساد فوج تیپو سلطان
را یکسر سوخت و بنگی نواب عرف محمد رضا بهمین جنگ شربت اجل چشید و دو بخش مجروح اول و دوم
بهمدست اهل انگریز بهادر شدند و دیگر چندین سردار هم بکار آمدند و سپاه مردمان تاب مقابله
نیاورده روبگریز نهادند غرض در زمان سلف اگرچه دیوان کوه بیکر را معرکه جنگ و جدل
از اقسام روداده است با فوج کشی در عالم رویای ندیده باشد کرلب تحیر در توصیف همت
و فطرت دلاوران دلیر انگریز بهادر جز سکوت حرکت نیارد و اجرالامر تیپو سلطان از باقی فوج
خود بر افته واپس مراجعت کرد بهمونجای بریا پتن تا پنجروز قیام ورزیده و بتاریخ ششم ماه بهمن
روز دوشنبه معه فوج خود از انجا معاودت کرده بطرف سرینگ پتن روانه گردید
و وکیل کپتان با اتفاق تمام پیش مهاراجه ویر راجندر رودیر
بهمین تقریر گفتند که فیمابین سرکار کمپنی و سلطان موصوف که اقرار صلح و پیمان شده و نقض
عهد کردید صورت مناقشه با یکدیگر از ظهور تمام روداد باید که صاحب جهت خود را از یک جانب
روانه کرده با فوج تیپو سلطان جنگ شروع کنند و مهاراجه معزز الیه جواب داد که فوج شما
یک راه سد ایور بند کرده است و در عمودیخانه سد ایور و آمتی نار و ویر راجندر پیشه اسباب
سامان جنس رابت وغیره لشکر انگریز بهادر انبارها افتاده است و نیز از بنجا تا بنگلور چهل هزار بهنگی
بزرخ فراهم آمده است ان هم در عمودیخانه افتاده است و سپاهیان سوجر وغیره قریب یا نصد مردم
شده بهاره پیشه مانند و در عمودیخانه بنگل نیز اسباب سرکار کمپنی انگریز بهادر بقیاس می باشد
سد راه کهات سد پشر بند کرده باقی راه های ملک کمپ یک اکرک ده باشند و فعلا تیپو سلطان

تا خته لشکر انگریز بهادر راه غا خواهد کرد در سرها و هم ملک کورک را در غارت خواهد آورد و هندوهای آن
برا نجانب ثبوت خواهد شد بهتر آنست که مردمان کورک ها را بر چوکیات راه های دیگر روانه نموده
شد و بست سرحد بعمل باید آورد و با هم همراه لشکر بوده در اجرای کارهای کامگاری کماشتگان
سامان مورچال و رسانیدن اسباب رسد از بارکاوان با لشکر ظفر مونر و طلبیدن خبر طبی از
لشکر دشمن و بستن خانه های مودیخانه و اسباب راحت لشکر سرکار کمپنی کرام های ملیوار بر رود
سنکین جمع کرده اندازرا از انجا برداشته بالای کهات بهکل که مودیخانه ست داخل کرده اندیدن
و نیز بر چوکیات راه های بالی و برونا و کشت که مردمان کورکها تقسیم یافته اند سرو
بندوبست آن بعمل آورده همراه لشکر خواهم ماند و عهده برای همین کارها شده بسیار دشوار است
با وجود این جمعیت کورکها را برای جنگ فرستادن چگونه خواهد بود عرض از انجا رخصت گرفته بمحل
مالک نا برتشریف آوردند و بعد جنگ کوه سدلشیر بروز سیوم زنار وار از کل کودنامی سوار مردمان
تعلقات از کل کود و کنور و بسوانش را همراه گرفته اندرون ملک کورک تا خته مواضعات طوری
نور و سیالا و سرنگال وغیره متعلقه نجرانش را تاراج کرده و اسباب رعایای انجا را در غارت
آورده و هم رعایای انجا را در غارت آورده و هم رعایای انجا را بکشت و چندین مردمان
معه مقدم را دست و پا بسته در رود اندا خت و زن بچه گان رعایای انواح را اسیر کرده برد
در این نزدیکی بتاریخ پنجم بهالکن نوشته بودند مبنی بر اینکه کورکهای جانب الهمان
از کوه سدلشیر برآمده در وقت دو ساعت و در وقت پنج ساعت خبر کوچ لشکر پلتو سلطان
برسانیدند و در وقت شام مهربان خود را بر کوه سدلشیر رسانیده از دوربین دیدند
که یکی هیچ هم مونر نظر نمیکرد دیده و خبر رجوع کردن پلتو سلطان خود را بکدام سمت است تحقیق مطلق
نشده و لشکر پلتو سلطان یقین است که از انجا کوچ کرد این کیفیت بر خبر جناب ممدوح ظاهر است

دایل

واهل جنابین کوته خبر کوچ شیو سلطان تحقیق رسانیده اند و دل اینجانب هم گواهی برابغی میدهد و اینده
هرچیکه کیفیت مسموع یافته شود همون وقت نوشته فرستاده اید تا بران مهربان ظاهر بوده باشد و بزود
جنرل بهادر موصوف مشورت بر بیغ میکردند که بهزاد صاحب از دوربین دیده اند که لشکر شیو سلطان کوچ
کرده است و کاوان و بران بوجه وغیره بسیار در انجا دستیاب میشوند اگر در ان حدود همت کنند دران کفایت اهل کومک و بنه کاوان ضروری بطریق قیمت در سرکار خواهد رسید
و در دل ما یقین است اگر برین کار سعی بکار برد کفایت بسیار خواهد شد و هم در بیاب مهارا جه
حکم خواهند کرد و درین سود مردمان شما و اینجانب است بسیار مردمان را امروز بهمین ساعت
برای آوردن اخبار بطرف بریلی روانه کرده میشود فردا بوقت شام اگر برود هم کاوان وغیره
دور خواهند رفت لهذا اگر حکم مهربان در بیاب صادر گردد دران بسیار کفایت سرکار انگریز
بهادر و مردمان مهربان است و نیز فتح مندی ان مهربان و خرد شمن ازحق تعالی میخواهیم حاصل
خواهد بود پس والسلام بعد وصول رقیمه صدر راجه صاحب کورنک داخل کردی کودشند و بعضی رعایای
نجرابین که در لشکر انگریز بهادر حاضر بودند نزد راجه صاحب آمده ظاهر کردند که مردمان سلطان موصوف
تا ختم اسباب زندگی بار در نیارست آورده و بجای خانها را آتش داده و زن و بچه کان را گرفته
برده اند مهاراجه بر بیغ تکمیل بنیاد الهی کرده فرمودند امید است که باداش آن از تائیدات الهی خواهر
شد اینهم رعایای استغاثی را نزد جنرل صاحب موصوف فرستادند تا بر حقیقت خرابی خود اگاه سازد
اینهم رعایا بکپتان سپرد صاحب تا جرای سرگذشت خود را اظهار کردند صاحب موصوف آن رعیت ها را
همراه کرفته پیش جنرل ها تلی صاحب و جنرل استوارت صاحب رفته بر خرابی احوال انها اگاهی دادند و تیکه
راجه صاحب کومکیه خود روانه کردند در انوقت ها ویلصاحب نزد راجه صاحب امده استغاثه خرابی رعایا
رسانیدند راجه صاحب ها ویلصاحب موصوف را همراه کرفته بکومک جنرل ها تلی صاحب رفتند

درانجا جنرل استوارت صاحب هم تشریف آورده بودند این هر سه سردار صاحبان موصوف متفق شده کیفیت
رعایای مذکور از راجه صاحب پرسیدند راجه صاحب معروض گذرانید خرابی احوال انها ظاهر کردند در ان
زمان جنرل صاحب موصوف گفتند وقتیکه فیمابین ما و شیو سلطان بر کوه سدیشر جنگ واقع گردید در عهد صلح
نقص پدید رفت در همون ساعت گفتیم که شما هم تا خته ملک شیو سلطان را بغارت آورند شما هم نشنیدند
اگر در انصورت مردمان شما بملک شیو سلطان رفته مغرت نرسانند مردمان سلطان موصوف بهمین
دستور در ملک کورگ تاخته تاراج خواهند کرد در این اثنا نهرین ست در تلافی آن سعی و کوشش
باید کرد مهاراجه معزالیه را قرین اجابت آورده واز جمعیت مردمان کورگ نصف مردمان را سر نوکر با
سرکار انگریز بهادر برچوکیات سرحد گذاشته و باقی نصف جمعیت را دو کرده کرده از ان یک کرده همراه
کرنیل صوپیا و کاریکار بهوپور داده بطرف کوریال که در انجا صادر بخاری و میر محمد علی معه جمعیت خود بودند
بمانع تصفیه ایشان و تسخیر کردن قلعجات و در تحت تصرف آوردن ملک آنسمت و فرستادن اسباب غنیمت
انجا بلشکر انگریز بهادر تاکید کرده روانه فرمودند و کروه دیگر همراه و بشرا داده بطرف هکریا دن کوته
روانه کردند که مشارالیه معه جمعیت خود وقتیکه بهیکر دیون کوته رسید فیمابین مردمان انجا و مشارالیه
قدری مقابله از جنگ رو داد و چندین مردمان همراه مشارالیه ضایع و بکار آمدند و چیزیکه در انجا
غنیمت بدست گردید گرفته واپس بگردیلی کوه کرنیل انگریز بهادر فرود شده بود در آمدند مهاراجه معز
در باب غنیمت انجا استفسار فرمودند مشارالیه معه مردمان همراهی او عرض کردند که خبر وحشت از واقعه
شدن جنگ فیمابین شیو سلطان و سرکار انگریز بهادر بر کوه سدیشر تمامی ساکنان انضلع انگاهی یافته
ستوران وغیره و هم زن و بچگان خود را بسمت بعید روانه کرده و چیزیکه از نقد و جنس بود در زمین
دفن نموده اند و در ان ضلع غیر از چندین کاوان و بزان چیزی دیگر بدست نگردید مهاراجه
معز کاوان و بزان مذکور را بسرکار انگریز بهادر و ا بنده خود دولت دولتمند سایه

الی

رسانی رسد همراه لشکر مشغول بودند و درین اثنا نوازشنامه که از جانب لارد صاحب شرف نفاذ یافته بود
در جواب آن مبنی بر اینکه نوازشنامه کرامت امود مضمون که فیمابین سرکار انگریز بهادر و آن مهربان دوستی
و برادری است لهذا انچنیکه مشورت با دوستان مشارکه اینجانب بوقوع آمده است بوجه بنگو اطلاع کرده
میشود و غیر ازین تجویز یکه بسرکار انگریز بهادر استقرار یافته است از زبانی کپتان مادیناصاحب بتفصیل
ظاهر شده باشد مرقوم قلم شفقت رقم شده بود بتاریخ پنجم ماه مارچ عزورود یافته بر مضامین
نوازش اگین مطلع و مباهی گردانید و کپتان مادیناصاحب موصوف بحسب الحکم والا مفصل بااینجانب ظاهر
نموده اند و نیز صاحب موصوف مضمون نوازشنامه کرامی که تا امروز اینمخلص صمیمی شده بود نهایش
بوجه احسن کرده و ایما شده بود در ادای کارهای سرکار کمپنی انگریز بهادر که آن مهربان کمک
و سعی بهم رسانیده اند و انچیکه کمک و سعی در امور سرکار کمپنی از اینجانب بعمل آمده است ان هم
از نوشته کپتان صاحب موصوف ظاهر خدمت والا مرتبت شده باشد و صاحب موصوف از جانب
سرکار کمپنی مرعهده وکالت مقرر شده که با ینطرف سکونت میدارند اعتبار ایشان در دل اینمخلص
بوجه نیکو جا گرفته است لهذا هرگونه یکه پیش نهاد خاطر اینمخلص است بصاحب موصوف ظاهر کرده شده
چنانچه حقیقت ذره بذره این مخلص از نوشته صاحب موصوف ظاهر خدمت والا شده است
و خواهد شد در ینصورت حاجت اظهار مخلص نیست و هم بعضے کوائف که بتپو سلطان بر کوه سدیشر
ز مقابله جنگ منفعل گردیده مراجعت کرد و از نوشته های صاحب موصوف ظاهر شده باشد
یاد داشت چه گذارش نمایند درین نزدیکی مهاراجه معز بتاریخ غره ماه چیتر سال سد هارته سمبت مطابق
سنه یکهزار و هفتصد و چهارده هجری بنابر فراهم آوردن اسباب لشکر بحل نالک بارتشراف آورده
رل صاحب بهادر با فوج بنگاله معروف نواب نظام الملک بهادر بطرف سرینگ پتن متوجه
شدند مگر جنرل ارسکن صاحب بهادر معه چند رسن فوج مدراج باراده بردن فوج منبی را همراه خود

بسمت پربانش راهی شدند جنرل [illegible] صاحب بهادر براین کیفیت مطلع گردید معه فوج خود از
مقام کردی کوه برآمده بربسه کندی پتن فرود آمدند مهاراجه معزم اطلاع یافته از محل مالک تابه
بجای کندی پتن که مقام لشکر بود داخل شدند و از جنرل صاحب موصوف ملاقات نمودند درین نزدیکی
جنرل فلاین صاحب ممدوح معه فوج داخل پربانش گردیدند و بروز دویم مهاراجه معزو جنرل مشار الیه
و صاحب بهادر و کپتان [illegible] صاحب بهادر به پربانش رفته از جنرل فلاین صاحب ممدوح ملاقات نمودند
در آنوقت آداب سلامی که درحین ملاقات رسم سرداران عالیشان است بعمل آورده بسیار خوشی
کردند و هم لشکر خود از قانون قواعد در مطمح نظر مهاراجه معزو ترتیب دادند دراین اثنا چندین
جمعیت سواران از فوج تیپو سلطان فیمابین هر دو فوج سرکار انگریز بهادر سد راه شدند و قدری
صورت خرخشه میان فوج تیپو سلطان و جنرل فلاین صاحب ممدوح رو نمود و در وقت رخصت
شدن مهاراجه معزو جنرل صاحب بهادر ممدوح شمشیر خاصه از میان خود برآورده بر کمر مهاراجه معزو
بستند و گفتند که این علامت یادگار میان دوستی و اخلاص است تا زمان دراز باقی خواهد ماند و اهل
فوج تیپو سلطان که سنگ راه رونده کان فیمابین لشکر بود لهذا چندین طرسوار ان را از لشکر
خود همراه مهاراجه معزو داده بلشکر مبنی رسانیدند و بعد از داخل در لشکر مبنی جنرل [illegible] صاحب
بسیار خوشحال شده فرمودند که صاحب غیر از اطلاع اینجانب از جمعیت اندک رفته بودند درمیان
راه سواران تیپو سلطان مانع بودند خدانخواسته گمانی بود که صاحب اگر بدست ایشان شوند لهذا
خاطر اینجانب بسیار متردد و متفکر بود الحال که صاحب بسلامتی خود را باینجانب رسانیدند باعث
مسرت افزای دل تودد منزل گشت و جنرل فلاین صاحب بهادر با فوج خریده آمده اند فردا فوج
مبنی از اینجا کوچ میشود و سامان رسد و اسباب مورچال که صاحب جمع کرده اند برای بردن ان
گاوان و مردمان نیاورده اند لهذا صاحب سامان مورچال را بسر پرنگ پتن برسانند مهاراجه معزو

از ثمه

برامنع فرمودند که امروز چندانکه مردم همدست میشوند از انها سامان مورچال طلبیده خواهیم شد
چنانچه مردمان همراهی خود را بکردی گودکرا که کوه سدیشر فاصله چهار کروه دارد روانه فرموده
سامان مورچال شبانه المانیده بدامن کوه سدیشر فرود آورده و در وقت صبح کوه لشکر
منعی بود [illegible] جرنیل صاحب موصوف گفتند که اسباب مورچال بر سر دو هزار جوان دوده ایجانب
هم معه بار برداری خود مستعد گردیده همراه لشکر می ایم و جرنیل استوارت صاحب موصوف
گفتند که در ادای امور سرکار صاحب بسیار سعی و کوشش بهم رسانیده اند الحال هم محنت افزود
خواهد شد بالفعل سرانجام مورچال هم چندان ضرور نیست همینکه لشکر بسر پرنک پتن میرسد
بعد پانزده روز ششصت و هفتاد هزار کاوان بار بردار معه جمعیت بطرف ملک کورگ روانه
میشود در انوقت سامان مورچال و اسباب رسد چندانکه مردمان بدست آید بران و بهر
کاوان بار کرده در [illegible] معه روانه نمایند الحال سامان مورچال و اسباب لشکر اوپر روانه کرده
از محافظت تمام باید دانست اگر در یصورت صاحب خود را بسر پرنک پتن رسانند فیما بین
پانزده روز کاوان بار بردار می آیند در تیاری اسباب و روانکی ان امروشوار رو خواهد
نمود بهتر انست که صاحب از ینجانب بملک خود مراجعت کرده در کرد اوری اسباب مشغول
باشند چنانچه مهاراجه معز خود را تا بسر پاتن رسانیده در وقت مرخص شدن دو هزار
کاوان بزار خوال بر بنج علاقه سرکار خود را بتعداد حوالهٔ لشکر سرکار کمپنی کرده وا پس
ملک خود تشریف آوردند و لشکر منعی از انجا کوچ کرده با لشکر جنرل فلاین
در مقام سرپاتن فرود آمده بود هر دو لشکر باتفاق جانب سرپرنک پتن روانه شدند
[illegible] به ویرا جندر بهته در آمدند و هم سرانجام مورچال و اپس طلبیده
[illegible] پرنکاته غیر از ین در وقت کوچ شدن لشکر منعی کاوان لاغر و مردمان

بیمار و سامان وغیره از مقام کندی پتن تا سراپور که جا بجا مانده بود آن را طلبداشته در
دیر را جندر بهته خانه تیار کرده مردمان بیمار را در ان خانه داشته و اشیای مطلوبه انشان
دهاینده و اسباب و سرانجام رسد که بلشکر فرستادنی بود در آوری آن دیر را جندر بهته مشغول
شدند در این اثنار عایای مواضعات سرکال و طوری نور و بیتالی وغیره علاقه ملک کورک
که از آسیب مردمان شیو سلطان از خانمان و زندگی که در خرابی اورده بودند انهم را انهمالش کرده
همراه اشیرا با معه جمعیت کورکها نموده بطرف کنور وارکل کوبزد بسوابتن در تلافی افعال
شنیعه انها روانه فرمودند و مهاراجه معزالیه هشت روز در بهته مذکور سکونت ورزیدند و در
رسیدن جمعیت وکاوان مابرداز اشکر توقف کردید لهذا در فکر کرد آوری رسد وغیره
وسامان از ماونصاحب موصوف مرخص شده بمکره تشریف اوردند درین نزدیکی خبر
رسید که کرنک صوبیدار با معه جمعیت که بکوربالی رفته بود میان مابلم های کنهوایشان
طریقه نمایش جنگ کردیده و مردمان کورک برمال رعایای انجا دست بدراز کرده انچنانکه همدست
شده کرفتند و مهاراجه معزالیه بر این کیفیت اطلاع یافته تاکید برانمعنی نوشته فرستادند که ملکیکه
در دست ایشان بیاید ذر غارت نیاورده و رعایای انجا را ایذا نرسانیده و از قول و قرار
در ضبط خود دارند بدستور کرنک مذکور ملک منکور را تا بار کور بکواری همدست کرده و جا بجا
تهانه داشته و کسانیکه بر قول و قرار رجوع کردیدند انها را قول و قرار داده در ضبط خود داشتند
در این اثنار عایای متوطنان تعلقه دیرکمبا بصدر بهاری خفیه کفته فرستادند که علاقه داران
سرکار راجه صاحب کورک اندک جمعیت را در دیرکمبا تهانه داشته از باقی جمعیت بابر تسخیر
ملک بشتر روانه شدند در این وقت اکر شما معه جمعیت خود با نطرف بیاید البته مردمان تهانه مذکور را
بهمدست کرده اید چنانچه صادر بهاری مذکور اطلاع یافته معه جمعیت احشام وکاوند و مابلها

رآمده محاصره کرده و کار یکبار بهو پوموجمعیت پانصد جوان کورکهای که در دو میر مکسا مذکور تهانه داشت و در
خود تجویز کردند که در تهانه مذکور جمعیت اندک است و جمعیت ایشان بسیار بهتر است که بیش از
تاخت ایشان بر ایشان تاخته در تهانه تیغ آوردن عین مصلحت است عرض کورکهای مذکور جمعیت
صادر بهاری تاخته بجنگ در او بخشند و دران از زد و برد مردمان کورک بسیار کشته و
آمدند از جمعیت صادر بهاری چهار صد جوان زخمی و ضایع شدند و صادر بهاری از باقی جمعیت خود
گریز کرده دران جنگ بکراس سپه و پالکی بابت سواری صادر بهاری مع یکسر دار با قی کشن راج آمده
شد و اهل تهانه مذکور ان کشن راج را بحضور مهاراجه معروض داشته کردند و مهاراجه مواد را نزد کستان فرستاده
فرستادند و هر چیکه اشیا و اجناس وغیره دران جنگ افتاده بود در غنیمت مردمان کورک در آمد
بدستور مردمان کورک که در تعلقه بهتوال تهانه بودند و میر محمد علی اصف کوپال با جمعیت پانصد
جوان بر مردمان کورک تهانه بهتوال مذکور در آمدند و چندین مردمان کورک که بر روه بهتوال چوکی بودند
الهی یافته با تفاق مردم میر محمد علی تاخته بجنگ در او بخشند دران جنگ نه جوان
کورک زخمی و بکار آمدند و پنجاه جوان بطرف میر محمد علی ضایع و زخمی شدند آخر الامر اصف مذکور از باقی
جمعیت خود کنار کرده انچیکه سامان و سر انجام در انجا جنگ افتاده بود بتصرف مردمان کورک
در آمد و هم صادر بهاری مع مردم احشام و کار دو پانصد جوان کینه اچار هم راهی میر محمد علی اصف مذکور
و مابله ها و نایکان طرف موناکول جمله جمعیت سه هزار را همراه کرفته بر مقام اودی وار که پانصد جوان
کورک در انجا تهانه داشت در آمده بجنگ در پیوستند و کورکهای مسطور دران نواح و یورش بر و غالب آمده و صادر بهاری تاب
نیاورده کریز کرده از بناء مسجد جنگ نمیکرد و کورکهای مذکور ان مسجد را آتش داده دست بکار قتل
و غارت دران جنگ پنجاه و یک جوان اهل کورک زخمی و ضایع شدند و بطرف صادر بهاری قریب هشتصد
یا هزار آمدند و صادر بهاری مذکور از باقی جمعیت خود کریز کرده و هر چیکه اسباب وغیره دران جنگ هست

بطرف مردمان کورک در آمد و بغیر ازین بلکه جای دیگر دست درازی نکردند عرض بانیطرف کوریال تا
بارکور و بکواری و بانیطرف تاکهاشهوس انگریی ضلع ملیوار قول داده جایجا بتهانه داشته انضبط
خود آوردند مهاراجه معزالیه ازین کیفیت خطی بتمزدماد نیصاحب موصوف روانه فرمودند و صاحب موصوف
اصداع یافته بسیار مسرور شدند [illegible] باین مضمون نوشته که در باد اسش ارداده صادر
انچنانکه تبرستد بواقعی شد و بعد ازان اهل کورک بر قلعه بلاری دوسته روز محاصره کرده از یورش
قلعه مذکور را بدست کرده و دران یورش مردمان اهل کورک بالطرف ضایع شدند و جنس اشیا
در انجا هرچیکه بدست شد بطرف اهل کورک در آمد بدستور اهل قلعه مسطور کوریال اندک نانش چنانکه
در پیش آورده اخر الامر از قرار صلح قلعه را گذاشته فرود آمدند لهذا اهل قلعه مذکور را گذرند و مفرت شمرده
و اگذاشتند و نیز ازین کیفیت خطی نوشته نزد ماد نیصاحب روانه نمودند و صاحب موصوف درجواب
بتاریخ شانزدهم ماه جبر سنه الف نوشته فرستادند که کیفیت فتح قلعه های مذکور کوریال نوشته فرستاده بود
از اطلاع آن تردد و جوانمردی و بلند همتی که بروی کار آمده معلوم کردید در قلعه بهتوان از میر محمد علی
در وزیر کمیدار رضا در بهادر که جنگ رو داده بود کیفیت بهمون روز بکمیشنر صاحب ملیوار نوشته فرستاده
بودم درجواب ان بهمین مضمون موصول کردید که شما کار یکه کرده اند ازان سرکار کمپنی راهمت کردید نیز از
اوصاف و جوانمردی ایشان چندین کلمات نوشته فرستاده بودند در بیولا فتح قلعه های مذکور یقینی
مسطور کوریال و بلاری نوشته فرستاده ام و بر اطلاع این کیفیت آن مهربان بسیار خوشحال خواهند شد
پس و ایسرایا موه جمعیت کورکها که بطرف قلعه ارکل کوره روانه شده بودند و قلعه بسوا پتن را
محاصره کرده و اگرچه اهل قلعه با مردمان کورک بسیار جنگ کردند و اخر الامر کورکهای مذکور بیورش قلعه را
در تحت تصرف خود آوردند و دران یورش پیادهای اندرون قلعه را تبه و اقعی نمودند و بیست و هفت کس
جوان از اهل کورک زخمی و ضایع شدند و چیزها که از جنس اشیا هرچیکه در انجا بدست کردید بغنیمت مردمان

اول

کوره در آمد و زن و بچه کان رعایای ملک کورک که سابق بتصرف مردمان تیپو سلطان رفته بود مع
رعایای مذکور چهل و [illegible] یتان انجار اگرفته آورده و نیز چندین مواضعات اطراف قلعه بسوانتن
را در غارت آورده در این اثنا که اهل ملک تیپو سلطان که متصل سرحد کورک بود بر سر پیام قول بکن
انشراه مذکور آورده و مشار الیه اهل سرحد را از قول و قرار اول داده بند و بست ملک را بعمل
آورد در این اثنا بروز یکشنبه ماه چیتر سال سرهاری سمچهر سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری اداخر شهر
الواب که بر قلعه سرینگ پتن میشدند دفعتاً بند کردید بعد از ان هشت روز هیچ خبر باستماع نرسید لهذا
خاطر مهاراجه معزز تشویش بهم رسید چنانچه ماه و صاحب بعد تسخیر قلعه سرینگ پتن بروز یکشنبه که تاریخ هفتم
ماه دیگر بود روز شنبه بود بر یغه که نوشته فرستاده بودند بروز یکشنبه امده رسید مضمونش
همین است که بهادران سرکار کمپنی انگریز بهادر از امروز بیش هشت روز گذشت بتاریخ بیست و ام ماه
چیتر روز هفته قلعه سرینگ پتن بیورش تمام بتصرف خود در آورده و تیپو سلطان در همان یورش
بشربت اجل چشیده بدوزن بچه کان سلطان موصوف بدست اهل کمپنی انگریز بهادر رسیدند
الحال جنرل [illegible] مع فوج سنگی بانیطرف میرسند لهذا کارهای ضروریات کرادای
ان بران مهربان است باید که خود را از سرعت بانیطرف رسانند و بعد رسیدن انمهربان بهم
کیفیت مفصل ظاهر خواهد شد راجه صاحب معزز بمجرد وصول رقیم همان مسرور و مبسوط گردیده
در ادای فتح قلعه سرینگ پتن بر قلعه مرکره خوشیها و یک ضرب توپ سر دادند روز دوم که
روز دوشنبه بود وقت صبح راجه صاحب از قلعه مرکره برآمده نزد [illegible]
که بمقام ویرراجندر پیشه بودند رفتند و بعد ملاقات ماه و صاحب بهادر گفتند که بتاریخ بیست و ام
ماه چیتر روز شنبه اهل لشکر ظفر پیکر انگریز بهادر یورش کرده بر قلعه سرینگ پتن متصرف شدند
و [illegible] که در تحت تصرف سرکار کمپنی انگریز بهادر در آمده باید که آن مهربان هم جنگ را موقوف

کرده وملکهای که در تصرف خود آورده اند بذمه سرکار گذارند و پیش از زمستان انجنیز امیت
آمده اطراف ملک شما کرده و سنگهای جگندی جابجا نصب کرده و نقشه آن نوشته اند بجنب نقشه
مذکور بندوبست عمل خوب عمل آرند مهاراجه معزز بمنع گفتند ملکهای که از قول و قرار بمدست کرده
جابجا تهانه ها که دانسته ایم اگر دفعتاً بگذارد اهل فساد جانب بشو سلطان متوطنان رعایای
انجا را ایذا خواهند داد [illegible] نرسیدن لشکر منبع ملکهای مذکور بهمچنان
در قبضه خود دارند و بعد ازان هر نصاب هر چیکه فرمایند برآن عمل کرده ایم مهاراجه معزز بمجرد
شنیدن این کیفیت از زبانی کپتان ماوینصاحب برهمون کیفیت که در صدر مذکور کرده شده
است بهمان روز که روز دوشنبه بود نوشته نزد وینسرا یا مذکور که در ملک مهاراجه در رک
بود فرستادند و تاکید مذکور بروز چهارشنبه بمشارالیه رسید و مشارالیه در جواب ان نوشته
فرستاد که تا کشودن قلعه بسوا پش انچنکه قدری ملک در غارت آمد بعد ازان هیچ جا دست
درازی نکرده و رعایای ملک انجا را قول و قرار داده و تسکین و طمانیت خاطر انها کرده
دانسته شده است و اینده هم مطابق حکم درست تعدی بر مال رعایا و مساکین دراز نخواهند شد
بیشتر هرچه ارشاد و نیز بهمون تاریخ مذکور تاکیدات بنام کارپردازان اهل کورک که بطرف
تعلقات ملک منکلور رفته بودند فرستادند و تاکیدهای مذکور جابجا تهانه های اهل کورک و مسافت
دو روز و سه روز و چهار روز و پنجروز بودند در رسیدند بانطرف کوریال تا تعلقات بارکور.
و بکواری مسافت بعید دانست بروز هفتم و هشتم در رسید و بجنب کفته ماوینصاحب کرد تاکیدات
سابق اندراج یافته بود مطابق ان کارپردازان مسطور بندوبست ملکها بعمل آورده بودند
درین نزدیکی بوقت تهیای شروع جنگ با تیپو سلطان کرد ار بیشوا [illegible] بانمضمون باکور نز
صاحب بهادر مبنی نوشته فرستادند که افواج انجانب تمامی سوار اندا کر اندک فوج پیدل از نطرف

طاهر بیگ نیز

صاحب باینجانب رسد فوج سوار مذکور را باتفاق همان پیدل بطریق کمک رد - رده آیند
و موصوف یک رجمت سپاهیان سوجر بادشاهی و دو توپ الن پیش سردار پیشوا روانه فرمودند
و پیشوای ممدوح در روانگی فوج سواران مذکور عذر امروز فردا در پیش آورده حو
پتانیهای مذکور را بهمانجا داشته اخر الامر که در میان خانهای اینجانب با یکدیگر جنگی
رو داده ست غیر از انفصال ایمقدمه اتفاق نزوانگی فوج اینجانب بمنشود غرض سرداران را
معه سوجران واپس روانه کردند و جواب گفتند که شما بروید و سرداران موصوف معه جمعیت
رجمت سوجران از راه مبنی باراده رفتن طرف سرزنگ پتن برآمده در مقام کودی کوده
متعلقه ملک کورگ داخل شدند در این نزدیکی جنرل [illegible] معه فوج مبنی از سرزنگ پتن
برآمده بمقام موضع منور متعلقه پریاپتن فرود آمدند در آن زمان
[illegible] خود را در انجا رسانیده از ملاقات جنرل صاحب کامیاب
مسرت شدند و جنرل صاحب موصوف فرمودند که صاحب در ادای کار سرکار کمپنی انگریز
بهادر انچنانکه سعی و کوشش بهم رسانیده بودند بحسب ارادهٔ صاحب مهم سرکار کمپنی انگریز
بهادر حسن انصرام یافت و احسان اجمعی از هر وجوه باینجانب متصور ست مهاراجه
معزز جواب دادند که دشمن قوی اینجانب دفع کردید و بحسب ارادهٔ حق طویت ما تمامی
ملک در تحت تصرف سرکار کمپنی انگریز بهادر در آمدند و اطراف ملک دوستدار هم ملک
کمپنی انگریز بهادر کردید و در عطای این عطیه عظمی شکر و سپاس از کدام زبان ادا باید کرد و جنرل
صاحب موصوف گفتند که بلتن های سپاهیان و جمعیت که در کودی کوده حال وارد شده اند
اگر لشکر اینجانب بان بلتنها ملحق کردد جمعیت کثیر میکردد و در عبور کهات دشوار خواهد بود
در اینصورت بلتن های مذکور پیشتر روانه شود از کهات بآسانی کذشته آید غرض بلتنهای

مذکور را از انجا بیشتر روانه کردیم در این اثنا [illegible] بتاریخ سیام ماه می سنه
یکهزار و هفتصد و نود و نهه عیسوی نوشته بودند مضمون همین است که بوقت تسخیر قلعه سرینگ پتن
شیو سلطان در جنگ کشته گردید و این نوید مسرت شاهد بنا بر ظاهر شدن مهربان نوشته
فرستاده شده است و نخستین از جانب کپتان هاوی صاحب موصوف ظاهر شده بشر و جنرل
استوارت صاحب بهادر نیز همین مژده دل نواز اطلاع خواهند داد و ان مهربان در ادای امور
سرکار کمپنی انگریز بهادر بسیار سعی و کوشش بهمرسانیده اند انهم گاهی محمود و منشی نخواهند آمد
انچه حرف و حکایت در وصف نام آوری انمهربان امده بوده پیش جنرل صاحب موصوف
ظاهر کرده شد و نیز از جانب بطریق علامت دوستی یک اسپ سواری و یک منزل عمباری
و یک منزل پالکی خاصه شیو سلطان بنام این مهربان همراه جنرل صاحب موصوف فرستاده شده
بعد ازین دیگر مرکوزان مهربان که در افزایش ملک است هر انجا بنظر صلاح بیند زیاده چه
بقلم در آید چنانچه [illegible] خطاب و پالکی و انباری با اسپ سواری شیو سلطان
مرحوم را معه الطاف انعام بهادر بصحه معزز رسانیدند و هم جنرل صاحب موصوف
یک اسپ از جانب خود با داده بسیار خوشنود و دلداری کردند بعد ازان
جنرل [illegible] بتاریخ بیست و یکم ماه اولیٰ که سال مذکور بهمین مضمون کرم طراز ناحیه
بخط انگریزی متضمن که انمهربان که در اجرای امور سرکار کمپنی انگریز بهادر بسیار سعی و کوشش بکار
برده کمک و اعانت کرده اند هزار بمنع بسیار تعریف نموده نوشته بودند باعث مسرت افزای خاطر
گردید و از جانب هیچ امری قابل کمک و اعانت سرکار کمپنی بظهور نیامده و ملک محمل مستقر و تمامی
جنگل است باید چرا اقتدار کمک و اعانت هر کار قدر قدرت کمپنی انگریز بهادر چگونه نشده باشد خاطر
قیاس است اگر چیزیکه ازین جانب بعمل آمده باشد انرا بافتخار تمام عزت بخشیده نوشته بودند موجب تسکین

خاطر

خاطر گردید و سلطان موصوف دشمن قوی سرکش [illegible] و خویش اهل هنود را در هم [illegible]
بواسطه کشته شدن سلطان مرحوم از جانب آن لرمغرما خوشنودی خاطر اهل قوم هنود نگردید در این
یکنامی بآن گرمغرما و ناه [illegible] بسر کار انگریز بهادر گردید هر چند در دلهای عالم باین سرعت یقین
نه بود که انجام کار سلطان مرحوم باین نوبت خواهد [illegible] و از همت بلند و فطانت [illegible] سلطان
مرحوم را باخرت رسانیده رسوم اهل خیر هنود را بنیاد دادند و احسان این حسن اعمال [illegible] بر
روی کار آمده است تا باقی دوران مهر و ماه خواهد ماند و اوصاف دلاوری و بلند همتی از احاطه
تحریر و تقریر بیرون است غیر ازین از راه مهربانی یکراس سپ و یک مرتل بالکی و یک اسباری
بابت سواری سلطان مرحوم فرستاده بودند از معرفت جنرل استوارتهه صاحب بهادر رسید
و موجب مسرت افزای خاطر گردید و بعضی کوایف سعی و تردد کار از جانب برای کار [illegible]
مصروف شده است از زبانی کپتان ویلیمصاحب بظاهر خدمت شده باشد زیاده چه گذارش
نماید من بعد جنرل [illegible] و جنرل [illegible] گفتند که ما هم بطرف کینانور
روانه میشوم و مردمان بیمار را روانه نمایند و مهاراجه معزمردمان بیمار همراهی لشکر را بنوان
[illegible] روانه کرده خود بدولت هم بطرف کینانور روانه شدند و در وقت داخل شدن کینانور
اتواب سلامی سر داده بسیار خوشی بعمل آوردند و یکهفته در انجا مقام نموده بجنرل صاحب
موصوف ظاهر کردند که بعضی ملکهای جدید علاقه منگلور که در ضبط انجانب است از جواله لدام کس [illegible]
نمود جنرل صاحب موصوف بر بنیغ گفتند که کرنل ونرس صاحب بملک منگلور می آیند و در وقت ایشان
بر سند مهاراجه معزبموجب ایمای جنرل صاحب موصوف پروانجات از نام کرنک صوبیا و غیره
[illegible] مضمون شرف نفاذ یافت کرنل [illegible] بطرف منگلور می ایند ملک
[illegible] که در قبضه انجانب است بجواله صاحب موصوف نمایند و نیز جنرل [illegible] موصوف کنند

که ما هم بطرف ولایت میرویم که صاحب در تربیت کارهای سرکار کمپنی انگریز بهادر سعی و کوشش بهمرسانده
اعانت کرده اند و هرآرزو یکه در خاطر آنمهربان ست بلا تکلف اطلاع دهند مهاراجه مغرجواب
داد ند آرزوی خاطر اینجانب هرچیکه بود بعد کشته شدن تیپو سلطان مرحوم حاصل کردیدعرض
یک آرزوی باقی ست انچیکه سعی و کوشش در برامدکار سرکار کمپنی انگریز بهادر که ازینجانب بعمل آمده
ست در اظهار و اشتهار آن یکقطعه تمسک بران شان مرحمت سرکار کمپنی انگریز بهادر ولارد صاحب
بهادر مرتسم و منقش باید بطریق علامت یادکار دوستی حاصل آورده از دست مبارک خود
باینجانب عنایت شود تا برکار بر سر و چشم گذاشته ان را مطابق حرز و جان همیان اینجانب
داشته آید که تا دایر سایر بودن مهر و ماه باقی خواهد ماند و نیز یک نقشه تشبیه تصویر سامی لطف
فرمایند جنرل صاحب بهادر مدظله العالی اینمعنی را قبول کرده بر جهاز سوار شده بطرف مدراج نزول اجلال
مارکئس صاحب بهادر مدظله العالی که روانه کردیدند همان ماه میرا حمد زر میر مغرز کنیا تور برآمده بملک کورگ
خود داخل شدند درین نزدیکی که نزد جنرل الارد مارکئس صاحب بهادر مدظله العالی بتاریخ نهم ماه دیقعده
سنه یکهزار دویصد و سیزده هجری قرارنامه که نوشته بودند مضمونش همین ست خیرخواهی و ترددات
نادره انعوالیمرتبت در اجرای کارسرکار که نوبت نبوت ازروی ارقام صاحبان کمیشن بظهور
پذیرفت اینجانب درآمد نظر بران اینجانب را واجب ست که مدارج انهم اوصاف و خوبهای
آنشهامت منزلت قسمیکه بر صفحه خاطر اینجانب منقوش و مرتسم ست آنشهامت مرتبت را ازان
بوجه احسن اگاه سازد از انجمله کیفیت و ترددات و جانفشانی آن رفعت منزلت بابت
ایام مهم سابق و نیز ترددات مراتب حسن اطواری و نیک کرداری انعوالیمرتبت بخوبی دانسته
نشین اینجانب ست در بصورت در حال هم اینجانب چشمداشت ظهور همان قسم خدمات و ترددات
دلی ازان شهامت مرتبت دانسته بناء علیه سابق بر این محبت نامجات متضمن بر وقوع حالا شکر

ایده دران آن رفعت منزلت را بتقدیم لوازم دوستی لازم تواند بود بآن شهامت مرتبت مرقوم
شده لیکن درحقیقت خدمات و تردد ات انشوکت منزلت زیاده از انچه توقع بود مشاهده شد
نظر بصفای خاطر و دلهی که در تقدیم لوازم تردد ات و جانفشانیها ازان شهامت منزلت بظهور
رسیده و نیز نظر بر عظمت و بزرگی خدماتیکه ازان عوالمرتبت بروی کار آمد و مراتب وفاداری
و همت و جوانمردی و عقل و درایت بارزی انشهامت مرتبت که قدیم الایام منقوش خاطر بود زیاده
ازان ترقی و تزاید گشت چون مدارج نیت حق طویت و قاعده سنجیده که خاصه ذات ان عوالی
مرتبت است بوجه احسن نقش پذیر خاطر دوستی مآثر است لهذا یقین حاصل دارد که آنشهامت
مرتبت بدستور در اجرای کارهای سرکار لوازم سعی و تردد بتقدیم خواهد رسانید بلکه ارقام اینمعنی
متضمن انتخاب است نظر برابراز مراتب رضامندی و ابتهاج خاطر خود ازمشاهده مسن امور
و اوضاع انشهامت مرتبت بالفعل چنان در دل خود قرار داد که وجه پیشکش که ازان شهامت
مرتبت سالیانه در سرکار کمپنی انگریز بها در میرسانیده باشند چنانچه کیفیت ان از اظهار کپتان
باو میصاحب بروفق احکام صاحب مشفق بسیار مهربان امین الملک مختار الدوله جوانبخت
دلکین صاحب بهادر عضد جنگ صاحب کلان مبنی بدریافت انشهامت مرتبت خواهد رسید
و نوعیکه در جلدوی خدامت و وفاداری و خیرخواهی متوسلان و وابستگان سرکار انگریز بها در
در لوازم تعظیمات و عنایات ازسرکار موصوف که اینجانب قایم مقام ان سرکار است درباره
انها مرعی میباشد و در تمامی عالم مصروف و مشهور است در بصورت لازم که انشهامت مرتبت
معاف پیشکش بدانند و بدلایل محبت دلی اینجانب و حسن تاثیر اوصاف حمیده و اطوار
پسندیده خود تصور نمایند زیاده چه بخامه دوستی درآید در [illegible] بتاریخ بیستوم ماه [illegible]
[illegible] منبی براینکه نوازشنامه متضمن [illegible]

کران مهربان در نشیت کاربای سرکار کمپنی بسیار کمک واعانت کرده اند مرقوم قلم شفقت رقم
شده بود که ملک مخلص مختصر برازاموون وجنگل ست باین کم اقتدار باسرکار کمپنی انگریز بهادر
کمک واعانت رسانیده مورد تحسین گردد چگونه خواهد بود انخداوند عالم مرحمت و پرورش
بحال جمیع خاص وعام ممالک محروسه هند مخصوص اینها که بدستور ما هم از طریق دوستی و اعتضاد
هند کمپنی پناه کثیر دافر عاطفت بوده اند میدارند هرچند در دل خود تصور کردم و هیچ خدمت
ازینجانب بروی کار واعانت سرکار کمپنی نیامده وسبب کشته شدن سلطان مرحوم دشمن
قوی اینجانب تا شد اقبال سرکار کمپنی وارادہ که مخلص در خاطر داشت حاصل گردید سلطان
مرحوم سرشته حسن خوبی اهل هنود را درهم گسسته مانع مراتب رسوم خرابیان بود و خوشنود
خاطر اهل قوم هنود گردید دراین ملک نامی نام آوری شامل سرکار کمپنی انگریز بهادر گردید
هرچند در دل عالم باین سرعت یقین نبود که انجام کار سلطان باین نوبت خواهد رسید
واز همت آوری فیض سلطان مرحوم را باحرمت رسانیدند ورسوم خیرات اهل هنود را بنیاد
دادند که احسان حسن اعمال آن کریم فرما بروی کار آمده ست تا باقی دور مهر و ماه
خواهد ماند واوصاف دلاوری وبلند همتی الفقیر عالم از احاطه تحریر و تقریر بیرون است
چه بیان سازد سوای ازین مبلغ پیشکش سال بسال از جانب آن مهربان بسرکار کمپنی انگریز
بهادر میرسد معاف ومعزوف القلم کرده شده ست آینده مبلغ مذکور نباید داد واز خاطر
وداد نوشته فرستاده بودند موجب سرفرازی وعزت دهی گردید وقتیکه لشکر سرکار انگریز
بهادر بارادہ رفتن صوب سرینگ پتن وارد شده بود فیمابین پتن سلطان وانگریز بهادر
برمقام کوه سانی جنگ صعب رو داد سلطان مرحوم درهم شکست خورده از انجا برآمده
بسرینگ پتن رفته چنین جمعیت را بهواضعات نوری نور و بسالا و سرنگال وغیره که متعلق

ملک میسور

سرحد بعمل بدبدستور ایشان با مدکور مردمان بنادر انجا را همراه خود آورده در ملک ایل ساوه رشتی منعقد
کورک در آمده بندوبست سرحد بکمار برد مهمار اجه معروبکیل کپتان ماونیف صاحب گفته که در هنگامه دولت
جنگ انچه از انجانب سعی و کوشش شده بود بکمار برده کمک و اعانت با سرکار کمپنی انگریز بهادر
رسانیده بحسب الامر ای جنرل صاحب موصوف وان مهربان در چندین ملک متعلقه سلطان از
جنگ و جدل در قبض خود آورده بودیم بران مهربان هم ظاهر است و از جانب جنرل صاحب
بهادر ایالکه کونسل در بمبئی به تعلقه کوریال می ایند ملک در ضبط آورده خود را حواله ایشان
نمایند شده بود بدستور ملک مذکور تابع ایشان موصوف نموده شد تا که سعی و کوشش انجانب بسرکار
کمپنی انگریز بهادر بظهور اید بدستور ملک مهمار اجه درک وغیره در ضبط انجانب بود اگر از طرف سرکار
احدی از خوان سپاهی در آمد میرسید کوکر شتن سرکار اگر نداشته باشد بخوشی تمام ملک مذکور را
بحواله ایشان کرده آمد غیر ازین زنادران که در وقت شورش سلطان سرحدات عمالی بودند ایشان
بحق سرکار کمپنی انگریز بهادر آورده و نشانه داران انجانب را چیزی کم و بیش چنانچه کیفیت ان بسمع
انجانب رسیده بهذا نشانه داران مذکور را از انجا طلبیده در سرحد ملک انجانب داشته شده است
درمیان قوم زنادران و قوم ما موافقت هست پورنیا وغیره زنادران در وقت نواب حیدر علیخان
و شورش سلطان فتنه ها از راه افترا برپا کرده ملک ما را بسیار ریخ و مضرت رسانیدند لهذا از زنادران مذکور
عداوت از انجانب متصور است و حال هم ایشان بدستور نشان سرکار آورده از مردمان انجانب
ما مختلف تمام کم و بیش کرده اند اگر پیش ازین اطلاع انجانب مرا نجانب می بود در طلب مردمان
نهانجات حکم جاری میشد که متعلقه ملک کوریال سردار صاحبان تشریف آورده اند بدستور همان تعلقات
ملک را خواهند آمد بران تصور تا ایمدت ملک را در تصرف خود داشته بودیم و کپتان ماونیف صاحب هم بران
تقریر که در بمبئی بدیع ایشان هست اگر پیش ازین اطلاع می بود بدستور ان تعمل می آمد حسب سعی و کوشش

دوم الخ

درکار کمپنی بهادر بسیار گزرد اند و بر همه سرداران ایشان ظاهر است و بهمین نوع از اقسام عنایش حاضر را جمع
کردند در بنا نزدیکی [illegible] درجنگ ام مرقوم ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و صد
چهارده هجری شرف نفاذ یافت حقیقتش انکه از اقدام صاحبان کار پردازان امور ملک میسور آرزوی معظم
ان معالی دستگاه در باب تقرر سرحد جدید ملک خود سبب آن که بدریافت ارزوی ان احتمال غالب
است که ان مهربان از کیفیت بندوست ملک میسور که بالفعل مقرر شده است قرار واقعی مطلع
نشده اند هرگاه دنیجانب بپاس لوازم حقیقت و انصاف و بمقتضای مستلزمات جوانمردی
و نیک نیتی ملک میسور را بوارثان خاندان راجهای که ملک مذکور قدیم در قبض تصرف انها بود مفوض
نمودن است ابتهم ازان نقشه مقصد بوده است که ابنده جمیع سرکارات قرب جوار در باب حقوق
اسایش و ارامش طمانیت کلی حاصل باشد چنانچه ارزوی نقشه مذکوره که بر همان قاعده بانفت
است ملک راجه میسور ملک سرکار کمپنی انگریز بهادر بعینه حکم واحد دارد پس جای وانیست
که بمقتضای ان مهربان استدعای سرحد جدید نموده اند محض بی اصل است یا بالفرض اگر ملک سرکار
کمپنی انگریز بهادر و ملک راجه میسور متصل ملکیت انمهربان باشد موجب بی اصلی گمان وانیست
انمهربان میشد همان قسم در بنحالت هم بی اصل تصور دارند و حال انکه انمهربان خود هم
معترف اند که در صورت بودن ملک سرکار کمپنی انگریز بهادر بجای ان هیچگونه [illegible] در
نه بود المقصود باهم در حقیقت همان قسم بی ضرورت و وجه بی ضرورتیز همان ست که انمهربان
طمانیت کلی بر دوستی سرکار کمپنی انگریز بهادر میدارند زیرا که هر وقت و هر حال مدفع اینکه کسی دیگر
قصد تعرض و مزاحمت در حقوق و اجیه انمهربان نماید اعانی سرکار کمپنی انگریز بهادر در ملک میسور دایما
استقامت خواهند داشت در بصورت بر متعدد که فیمابین انمهربان و راجه ملک میسور یا کارپردازان
شان اتفاق افتد سوال و جواب ان موقوف بحسب موصوف بعمل آمده باشد رایه چه تعلم محنت دایر

مرحوم غفران جمادی الاول سنه یکهزار و ... بهادر هجری بهبهانی ... ن نوارش نامه والا
زر آوان مسعود و رمان محمود نزول اجلال فرموده مغفور و مکرم کردانیدند مضمون سرفرازی مشحون بهمان بود
کزارش پایم گذار پردازان ملک میسور بوضوح پیوست که ایشان سرحد جدید بسته عامیدارند از این سبب
احتمال غالب است بندوبستی که ملک میسور نموده شد شاید بسمع شما رسیده و از حوالهٔ فردی
وحسن نیت و حقیقت شناسی گزشته این سرکار فیض مدار است بوارثان قدیم ملک مذکور سپرده
شد ملک راجه میسور و ملک سرکار کمپنی انگریز بهادر در حکم واحد پس اراده شما برای سرحد
جدید اصلی ندارد مقصد اگر بجای ملک میسور ملک سرکار کمپنی انگریز بهادر می بود قصد شما بی اصل درشت
الحال هم همان قسم تصور نمایند فیضرسان من ملک میسور بوارثان عطا شد کمپنی سرکار کمپنی انگریز بهادر
بست ملک مسطور معتمد شده عمال نمکخوار را که تمامی دولت پیوسته سلطان خورده مبلغ در تصرف
آورده و رعایا را تاراج کرده بودند چنانچه اینمقدمه بسرکار والا هم ظاهر است انهمه را معزول ساخته
دیگر عمالان نمکحلال را که شیوه نمکحلالی و دیانت داری ایشان باشد نصب خواهند نمود
وقتیکه مابین سرکار والا و سلطان مرحوم جنگ بود من هم جندین ملک جنگ نموده بتصرف آورده
بودم مانیدانستم که چون ملک بتصرف والا خواهد آمد البته عمالان بهر سمت از سرکار معین خواهند شد
در صورت ملکی که در تصرف خود آورده ام بر من بحال داشته مبلغ وصول ان سال بسال از من خواهند
گرفت و من هم رعایا را بآسایش داشته و مراضعات و بران را آباد کنانیده سال بسال توقیر
زراعت و محصول کنانیده زیاده از مبلغ مقرر مذکور رسانیده قدویت سرکار بجا خواهم آورد الحال
اطلاع یافتیم که ملک میسور بحوالهٔ فردی و حسن نیت که شیوه این سرکار عالی است بوارثان قدیم
عطا ... اده کردم لیکن چون از اینجا تا حال هیچ کاری و حدمتی از راجه مذکور در سرکار انگریز
بهادر بعمل نیامده ... نل بیتم در قید حیدر علیخان من بعد مقید پیوسته سلطان بود چنانکس را از راه سرفرازی

بعضی

وحقیقت شناسی ملک . وعطا فرمودند نیازکیش کرنیل وجوه جانثا رمت گذار وفدویت مند
سرکار کمپنی انگریز بهادر است پس حق من بمن رسیدن اولاتر است درشرح اینقدم چنانکه در زمان ماضی
تعلقه پریاپتن داخل ملک کورگ بود و گواه این سخن همین است که سنگهای نشان سرحد باطراف
مواضعات تعلقه جات مذکور نصب کرده اند خصوصا موضع ادور کرگ هلی قریب پریاپتن
واقع است سنگ نشان سرحد که انخا نصب کرده اند هنوز نمودار است راجه میسور خویش و اقربا مرا
که در تعلقه پریاپتن می ماندند بحیله سازی و دغابازی هم را بقتل رسانیده خود متصرف شد
ازین ماجرا هم ساکنان آن دیار آگاه اند بنابران ازان زمان تا متصرف شدن نواب حیدر
علیخان بر ملک میسور درمیان بزرگان ما وراجه میسور جنگ و جدل همیشه برپا بود چون حیدر علیخان
متصرف شد و قوت تمام کرفت وهم پریاپتن درتحت تصرف خانمذکور من بعد در عصر تیپو سلطان
بماند الحال که همت فیض نهمت سرکار عالیشان مصروف عدل و حقیقت شناسی است ملک میسور
وملک پریاپتن هر دو در تصرف فرمان سرکار است وقتیکه ملک میسور بوارثان قدیم بتقرر
سالیانه عنایت شده است بدستور ملک پریاپتن از راه بنده نوازی و سرفرازی وعزت بخشی
عنایت کرد و اباد ی ملک و توفیر زراعت و خوشدلی رعایا کنانیده سال بسال زیاده از مبلغ
معوزه رسانیده مورد الطاف و نوازشات سرکار والا خواهم کردید واتمه که خلاصه مافی الضمیر
ما همین بود که معروض داشتم چنانچه همین ارادہ خود را پیش یوتا صاحب وکپتان وکیل ما و صاحب
کرد رایخا بودند ظاهر نموده بودم مدعای من محض بجا آوردن خدمت سرکار است ملک بطور
لیر وانعام نمی خواهم ونه آرزو دارم که ملک غیر بتصرف خود آورده ازان منفعت حاصل
ایم ونه حرص جمع مال وزر میدارم بر این کلام ماجرای ذیل کواه است نواب بی سربرد برت
رکرمنی صاحب بهادر معه لشکر وقت آمدن جانب ملک بتیو سلطان ایلچی نیازکیش را بتلجری مطلبیده فرمودند

که لشکر ظفر پیکر سرکار انگریز بهادر را از میان خود راه داده معاونت نمایند من هم قایل امرشان
شدم از هر دو طرفین اقرار نامها هم تحریر یافتند من بعد جنرل صاحب موصوف معه لشکر ظفر پیکر
تشریف اوردند اگرچه ازین بیار کیش خدمتگاری لایق سرکار فیضمدار کمپنی انگریز بهادر
باشد بعمل نیامد لاکن صاحبموصوف مهربان شده بیارمندرا خیرخواه سرکار والا انگاشته
از راه نوازش فرمودند انچه ارادہ صاحب باشد ظاهر نمایند تا بسرکار والا معروض
داشته حصول مقصد کنانیده خواهد شد من بجواب گفتم که مدعا و مقصد من همین است
که حتی المقدور در خدمتگاری والا باشد و سرداران سرکار انگریز بهادر دوستدار و صاحب
مثل برادران و خویشان من باشند و همین میخواهم که بسیار ملک و بلاد در تحت تصرف سرکار
آید و هم دشمنان سرکار زرد روشوند و دران ایام جنرل صاحب موصوف معه لشکر ظفر پیکر
تا بهریا پتن رسیده بسبب چند مدعا چند باز گردیدند بعد یکسال صاحبموصوف معه لشکر باین
سمت تشریف آوردند از من انچه خدمت شدنی بود بجا اوردم کرت ثانی نیز جنرل صاحب
موصوف مهربان شده فرمودند که چه ارزوی شماست بگویید من همان جواب مرقوم صدر
دادم درین ایام که جنرل استوارت صاحب و جنرل صاحب مالتی صاحب معه لشکر منصور باین سمت
تشریف آورده عنایت نامه کرامی و هم دربابجا اوردن خدمت کمپنی سرکار انگریز بهادر شرف
نزول فرموده و هرچه صاحبان موصوف نیز بهمین باب ایما فرموده بودند حتی المقدور خدمت
سرکار بجا اوردم و صاحبان موصوف رفت رفتن جانب پتن تیز بسیار نوازش و کرم براحوال
من مبذول داشته فرمودند و هرچه خواهش و مدعای شما باشد بگویند تا بسرکار والا معروض داشته
حسب تمنای شما کنانیده خواهد شد و چون بفتح فیروزی باز گردیدند و نیز فرمودند که مدعای خود را
صاحبان موصوف و هم تمنای ملک باز روبال نکردم مگر همین گفتم که بنوازش سرکار انگریز دشمن قوی

نا بود گردید وارزو دارم که یک نشان از سرکار عالی مرا عنایت نمود، موجب عزت و افتخار من باشد
و خدمت سرکار را بچه شدنی ست همیشه میکرفته باشند و تمامی سرداران سرکار انگریز بهادر در دوستی
و اتحاد چون برادران من باشند و عنایتنامه کرامی هم از کمال نوازش و سرفرازی اصدار یافته بود
در جواب بجز قصد بکار آوردن نوکری سرکار چیزی دیگر معروض نداشتم و خواهش ملک و زر و مال
نه نمودم اگر تمنای ملک و مال میداشتی سابق بجنرل رابرت اربرکرمنی صاحب بهادر میکفتم در بنولا جنرل
استوارت صاحب که حسب الحکم وا... باینطرف آمده بودند پیش ایشان نیز ظاهر میکردی و ذات فایض
البرکات سامی که خداوند جمیع دیار هند ست اگر حرصی می بود البته بعرض والا می پرداختم وارزو
و تمنا و خلاصه دل همین ست که نیاز کیش و اولاد و بطن در بطن همیشه در خدمتکذاری سرکار
والا حاضر بوده مورد الطاف و نوازشات سرکار باشند حاشا و کلا که ارزوی ملک و مال در
من باشد انچنکه معروض پرداختم البته بدرجه یقین خواهرند دید که انکه پیرینامی برهمن زنار دار
که هست ما بین قوم نیازکیش و قوم نامبرده صورت موافقت نیست در ایام نواب حیدر علیخان
و فرزند خانمذکور تیپو سلطان در باب من غمازی ها نموده مارا و ملک مارا تاراج و بسیار
کنانیده ست الحال همان کس با مورث پردازان ملک میسور مامور شده ست از نیمیر بسیار
اندیشناکم والله عالم باز غمازیها نموده نیاز مندرا مورد عتاب کشته و بنده مورد عنایت
سرکار خواهد شد من بعد کیتان [illegible] بهادر بکاه بهادر خطی که نوشته بودند مبنی بر اینکه
در وقت وارد لنکر کاوان سرکار کینه در جرای انجا کذاشته شده ست دران فوتی رفته
باقی کاوان که هستند انرا بطرف بهنوال بردن یک کلاه پوش با چندین مزدوران روانه
کرده شده ست کاوان مذکور را حوالهٔ ایشان سازند این کیفیت حسب الحکم جنرل صاحب نوشته شده است
زیاده نیازمانی ها بدستور مردمان را از طرف ما و منصب [illegible] آمدند و کاوان بابت جرای

۳ سرکار را [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

حوالی ایشان کرده طرف بنهتوال روانه کرده شد در این اثنا نواب شما [illegible] مرقوم بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه الیه شرف صدور یافت مضمونش همین است در ینولا چون بودن صاحب جانشین در دربار اشتهارت پناه ظاهر چندان ضرورنیست در این صورت بکپتان ماوینصاحب بهادر ایماء رفت که از آن عوالی پناه رخصت شده خود را در سرکار کمپنی انگریز بهادر رسانند و کرنل [illegible] صاحب در دولت جانشین ریاست مسطور که بالفعل در مدراج اند بموجب ایمای ایجانب فوراً در سر سریرنگ پتنم رسند از آنجا که اعوالی پناه را از ساتی خواهش سریرنگ پتنم است بنابران صلاحاً بخاطر دوستی می آید که انهریان بتقریب معاودت کپتان صاحب موصوف جهته سیر سریرنگ پتنم و تفریح طبع خود و نیز برای سوال و جواب امور سرکار اعالی دستگاه انچنانکه انفصال طلب است روانه سریرنگ پتنم شوند چنانچه در باب انفصال امورات مذکور کرنل صاحب موصوف را ایما نموده شد در این باب رجا که انهریان از زیادتیها که استماع ان کدورت خاطر گشته است دست بردار شوند و انفصال هر یک مقدمه رونگاری بر ملاقات صوری کرنل صاحب موصوف منحصر دارند زیاده چه نوشته آید در جواب [illegible] مرقوم دوم جمادی الثانی بر همین مضمون عنایتنامه والا ورود فرموده سرفراز و سربلند گردانیدند ایما شده بود که الحال وکیل سرکار نزد شما مانده چندان ضرورنیست بنابر آن کپتان ماوینصاحب را نوشته فرستاده شد که تا اجازت از شما گرفته رخصت شده بملک کمپنی بیاید قریب یک و نیم سال است که مابین بنده و شاه سلطان بر مقدمه سرحد فساد وارد نموده لهذا بنابران سرداران کمیش ملک ملیوار برای فیصله مقدمه مسطوره کپتان ماوینصاحب را فرستاده بودند صاحبموصوف آمده تمامی کیفیت ملک نیازکیش دریافت نموده و حقیقت سرحدی نیز از من استفسار نمودند هم کیفیت و حقیقت انچنانکه از ابتدا بعمل من آمده بود ظاهر خدمت اوشان نمودم و کیفیت ماسلف که نزد من مرقوم بود هم بیش ایشان خوانده کوشش

گذارنمودم ماجرای یکصد وشصت سال انچنکه بعد سخنها برضروریات کارسرکار رسیده تحریر نمودند
وروانه شدند من بعد پس ازشش ماه یوتاب صاحب وکپتان ماوینصاحب بارسرداران کمپنی بلوار
فرستادند هردو صاحبان موصوف آمده انچنکه مابین من وشتوسلطان قرارداد دریافت نموده
وچندحدود ملک گردیده وملاحظه نموده سرماه اقامت ورزیدند وهم احوال وحقیقت اینجا
دیدند وشنیدند بعدازان عنایت نامه گرامی متضمن فسق صلاح مابین سرکارانگریز بهادر
وشتوسلطان نام ورود فرموده واقرارنامه نوشته دادم کلخدمذکور گرفته هردوصاحبان روانه
شدند بعدازیکماه کپتان ماوینصاحب عنایت نامه دیگر براورده دادند متضمن نامه همایون
همین بود که کپتان ماوینصاحب راوکیل سرکار مقرر نموده فرستاده شد نزدشما خواهد ماند وکیل
مذکور درکارسرکار بهرطور که بگوید شما بعمل ارند حسب الایمای ان کپتان موصوف تاالی الان
درانجا اقامت ورزیده خدمت سرکار ازدست من گرفتند انچنکه کارسرکار بجا اوردم ازبنده
وقوع ان ممکن نبود ازتدابیر صایبه وعقل وهوش کپتان صاحب موصوف که بظهور انجا تید
البته که درجمیع وجوه مراترتیب نمودند اگریک کارسرکار ازدست من شدنی بعد ازاعانت تدابیر
صاحب موصوف ده چندان کارسرکار بجا اوردم ومورد عنایات وسرفرازی سرکار گردیدم
لهذا باکپتان صاحب موصوف بنده رارتباط دلی روداد الحال که ایشان حسب الحکم مرخص گردیده
روانه میشوند نیازکیش رابسیار قباحت واندوه درپیش است ونیزرقم زده کلک سرفرازانه
نشده بود که کرنل کلوس صاحب برخدمت وکالت ملک مقرر شده می آیند واینجا رسیده که
اراده میدارند وبعد رسیدن صاحبموصوف بمکان مسطور اگرشما برای ملاقات اوشان
خواهند رفت سیرپیش هم نموده خواهد شد وبندوبست کارصاحب هم انچنکه شدنی است خواهد شد
فیصلان من برای بندوبست کارخود بهیچ رقمش نمی خواستم وقتیکه لشکرمدراس بسرپیتن

محاصره داشت میخواستم که همراه کپتان ما ویضاحب مهربان بلشکر ظفر
موصوف رفته از جمیع
سرداران لشکر ملاقات نمایم و کپتان صاحب موصوف هم صاحبان را از
نسب خود مطلع سازند
تا نوازش هم صاحبان براحوال من مبذول باشد و مرا بخدمت هم صاحبان بندگی حاصل شود الحال
که دوستدار مهربان کپتان ما ویضاحب بموجب حکم والا مرخص شدند و لشکر مدراج هم در پیش
نیست کار ضروری بنظر نمی درآید که به پیش رفته بندولست کنانم و نیز ایما شده بود که بسموع
آید شما سرحد ملک خود را افزوده اند این سخن ملال خاطر گردید و انفصال هر مقدمه برصاحب
موصوف موقوف دارند از اطلاع این امر نهایت در رو رطه حیرت افتادم و غرق بحر
فکر و اندوه گردیدم چرا که مدعای من این بود که همیشه در خدمت سرکار حاضر بوده مورد
مراحم سرکار باشم و سرداران سرکار مثل برادران و دوستداران من باشند و آرزو داشتم
که منزو اولاد من بطناً در بطناً در خدمت سرکار کوشیده عزت و حرمتی در سرکار بهم رسانیده
سوای این آرزو که در قیام دوستی سرکار کپنی مصروف ست اجابت کلیه مستدعا میکنم که چند
روز درین دار فانی فی الجمله که مانده ست در خدمت سرکار بگذرد و باوجود چنین حسن عقیدت
و جان نثاری اگر مورد عتاب گردد قصوری طالع نامیمون و برگشتگی بخت نا همایون من
ست چنین کاری از من بعمل نیامده ست و نخواهد آمد از قدیم الایام الیحکه حدود ملک من
بست نیز انجیز امیت صاحب حسب الحکم کپنی آمده تمامی حدود ملاحظه نموده سنگهای علامت
سرحد نصب کرده و نقشه آن تحریر نموده روانه شدند بهر طوریکه اوشان سرحد مقرر کرده
رفتند مردمان خود را اندرون آن داشته و یک قدم از سرحد بیرون گذاشتن نداده ام
وآینده هم چنین کار ممکن نیست که بظهور رسد بعضی مردمان فساد یکه در ایام حیدر علیخان
و تیپو سلطان بر تعلقات قریب حدود ملک من عمل میدانستند همیشه بر حیله سازی و فساد

خود را داشته غماری نا می نمودند و فادیا بر پا میکردند الحال هم بمقتضای طبیعت خود پیش صاحبان
کمپنی بیش غماریها نمودند مقصد همینکه این نیاز کمپنی خود در پایه عتاب کردد و صاحبان
کمپنی موصوف از حسن عقیدت و خلاصه ارادت نیاز کمپنی که در سرکار دارم آگاه نبودند گفته
آن مردمان فادیشه درست انکاشته معروض جناب عالی نموده باشند بر بنده سبب
اعتراضی جناب والا همین است والا از من هیچ تقصیر بظهور نیامده از ابتدای زمانیکه مابین
سرکار انکریز بهادر و تیپو سلطان جنگ شروع شد تا اختتام آن انچیکه خدمت کذاری و جان
سپاری در سرکار نمودم از هم کیفیت جنرل رابرت ابرکرمن صاحب بهادر و تمامی سرداران همراه
لشکر آگاه اند که درین ایام بعد جنگ رونمود جنرل استوارت صاحب بهادر و جنرل هاتلی صاحب
بهادر معه لشکر منعی تشریف آوردند و از دست من اندک خدمت در برامد کار سرکار
کرفتند و نیز بصاحبان موصوف حقیقت من ظاهر است و مستر تو با صاحب وکیتان ماینصاحب
وکیل سرکار که در اینجا مانند نکار خدمات سرکار از من کرفته اند و از احوال من خوب آگاه اند
ازین صاحبان موصوف از هر صاحبیکه دریافت خواهند فرمود جانثاری و فدویت شعار
من انچیکه تا الی الآن بجا آورده ام ظاهر جناب عالی خواهد شد و بجمیع وجوه هم فرمان بردار
حکم والا هستم زیاده چه نکارش سازد دراین اثنا خلیفه مرقوم چهاردهم اسویچ کمپنی
جون [illegible] نوشته بودند مضمونش همین است با هل قوم انکریز بها در متعلقه کشور هندان
مهربان کمک و اعانت کرده اند بنا بر مسرت افزای خاطر ایشان دریادالرش احسان که
سال بسال مبلغ سرکار کمپنی میرسانیده بودند معاف کردند بطریق نشان دوست در هر سال
جنری بکیرند که کورنر کنسل صاحب نوشته بودند و نیز کیتان ماینصاحب که در انجا می باشند ازین
رسیدن ایشان بجنب مرضی آن مهربان جنری در باب رسانیدن سال بسال از اتفاق

در ملاش نامبرده بودند روی اندرون سرحد در آمدن چوکی آن را بدست کرده بحضور راجه صاحب
روانه کردند چنانچه ان مضمون را در پاسخ نگاشته در نگاهداشت چوکی داده مراکیفیت خطی بکمپتان ماونصاحب
نوشته فرستادند کمپتان صاحب موصوف آن کیفیت را پیش کمپتن ملیوار اسپین سر صاحب اظهار کردند
و کمپتن صاحب موصوف خطی در جواب نوشته فرستادند که مردمان از جانب الکیس صاحب در طلب نامبرده
می آیند حواله آنها نمایید نوشته بودند بدستور مردمان سیالی در طلب نامبرده در آمدند و مضمون را بآنها
آنها کرده شد بعد ازان الکیس صاحب موصوف در باب رسیدن مضمون مذکور بتاریخ دهم ماه نوشته
خطی نوشته فرستادند و غیر ازین یکی از کمپتان سر کمپتن چوبین اسپین سر صاحب بر کیفیت امور
کلی و جزوی که مامور اند نویسد راجه زور سر انیری کورک رسید نوشته داده اند مضمونش همان است
که جنرل استیوارت صاحب بهادر موفوج منعی برای جنگ تیپو سلطان همیگیر می افتد در انوقت
که امپریان غله بریج کرده بودند دران از معرفت کپتان ماونصاحب بسرکار کمپنی بریج شهیت انار
بسته رایک بهنگی بموجب چهار صد بهنگی بیست انار راماد نیصاحب چهار رسید نوشته داده بودند غیر ازین از معرفت
کمپنی متعلقه ماونصاحب بموجب چهل و دو هزار هشتصد و نود بهنگی بریج سیر بسرکار کمپنی رسید بهنگی مذکور را
یک رسید نوشته داده است جمله رسید بریج قطعه فرستاده بودند ازانبسرکار کمپنی داشته در عوض آن از طرف
سرکار کمپنی بمطابق صد چهل و سه زمرایم و دو صد نود و هفت بهنگی بیست و بریج سیر را رسید بتاریخ چهارم
ماه جنسه زور دو هزار سال رو صفکاری بمهر نوشته بران مهر و دستخط کرده فرستاده شد درین اثنا
سد لنک دیوار در سال امینکل سمجهر از سمستان کورک بطرف ماند و یرا متعلقه کونار رفته بودند و در
بتحصیل ملاقات لشکر راجه سوده خبر خبریت استفسار نمودند ایشان سپاه
راجه صاحب سوده بسیار خوشحال گردیده گفتند که فیمابین راجه صاحب کورک و نیصاحب را
قرابت مقرر کرده باید و دران زمان سد لنک دیوار خطی بمهار راجه کورک بمهر مضمون نوشته

اگرچه تمامی کیفیت گفته راجه سونده بنویسد که درمیان راه علاقه ملک بنوسلطان است خواهخواسته
کاغذ بهدست دشمن نشود براین قیاس ایما نکه درقید قلم آمده بود همین است و بعد رسیدن
مارا جه صاحب سونده جهار سخن گفته اند اول بهرطور انجانب باید کرد کرد تا خود را بانظرف
رسانم دوم موافقت می باید که دران عزت و حرمت میباشد سیوم قرابت که فیمابین سلسله خویش
و یکانگی استحکام یابد جهارم کار دوستان شما ارتباط صمیمی می باید که ازان دوستی و یک جهتی
بظهور اید و نیز بعض سخنان با لمشافهه بگفتی بولنگ و دیگر شخص مرید گفته فرستاده بودند
و نیز [illegible] خطی براین کیفیت نوشته بودند که سدلنگ دیور در انجا آمده بودند
و چندین کیفیت ازایشان شنیده شاد مان شدیم و مزکور انجانب پیش ایشان گفته شده است
و از زبانی ایشان معضل ظاهر خواهد شد در ارتباط یکانگی و خویش را منظور داشته واسطه بردوش
انجانب ان راجه صاحب است زیاده چه نگارش رود و نیز همیشه [illegible] برهمین کیفیت
نوشته فرستادند مبنی برانکه باستماع اینجانب درآمد جمیعه متصل که از پنت انصاحب است برانجانب
مخفی نیست وصیه موصوف بعقد نسبت بسولنگ راجندر برادر نا منعقد فرموده و سایه عاطفت
خود را بر حال برادر موصوف سپذول داشته بهرطور انجانب مرحمت باید فرمود که تا خود را
بانظرف رسانیده آید و نیز از دوستان خود ارتباط دوستی می باید که ازان یکجهتی بدید آید
کیفیت از زبانی مرید و غیره سدلنگ دیور و خطوطهای مذکور مطلع
گردیده [illegible] بطرف راجه صاحب سونده بهمین مضمون نوشته فرستادند و کیفیت کاحقه
از مکتوب های سدلنگ دیور انمهربان وغیره بوضوح پیوست درینصورت آمد و رفت انصاحب
متعلقه ملک دشمن و بود و باش در علاقه غیر برت کمتر است و مخلص را دستدار کمپنی سرکار
انگریز بهادر است و نفع و نقصان هرجه اینجانب بوده باشد شامل حال سرکار کمپنی انگریز

بهادرست پس بحسب نوشته شما تمامی کیفیت بسرکار فیضمدار ممدوح [illegible] برخواهد ساخت لازم که
بدستور صاحب هم بسرکار ممدوح ظاهر سازند اگر چه این کار خیر روبجلوه ظهور آوردن باشد
بحسب اراده شما از افضال الهی توان برآید و بعد ازان در سال کمالا یوکت سمچهر لشکر منبی انگریز بهادر
بضرب [illegible] از بتوسلطان وارد ضلع کورگ گردیده بعد دران حین راجه صاحب سونده [illegible]
منبی برانکه و ما قبل این مرکوز خاطر هرچه بود در قید قلم آورده ظاهر کرده شده ست ازیدت
مدید فیمابین ایجانب و آنگروه ان روابط خویش و یگانگی مرعی و مسلوک و مدنظر بنسبت دوستان
بزرگان اینجانب مبذول داشته نیازمندرا دستگیری فرموده داخل حسنات سازند و نیز در [illegible]
بخدمت جنرل صاحب و کورنر صاحب منبی خطوط ها نوشته ارسال داشته شده ست و بصاحب موصوف
باید رسانند زیاده چه التماس نماید چنانچه مهاراجه معزا ایوقت همراه لشکر انگریز بهادر در میدان
کردی کوه فرود شده بودند و خطوط ها مذکور را بسرداران لشکر جنرل [illegible] صاحب و جنرل
[illegible] رسانیده خطیکه بنام کورنر صاحب منبی بود طرف منبی روانه فرموده کیفیت
خطیکه از نام خود بود پیش جنرل صاحبان موصوف ظاهر کردند و صاحبان ممدوح برایمعنی گفتند
که این کار لایق شدنی ست بحسن انصرام باید پرداخت دیرین سرشته دوستی [illegible]
فیمابین شما و ایشان از مدت مرعی ست ان شاء الله تعالی بعد کشادن قلعه سرنگاپتن
کار مسطور را بانجام پرداختن اولاست من بعد مهاراجه معزا [illegible] بطرف راجه صاحب
بهمین مضمون نوشتند که کیفیت خط بصاحب کما حقه بظهور پیوست و خطوط ها که بخدمت
نوشته بودند و بصاحبان موصوف رسانیده و هم مرکوز خاطر انصاحب رایشان
شده [illegible] برصاحبان ممدوح الهی یافته بسیار خوشحال شدند و از فضل الهی بعد دفع دشمن
اراده صاحب کار خیر بانصرام خواهد رسید زیاده چه نگارش رود مهاراجه معزا [illegible]

ناضرورا گر دران چیزی خللی و دیری از صاحب منصوب بنظر رسد تا عدیا باقی طبعی موافقت
رشخص دیگر نخواهد شد در قوم اینجانب سخت عیب متصور و نیز راجه سونده مذکور در کوتاه علاقه
کیز بکونت میدارد و دستیرار تباط خطوط داشتن در تعلقات غیر اکثر رواج عقیدت
مندیست لهذا اظهار خدمت فیضدرجت میسازد یک تاکید بنام حاکم کوتاکه نیز بریت کیز نیابر روانه
نمودن راجه سونده را با پنطرف باجازت رخصت سرماه صادر شود و نیز راجه مذکور را بجا
خود را میرساند و نیاز کیش هم رسم تمنای انها بیمن اقبال عالی ادا نموده و نور چشمی اینجانب را
همراه راجه مذکور داده اندرون وعده سرماه والپس روانه بمنزل مقصود کرده باید راجه
عظیم و نواب جمیل شامل خدمت فیضدرجت خواهد شد سوای این بعد شامل خبر گیری احراجات
ایشان ضرور و هم مبلغ یک لکهه روپیه این عقیدت پرست در سرکار منعی میباشد و وجه سود شش
شش هزار روپیه سال بسال رسیدن اینجانب ست از نظر مرحمت اثر پرورش فرموده وان نشهرا
روپیه بابت سود بنور چشمان مذکور برساند و حوصله مقام منعی از کوتاه قریب دارد و نا
اوری سرکار فیضمدار و حاصل خوش بازمندان خواهد شد و شکر انه این نعمت بدرگاه الهی ادا کرده
هم وقت در ترقی و تزاید دولت خورشید جلالت از طرفین مشغول و موظف خواهد شد
از جانب لارد صاحب بنگاله بهمین مضمون مسرت مشحون شرف نفاذ یافت خط
مسرت متضمن بر تقرر و تعین نسبت شادی صبیه ان اعتضاد با راجه ملک سونده و بعمل اوردن رسم
شکر خوری و اراده انجام شادی مزبور بزودی ایام و استدعای صدور قطع خطوط ا
سرکار بصاحب کوتاه نیز بریت کیز مقام کوتاه زباب روانه نمودن راجه سونده مذبور
شادی پیش ازا عتضاد دوستان و نیز مبلغ شش هزار روپیه که در وجه سود یک لک
در مقام منعی مقرر است سال بسال بداماد وصیه ایشان میرسیده باشد با دیگر مراتب

باید رسید راجه سونده بتاریخ بانزدهم ماه رمضان شروع رسم کتخدای جسیه ایجاب باراجه ملک سونده
که از تاسیدا فضال انقلبا آمانی امال کرجمعیت ملک و مال دستگاه داد این عقیدت شعال است و بانین
که رایه از رسم راجهان نپذیرم باتفاق سرداران صحابا [illegible] بهادر یعنی کپتان ماریت صاحب
مقام سریرنگ پتن و کپتان داویدنولس صاحب بهادر و هنس بروس صاحب از مقام کنیانور آمده بودند
بسوه ظهور آورده در نهم ماه شوال کتخدای مذکور انجام و اختتام پرداخت پس واسطه پرورش و عزت
اوای صاحبه ایجاب و شوخ مذکور متوصل دامن دولت آن خورشید مرتبت است امیدوای ازین
مسافت [illegible] کوتاه از سر حد ایجاب چه قدر دارد و روشن جناب است [illegible] تشویش نیست انبض
رسان من که اکثر دستبای این کار خیر رسته علت پیدا و هویدا بود یکی تعلقه غیر پرت کنیز دوم مسافت
بعید سیوم از جای و غربت راجه مذکور بدرجه اتم معلوم برایین نظر کرده شد چرا که ملک کوها
و حاکمان انجا متحمل حکم سرکار کمپنی انگریز بهادر نبوده از جان و دل اطاعت سرکار عالی بجامی آرند درین
صورت فیمابین هر دو سرکار جدای متصور نیست لهذا بحسب الحکم جلیل القدر رسم کتخدای مذکور
بخوشی انصرام پرداخت و نیز کیفیت غربت و عسرت اوقات روزگار راجه ملک سونده ظاهر
جناب است حاجت اظهار نیست که الهم پرورش از سابق تا الی الان متصرف احوال این عقیدت
اشتمال است مبذول بر احوال راجه مذکور داشته اورا بجای یکی از فرزندان کمتران سرکار عالی
منظور داشته ابواب ترقی مدارج زندگی و معاشش بروری آن لاچار مفتوح باید ساخت غیر ازین
برسم هدیه نیاز بکدست خلعت روانه بجناب خورشید نصاب کرده شده است اگر مقرون بشرف
اجابت کرد در بهی عزت و شرف زیاده چه گذارش سازد من بعد راجه صاحب سونده بعد شمال سه ماه
در ملک کورگ مانده گفتند که اگر رخصت شود خواهم رفت و بعد انقضای ایام بارش از انجا نیز
بانیطرف معاودت خواهم کرد غرض از مهاراجه معزمرخص گردیده بتاریخ هفتم ماه ولیت

نهیت ظهور این مشاری از طرف ایشان مخلع سازند و کیفیت اطوار پسندیده و وضع مرغوب عمده را
عونده بمرتبه کلی مرتسم صفحه خاطر ایشان است و بنزل هر کونه عنایت و مهربانیها انچه باید و شاید بنظر
مراتب نشان بان اقتضاء دوستان و بنظر بخوبی های و فایق مشارالیه ایشان را منظور و ابراز آن
موجب سرور خواهد بود و استدعای ایشان در عرضی دویم مندرج بود که در باب اجازت آمدن
مشارالیه معروض آنکه مهمات مرتبت هر سال بملک کورک بحاکم کوها ارقام رود و بنام کارپردازان کالکر
ایما شود و ایشان بکمال خوشنودی و سرور بماجات پردازند چنانکه رود تر در اینجا باز بحاکم کوها موقوف
ارقام خواهد بود و بنده کارپردازان ملک کبیر المنزلت سرکار انکریز بهادر حکم امتثال خواهد کرد اسباب سد
وغیره سامان و سرانجام در انچه راجه مشارالیه بمواضعات طی منازل نماید مهیا دارند هم بجانب سرکرده فوج
انکریز بهادر متعینه ملک مسطور ایما خواهد رفت و هرسان بحکام روانکی راجه مومی الیه سبب کوچ بهره برای
بدرقه راه تعین سازند از انجا که الحال راجه بعاندان سرکار انکریز مصالحت قرار یافته حکومت
و اقتدار سرکار کمپنی بهادر در تمامی ملک محروسه بکمال رونق و عظمت حسن استقرار یافته و انتظام
کرفته لهذا در چنین وقت مسعود ایشان را مرکوز و منظور است که نسبت بجمیع دولتخواهان این سرکار
که در اوقات رود و امخاطرات داد مردانکی و وفاداری و جوانمردی داده اند آثار محبت
و مائر الفت ایشان هرایه ظهور یابد در اینصورت اراده دارد که یک قبضه شمشیر جهت آن اعتضاد
دوستان بفرستد چنانچه شمشیر مذکور معرفت صاحب جانشین دربار مهاراجه میسور مرسول خواهد
کشت لازمکه آنصاحب منزلت آنرا از دلایل رضامندی و دوستی ایشان انکاشته بر میان
خود ببندند و جواب مرقوم مغتنم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و شصت هجری عنایت نامه
وا بامر حمت آمود متضمن بر ذکر اسباب هردو نیابت نامه بر صلاح فلاح راجه ملک سونده در باب بندوبست
آمد و رفت مومی الیه در هر سال یک مرتبه از ملک سونده تا به آنملک کورک عرضداشت ارقام شده بود

دارالامان میسور

در تهنیت نشای صبیه اینجا - از راه مرحمت معرفت جانشین صاحب دربار میسور غایت شده له
رسید سر افتخار را باوج افلاک رسانیده سر و بار آرزو زینت بخشید در این نزدیکی
کورنر جنرل [illegible] مرقوم هفدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد
هفده هجری شرف نفاذ یافت مضمونش انکه قبل ازین کیفیت واجب تهنیت سداد طریقه تا عرضه
جدال و قتال و افتتاح ابواب فتوحات باب سوال و جواب موالفت انتساب فیمابین سرکار انگریز
بهادر و فرانسیس و دیگر سرکارات متحده جان و بین توشق عهدنامه مصالحت و موالفت کلی السبع
العوالیمرتبت رسیده خواهر فقیر بالفعل بکمال فرحت و شادمانی باطلاع آن عوالیمرتبت می پردازد
در این هنگام بهجت انضمام و ایام مسرت التیام از ولایت بشارت فرخنده سایرت انعقاد عهدنامه
مصالحت کلی فیمابین سرکارات متخاصمات بمثابه ابر آزری ظل انداز وصول شده جیب و دامان
هر صغیر و کبیر را مالامال لوالی متعالی بهجت و انبساط گردانیده یقین است که در یافت این معنی بعون الله تعالی
و میامن افضال نامتناهی نایره جدال و قتال که اینقدر مدت ممتد در میان یکدیگر اشتعال داشت
بوجه احسن و روشن و مستحسن صورت اطفا پذیرفت و بعد از اختتام محاربه عظمی که در ضمن ان از
ظهور لوازم جرات و جوانمردی و وقوع مراتب شجاعت و مردانگی مبارزان میدان جان نثاری
و جان سپاری سرهای مجاهدان افواج ظفر امواج انگریز باوج افلاک مفاخرت و نام آوری
رسید برکات و نعمای صلح کلی مصیب تمامی ممالک ولایت و نصیب همگی جمهور خلایق گردیده واسطه
کمال انبساط و فرو نشاط آن عوالیمرتبت و جمیع متحدان و خیرخواهان سرکار انگریز بهادر خواهد
گردید و بذریعه این تقریب نیز بنجام و داد می آرد که پیشگاه اعلیحضرت قدر قدرت خورشید رایت
دارا درایت سلطان روم خلدالله ملکه و سلطنته نظر بر ابراز لوازم تهنیت این اتفاق و مراسم شکریه
بنکوخدمتهای فوجیکه ازین ملک در ملک مصر جهت کمک و اعانت افواج انگریزی و اسلامی در باب

استقرار اختیار و اقتدار سلطان ممدوح در ملک مصر مذبور رفته بود و نیز برای بادکار بنا محبت و
قلبی معظم الله نسبت بانجناب کل ط[illegible] شکلی هلال تابان و مکلل و مرصع بجواهر درخشان که سلطان
مغز بتقریب استخلاص ملک مصر از قوم فر[illegible] پس اختراع فرموده و انرا در استعمال خویش زینت می بخشیده
لهذا مثل ان یکی جهت انجناب نیز لطف و مرحمت شده است یقین که اطلاع بظهور چنین دلیل ساطع
محبت و یکجهتیهای سلطان مغز نسبت بانجناب هم نظر برانکه اینمعنی برهان کمال یگانگی و یکدلی فیمابین
سرکار سلطان ممدوح که سرامد طایفه اسلامیه اند و سرکار انگریز بهادر هم باعث فرحت و انبساط
مفاخرت و مباهات انجناب است واسطه خوری و اکمل خورسندی انعوالیمرتبت خواهد گشت زیاده چه
نگارش رود[illegible] مرقوم دوازدهم ماه رجب سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری بدینمضمون نامه
کرامت مضمون عنایت مشحون که دیباچه دیوان سعادت و عزت و سرآمد فقرات زیبای سرنامه رتبه
کامرانی عالم کون طالع افزای ارباب عون و یاوری زبردستان حرز حفاظت برای
جان بازان که اغاز بنقوش نویسی عهدنامه مصالحت کلی و استقرار موالفت دلی فیمابین سرکار
انگریز بهادر و فرانسیس مرتسم یافته و انجامش کل طلای مشکل هلال تابان مکلل و مرصع بجواهر درخشان
که از پیشگاه اعلیحضرت سلطان روم خلدالله ملکه و سلطنته بتقریب استخلاص ملک مصر از قوم فرانسیس
اختراع فرموده و انرا در استعمال خویش زینت بخشیده مثل آن جهت آن خدیو کیهان و خداوند
عالم و عالمیان لطف مرحمت شده در شکفته ترین زمان عزور[illegible] سر افتخار ارادت
دنار را باوج افلاک رسانید سبحان الله که شرح این نوید تهنیت جاوید لهالامال سعادت
و عزت و مسرت را میزاد حوصله قلم خشک زبان و دقایق از بیان رطب اللسان است حق جل و علی
شانه آن خداوند عالم و عالمیان را یوما فیوما از جواهر زواهر بشارت و انعامات کشور کشای
جدید بتازگی دامن دولت آن چهره ارای مملکت مملو دارد و تیغ علم ناموری بمرد[illegible] سران

افواج ظفر امواج انگریز بهادر در چاربالش کهان چون آفتاب عالم آفتاب سر بلند داد در این
اثنا کاریکا نامی کنجی نمبیار علاقه راجه کوته انگاری سر ز[illegible] برداشته از پناه جنگل مردمان را از
جان میکشت و مردمان علاقه سرکار انگریز بهادر در تجسس آن مفسد هر چند سعی [illegible] مفید
نشد چنانچه این خبر مهاراجه ویر راجندر [illegible] شنیده و بر اهل چوکیهای سرحد ملک خود مسلم بر اینمعنی
فرمودند که کنجی نمبیار سرفتنه انگیز بر داشته از پناه جنگل رهزنی میکند هر کاهکه نامبرده اندرون
سرحد ملک اینجانب درآید گرفته بحضور روانه سازند روزی نامبرده اندرون سرحد ملک کورک درآمد
و اهل چوکی انجا که در تلاش او بودند گرفته بحضور روانه نمودند مهاراجه معزان را در بازنجیر کرده
و در حبس مقید کرده [illegible] بر این کیفیت بکرنل [illegible] نوشته فرستادند و صاحب موصوف
[illegible] سپاهیان تقریب کرسپاهیان را از اینجانب روانه کرده شده است آن مفسد مذکور را حوالہ
ایشان کرده روانه نمایند نوشته بودند بدستور سپاهیان مذکور درآمدند مهاراجه معزان مفسد را
حوالہ همون سپاهیان کرده روانه کردند و نیز بعد چند یوم کاریکا کیلو نمبیار که همراه کنجی نمبیار بود در ملک
اندرون ملک سرحد کورک درآمد اهل چوکی سرحد ایشان را همدست کرده روانه کردند مهاراجه معز
زنجیر در پایش کرده بچوکی نگاهداشته بر این کیفیت نزد کرنل [illegible] نوشته فرستادند صاحب موصوف
در جواب بدین مضمون که سپاهیان برای آوردن کیلو نمبیار از اینجانب روانه کرده شده است ایشان را
همراه همان سپاهیان کرده ارسال دارند نوشته بودند بدستور مهاراجه معز کیلو نمبیار را حوالہ سپاهیان
مذکور کرده نزد کرنل صاحب موصوف روانه نمودند بعد ازان در سال رود رود کاری سمجهر سنه یکهزار
دوصد و سیزده هجری نامی رام و رمابن کوما برادر خورد راجه کوته انگاری متبدل لباس کرده در علاقه
کورک گشت میکرد ازانجا نیز بسراغ تمام بهم رسانیده مهاراجه معز در باب اصطلاح اینمعنی
نوشته فرستادند ایشان خطی بر این کیفیت که الحال در علیدار شرزت نعمدان برسانیده است

پیش کلکتر صاحب موصوف روانه فرمودند و کلکتر صاحب موصوف مطابق امر
آنچیکه ملک بطرف سرکار مهاراجه ویرراجندر و دیر دادنی بود حساب آن بکرت بر
معه اشتهار نامه بنام مقدمان و رعایای و مختصران و غیره ملک مذکور بدینمضمون و قتیکه فوج
سرکار کمپنی انگریز بهادر برای تسخیر قلعه سرینگ پتن آمده بود رسمی ولوشن راجه صاحب کورگ
اسباب و غیره بسرکار کمپنی رسانیده بسیار منفعت ها بکار برده اند لهذا لارد ولزلی جنرل لارد
ویسی ولزلی صاحب بهادر بسیار مهربانی فرموده چندین ملک از علاقه سرکار کمپنی انگریز که
در صدر مذکور است براجه صاحب کورگ دادند که تا باقی اولاد ایشان جاری خواهد بود و نیز
کورنر صاحب مدراج حسب تقرر آن خطی براین کیفیت که چند میر ملک بطرف رود کمار دها را
که سمت شمال است ماکنی های مذکور بعه بیرنر علحده کرده داخل سمستان کورگ نمایند نوشته
بودند بطابق این کلکتر صاحب موصوف ماکنی های مذکور را تعلقه بچهری خود علحده کرده
دادند تفصیلش همین است مواضعات و مزرعه

مالوعه

عین ... مزرعه
ماعه بعه
للوعه کالوعه سهر کشی

تفصیل

عین بیرنر — سایر راسته معه تصبه جات — بابت انعام
عه اماعه سهر — الماللعه سوه — مالوعه
رے ۲۴ م ۲ — رے ۷ م ۱۰ — رے ۱ م ۱

جمله بالصدر

سنه یکصد و نوازده دیهات معه مزرعه را بپرگنه علمدو[illegible] داخل ملک کورک نموده حکم کرده
شود که شما جمیع مردمان مطیع الامر سرکار سمستان کورک باید بعد و از ابتدای سال فصلی سنه یکهزار
و صد و چهارده مطابق رکنات سپهر از تاریخ سیزدهم ماه جولای انچیکه مبلغ از جانب خود
سرکار کمپنی میداده بودند از انسرکار سمستان کورک میرسانیده باشند چنانچه فرمان برداری
سرکار کمپنی میکرده بودند بدستور در هر کار اطاعت انشان بجا اورند و نیز براجه صاحب کورک
هر نمغ انچیکه مبلغ از جانب شما بسرکار کمپنی رسیده بود در سال گذشته سنه یکهزار دو صد و
فصلی مطابق رود رود کاری سپهر در سرکار کمپنی وصول شده است ظاهر کرده شده است اگر در
در عوض باقی سالگذشته بطرف شما بوده باشد از انشان بهوکان ماکنه و سایر و غیره نزد کرنک
صوبیا که از سمت تان کورک امده است نویسانیده بحسب الامر انشان اطاعت کنند مرقوم تاریخ ماه
ماه سراوون روز دوشنبه سال رکنات سپهر چنانچه کلکتر صاحب موصوف اشتهار نام صدر بدست
کرنک صوبیا داده معه یکتا کید بنام تحصیل دار انجا برانمغ که ملک مذکور از ملک سرکار کمپنی جدا کرده داخل
سمستان کورک نموده اند و نیز [illegible] از نام مهاراجه مغز مرقوم نهم ماه سراوون رکنات سپهر بمضمون اشتهار
نام بحکم سرکار کمپنی ملک که از تعلقه منظور کر سمستان کورک داخل شده است و حسب ملک مذکور نزد
کرنک صوبیا نوشانیده و ماکنها و مواضعات و رعایا و غیره برآورده کچهری را نبا بر مطیع و فرمان بردار
بودن بسرکار شما تاکید بنام تحصیل دار جهت حواله نمودن ماکنه ها و رعایای مذکور بکرنک صوبیا معه پیش
پیش تفصیل دار بابت ماکنه های مذکور نوشته ارسال داشته شده است نوشته فرستاده بودند مرتبه
اشتهار نام از سرکار مهاراجه [illegible] بنام رعایا و غیره ملک جدید که از علاقه کورک
داخل سمستان کورک داخل شده است شرف نفاذ گردید مضمونش انست [illegible] بنام رعایا و مقدمان
[illegible] هران و ساکنان ماکنهای اورنبداری اورنجه دنری موکرا و باری بلور و بنور دارو رسا اورش

ب برد الداست بعضی تعلقات منجمله کوریال در جلدوی تردداات وخدمات لایقه ان ابهت منزلت
اصدار یافته انصرام ان بعنوانیکه مقبول خاطر ایشان است بعمل آمده کمال سرور راه باب خاطر عطوفت
مظاهر گشت استماع مراتب بسرکاری در سوخ دایمی که مادام سایه گزینی انشهامت مرتبت در ظل ظلیل
رفاقت کمینی انگریز بهادر جلوه پیرایه عرصه ظهور گشته باعث میلان خاطر انیجانب در بهبودی وسرسبزی
ایشان وخاندان شان گردیده در هر آن وزمان که رفاهیت وفارغ البالی آنشهامت مرتبت بدرجه
اینجانب ترقی پذیرد وهر آینه موجب افزایش سرور خاطر خواهد بود بس
خطی بهمین مضمون نوشته بودند که در مقدم سرحد چیزی توهم وامدیشه وانتباه است لهذا
دوستدار میخواهد که صاحب مهربان دوستان پیل صاحب بهادر را نزد انصاحب روانه سازد تا ازان
صاحب ملاقی شده بالاتفاق بتجویز انفصال مقدم سرحد نمایند ترصد که آنمهربان از مکان بود وباش
خود اطلاع دهند بعد وصول جواب رقیمه الوداد هذا پیل صاحب بهادر را روانه خواهم نمود
مرقوم هفدهم ماه رمضان سنه یکهزار ودوصد ونوزده هجری وبسبب پیش آمدن توهم در مقدم سرحد
انطرف پیل صاحب مهربان را روانه کردن بانصوب میشود نوشته بودند موصول گردید لبسیار مسرتها
دست داد وبسبب چندین حرکات اهل سرحد توهمی عارض حال دوستدار شده بود لهذا ماقبل این
بهمین مقدم در خدمت جنرل ویلی صاحب بهادر اطلاع داشته بودم بر خاطر آنمهربان مخفی نه بوده باشد
الحال بر نوید تشریف آوری صاحب مهربان پیل صاحب ایما شده بود باعث مسرت افزای خاطر گردید ونیز
مخلص در قلعه مرکره سکونت دارد بس
از جانب مارک الکیس مهربانی نامه موالفت
طراز مورخه بیست وهفتم رمضان سنه یکهزار وهرصد ونوزده هجری مشتمل بر انشراح خاطر عاطر بر تقریر
روانگی صاحب مهربان دوستان پیل صاحب بهادر بانصوب وانیکه آنصاحب بخیریت تمام در قلعه مرکره
سکونت میدارند جهره آرای وصول گردیده ومسرور وبر مضامین مندرجه مطلع شدند ان شاء الله تعالی

صاحب موصوف بعد سه روز از اینجا رهسپار شده بملاقات انصاحب مسرور خواهند شد
بعد وصول مهربانی نامه کیفیت تشریف آوری پیلصاحب بهادر مفصل
کردید باعث مسرت افزای خاطر شد و نیز از شتاب کرنک صوبیدار الطریق استقبال روانه کرده
شد بست مشارالیه در خدمت صاحبموصوف حاضر شده بعنوانیکه فدویت که در آن بهمین نتیجه سعادت
بدست بجا خواهد آورد از فضل و کرم انگرمغزما بعد تشریف فرمای صاحب موصوف از افادات ملاقات
بهره مند و مسرور خواهم شد بعد زان پیلصاحب موصوف از جانب سرکار میسور بتاریخ نوزدهم ماه
شوال رکابکشی سمجهر برکره تشریف آورده بعد ملاقات که جنرل ویلی صاحب بهادر نوشته بودند
رسانیدند مضمونش اینکه آنچه سابق در مقدم سرحد آنمشفق بقید تحریر آمده بود فراموش
خاطر گرامی بوده باشد در یافت آن مقدم باید سبب دردسر تعویق افتاده که کرنل ارسکین از
سرکار کمپنی انگریز بهادر در آنوقت روانه ساختن امکان نبود الحال مهربان اخلاص نشان
پیلصاحب را برای دریافت فیصله مقدم مذکور اتفاق فرستادن شده است و صاحب موصوف
این رقیمه بآن مشفق خواهند رسانید و صاحب معزسردار عمده و نیک خلق اهل سلیقه و مجمع صفات
کمالات حسن و سلوک صاحب موصوف لایق اعتبار سامی اند در دریافت انفصال مقدم مسطور
بجز صداقت و راستی و صلاح اندیشی در میان مردمان عمده طرفین که تعلق بامقدم میدارند
و اثبات عمل نمودن بر فیصله پیل صاحب موصوف که از طرف سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلق شده اند
هیچ ضرور نیست و مردم اینطرف از راه خلوص دل اظهار میکنند که بجز حصول دوستی کرای و رفع غبار
که سابق بر دل نشسته بود برای بهبود جان و بدن و فواید رعایای طرفین دیگر سخن در دانائیست امید که
ازین نیک خوی فرد کرای آنست که بموجب نوشته صدر آنمشفق هم بعمل خواهد آورد و نگاشته
مخلص در نیمقدمه بقلم آورده و منتظرست مبالغه نکرده آن مشفق یقین حصول مطلب

فقط

ی القاب اشرف الاشراف کورنر جنرل صاحب بهادر بمرتبه اتم میخواهند که آن مشفق و سرکار راجه میسور
ر دو بیگانگت و یک جهتی تمام همیشه خواهد ماند بس [illegible] از جانب راجه صاحب مغز مرقوم بیست و پنجم
ر سال سنه یکهزار و دو صد و نوازده هجری که در پنولا صاحب مهربان نیک خلق سنجیده و اوضاع پاک طینت
راست معامله جان هنری پنل صاحب کرمفرما تشریف آورده در وقت ملاقات شفقت نامه ای
رسانیدند که بعد دریافت مضمون آن سبب وارد شدن صاحبموصوف برای انفصال مقدمه سرحد
ثابت نمودن دوستی و اخلاص فیمابین هر دو سرکار میسور و این نیازکیش که در آن رفاهیت
رعایای طرفین مضمر است بحصول انجامید باعث مسرت افزای خاطر نیاز مانتر کردید فیضرسان من
قبل ازین سردار صاحبان ذیشان در وقت تقرر صلح داشتی فیمابین شیو سلطان و سرکار کمپنی انگریز
بهادر و سرحد ملک کورگ مقرر کرده و نقشه نزد صاحبان کمیشن ملیوار رسانیده و بسیار
سفارشها بانهمه مقدمه نوشته بودند بطریق سند حاضر بحضور صاحب موصوف گذارش نموده ام
و نقشه مذکور از جانب ملیوار آمده حاضرست اینهمه کیفیت بتفصیل تمام بخدمت اشفق
مکرم از تقریر صاحب موصوف ظاهر خواهد گردید و نیز مرقوم قلم شفقت رقم بود نواب مستطاب
معلی الالقاب اشرف الاشراف کورنر جنرل صاحب بهادر بمرتبه اتم میخواهند که آن مشفق و سرکار راجه
میسور هر دو بیگانگت و یک جهتی با یکدیگر تمام همیشه خواهد ماند در بصورت این نیازکیش غرازنیاه
و پرورشی سرکار فیضمدار سوای ازدوستی دوستان صادق الاطوار جز بکار دیگر در دل این ارادت
منزل نیست آنهم بر ضمیر خورشید نظیر فیضرسان نیازمندان نجوبی تمام نقش پذیر بوده باشد و این
دوستدار بهمه وجوه تابع کمپنی سرکار انگریز بهادر و فرمان بردار نواب معلی الالقاب اشرف الاشراف
کورنر جنرل بهادر ست و در هر امری و کاری که مرضی مبارک سرکار فیضمدار و اشفق مکرم است
دران دلدهی مخلص است بس مکتوب مذکور پنل صاحب بدست راجه صاحب داده و بعد ازان

مهاراجه معزالیه این نفع که شما بچه مقدمه تشریف آورده اند هر دو با کیفیت یک کاغذ نوشته بدهند فرمودند
پیل صاحب موصوف بدستور یک فرا... نوشته دادند است ... از مدت مدید قضیه سرحد
فیمابین راجه میسور و انگلیس قدر که موجب ضرر هر دو سرکار باشد واقع بست مانع فواید و قاطع نزاعت
زوائد شده باعث مخالفت و ناخوشی جان و بین گردد که با وجود هر دو سرکار علاقه کمپنی دوالا قدر
... و متضاد یکدیگر اند مناسب نیست و ندارد چون انفصال قضیه مذکور از روی چک بندی و نصب
نمایندن سنگ مواد اتحاد که فیما... سرکار باشد صورت پذیر خواهد شد سبب نزول این مخلص برای
همین مقدمه بست انفصال نمودن چکبندی مذکور اینجانب از جمله ضرور دانسته متقبل میگردد که از
چند وجوهات سرکار راجه میسور زمین را از کوه ... تا کرنگ سدا بوزست در ورثه خود میسازد
چنانچه بروزنامچه خویش دلایل کهنه می آرند تفصیل فرد علحده ترقیم بست بملاحظه ... مفهوم خدمت
خواهد شد لیکن برای دلیل سوالف مدنظر نمودن اینجانب را چندان ... نیست که صدق
و کذب دلایل منظور بسبب مرور سنون و شهور عوارضات مفهوم نمیگردد و تا سال از سنون سوالف
مقرر باید کرد که دران سال هر زمین تکراریه بکدام یکی از هر دو طرف قابض و متصرف بودند
و بهمان قبض و تصرف تمسک گرفته سرحد مقرر باید ساخت سال اولا مناسب جهت انفصال
اینمقدمه منظور نظر نمی اید مگر سالی سنه یکهزار و هفتصد و نود و دو عیسوی که نوا... رد کارنا
والس صاحب بهادر از دست حکومت و ریاست ... سلطان بهادر مرحوم اخراج ملک کورک نمود
و قول و قرار نامه بسته اند و نیز اراده راجه صاحب میسور در تزاید و توافر زمین خود نیست بلکه چکبندی
نصب سرحد با الغرض از انکه سرحد متراضی و متناهره شده اینده قضیه و منافقه حروی و کلی مرتفع
خواهد گردید و یقین سوریا نید که نظر راجه صاحب معزالیه بر بناء دوستی و ... یداشته
از اضی تکراریه را با الرضاء ... تمام واگذاشت خواهند نمود و نیز بر قبول اینجانب ... ق

دارد که طریقه یکانگی و یکجهتی فیمابین سرکار دین صورت پذیرفته باید نمود و جهت حصول این محبت و داد
بدون ارادهٔ راجه صاحب موصوف از بجانب امرالیق سب بعرضه ظهور نخواهد رسید چنانچه بر
ضمیر منیر علک مدبر منقطع خواهد شد خصوصاً مزاج مبارک نواب مستطاب معلی القاب اشرف الاشراف
مارکوبه ولزلی صاحب کورنر جنرل بهادر معروف برمقدمه دوستی سرکار دین ست بس جناب صاحب
موصوف بکتوب صدر و معه فرد یاد داشت تفصیل وار که اهل میسور نقد کرده بودند بهمه
[illegible] همینکه از قدیم الایام سرحد علک کورک تا دهنه [illegible] سداپور و بیرون [illegible]
[illegible] کورک نبود چنانچه قبل از [illegible] متصل خندق مذکور لقه پرگنه
بست و هفت قریه جنس کوتهٔ هوبلی بعاقل شاه جاگیر بود چون حیدر علیخان مرحوم در سال
وجی سمچهر کورک تسخیر کرد و اباجی راجه را عمل انجا داد و ندران آوان نیز سرحد کورک همان خندق
سداپور بود و قریه مذکور در علاقه پرگنه بنس بود و در سال شصت سمچهر که حیدر علیخان در میسور
انتقال کرد و اتی نایک هنگامه آراسته ملک کورک بتصرف خود آورد و قریات مذکور را
تاخت و تاراج کرده نقش داد و رعایای انجا متفرق و قریات ویران و بیچراغ گشتند باردوم در
[illegible] سمچهر شهر سلطان بکورک رفته اتی نایک را مقتول کرده و تهانه سرکار قایم کرده و عامل
[illegible] در کورک مقرر ساختند در [illegible] هم سرحد کورک همان خندق سداپور بود و جاگیر
[illegible] ناد [illegible] ف نموده بعامل پرگنه [illegible] کردند که قریات مذکور را آباد سازد لاکن از بیانات
[illegible] رعایا قریات آباد نشد و در کیلک [illegible] ویر راجندر صاحب که در قلعه پرگنه بنس بود مدت
[illegible] بود و صف بیم بودن تهانه سرکار در قلعه مرکره مردم کورک را بحوصله [illegible] کرد و اینده
[illegible] در اختیار خود آوردند تهانه مرکره هم چنان قایم بود در ایامی که نایر [illegible] ریاده الس صاحب
[illegible] بکلور تشریف آورده در ان ایام شهر سلطان مردم تهانه را طلب داشتند و لاد و صاحب

نج و محنت افزودند و چندی از آن در غیابت کرده آمده بود از پرو تابت رسیده و اخر الامر اجازت شد و رفتند
درین هنگام در فصل دویم سال هم ملک و قلعجات کورک در تحت حکم ما در آمد و بندوبست آن
حاطر خواه نمود شد بعد ازان سردار اعایشان را برات شلر صاحب از بندر تلچری کپتان برولف صاحب
موسیاگاردیلیز برای گرفتن در پناه دوستی سرکار خود طلبیدن ما را تلچری روانه نمودند و بهمراه همون
کپتان صاحب رسید. فرموده صاحبان انجنر را برای دیدن راه سرحد کورک که لشکر منبعی ازان راه
بجانب پاتن رفتن بود روانه نمودند غرض این هر سه سردار ان زیشان بر کنل نوحر برآمده ماندند
بران تا بر ما اطلاع یافته ازان سردار صاحبان موصوف ملاقات حاصل کردم در انوقت کپتان صاحب
صاحب موصوف دست رسته گفتند که احال شما به بندر تلچری که قرارگاه سرکار عظمت اقتدار کمپنی انگلیز بهادر
است بیایند شما را در دوستی سرکار قبول کرده در اثبات دوستی و اخلاص فیمابین شما و سرکار ما
تا باقی دور مهر و ماه که دران عهد و شرط تفاوت و تجاوز نباشد و قرارنامه برضامندی و خوشنودی از
شود مهر خدا باد سخط و مهر نوشته یکی ازان در سرکار کمپنی علاقه تلچری داشتند و دیگر یکی ازان حوالت شما نموده
روانه کرده آید این کار ماست و کار این هر دو انجنر صاحبان زیشان آنست که راه رفتن لشکر منبعی بجانب
سرزمین پاتن تا سرحد کورک شما رفته و در جای بلند استاده صلح بر پاتن و بهت پور را از دور پاتن
دیده دریافته الهم حقیقت درقید قلم آورده و نیز از انجا مراجعت کرده راه رفتن لشکر مذکور اندرون ملک
کورک شما دیده دریافته و کیفیت آن نوشته از کتل بهل فرود شده بتلچری خواهند آمد پس درین صورت انجنر صاحبان
مذکور را روانه کردن است گفتند و بموجب فرمایش کپتان صاحبان موصوف ما هم همراه ان انجنر صاحبان موصوف
مردمان را داده بطرف سرحد کوه سدیشر روانه کرده ما و بیر راجندر و بیر و کپتان صاحب موصوف باتفاق بلدیکر
ملک کورک برآمده در سال سادهارن سیجدهم ماه اسوینچه داخل بندر تلچری شدیم و انجنر صاحبان موصوف با لای
کوه سدیشر برآمده و سه خیمه بران کوه افراخته هر چیکه دیدن و نوشتن بود بحسب مرضی خود دیده و نوشته از انجا مراجعت

جمیع اطراف بیک طبیعت درست مصلحت الجرا ایلت صاحب تشریف اورده اطراف ملک رسیده
نقشه سرحد ملک کورک نوشته همراه خود برده در سرکار منبع رسانیده اند و نقل آن چند ایده
اگر چنین و فساد سرحد مذکوره پیش آید برای انفصال آن نیز کمیشن مقرر دارند و کمیشن صاحب
[illegible] که از هشت سال بطریق دوستی قبول آورده بودیم اینهم قبول نموده در تقدیم سرحد
[illegible] قیهای مهربانی که نوشته اند بسیل سند حاضر است و این هشت سال فیمابین صلح و آشتی کار
[illegible] انگریز بهادر و سرکار شیو سلطان در گذشت و بعد از ان هشت سال نواب مستطاب اشرف [illegible] اشتراک اردو
[illegible] جنرال بارکویس ولزلیصاحب بهادر بنگاله وقتیکه بنابر بندوبست ممالک محروسه هند تشریف اورده
[illegible] صادر فرمودند و مضمونش این است که شیو سلطان را در استقرار و استحکام اساس صلح و آشتی
بحال و [illegible] سررشته آن چندان خوشی نیست و سلطانموصوف دشمن قوی شماره بردی سرکشی است
[illegible] احتیاط باخود واجب است ملک ضرور لهذا انجام مواد نگارشی می یابد مردمان جمعیت خود را
[illegible] والات حرب مستعد و مهیا دارند و بخبرداری تمام نبندوبست سرحد خود نمایند بعرصه قریب شهامت
[illegible] عالیمرتبت کپتان ولش و بنصاحب بهادر را بر عهده وکالت مقرر نموده نزد آن اعتضاد دولت
[illegible] گریده آید و هم سردار عالی اقتدار جنرل استوارتشه صاحب بهادر معه فوج منبع بر دستور سابق [illegible] آمده
و بکتب فرمایش جنرلصاحب ممدوح و کپتان ولیصاحب موصوف نزد آن مهربان ست هرچه ظاهر خواهد
کرد بموجب آن بعمل آرند و بر آنکه سعی و تردد [illegible] اعتضاد شده نست بجا آرند من بعد
جنرل استوارتشه صاحب بهادر بوکیل صاحب موصوف [illegible] رسودند که در سرحد راجه صاحب سرانجام موجبال
[illegible] بابت تسخیر قلعه سرینگ پتن تیار کردن ست بنابران کپتان بجان لسین صاحب مقرر کرده شده ست
[illegible] بهمکی بشمول [illegible] بر سند مردمان تیاری آن و سرانجام مطلوبه هرچه باشد از راجه صاحب بگیرند و برای
وکیل صاحب موصوف ایما کردند بموجب چهار صد جوان را دادم و جان لسین صاحب جوان مذکور را

همراه خود فرقه ریزه کوه سرحد سدیشر بکوه ... سرانجام موجال ... یکنانیده بودند و هر یوز باشی ... سدیشر سوار شده از دوربین دیده ... این سرکار مینوشته بودند پس از ... سردار صاحب ... دلس تعریف صاحب بهادر ... نیز یغی کمانیان را بنابر درست وصاف نموده ... که زیر کنل ... است تا سرحد کوه سدیشر بلکه افزود یک برتاب تیر که سابق ما آن راه ... بودم از راه درست وصاف ناکاشته برای روانه کردن ما ضرب اتواب کلان ... کوه سدیشر تیار کنانیده بر سر کوه ... افزود یک برتاب تیر پیش کوه سدیشر تیار کنانیده بر سر کوه ... دو نیم ماه در انجا مانده از دوربین دیده و کیفیت های فواید سرکار مینوشته بودند و کپتان جاوا ... صاحب موصوف سرانجام تیار کامورجال که ذمه انصاب بود ... صاحب موصوف ... روانه توپ کلان لشکر شنیده و برای درجواب دادن آن هر دو صاحبان بران کوه سدیشر تشریف ... بودند برای خدمت گذاری صاحبان موصوف مردمان ... کوه که متصل سرحد کوه سدیشر است تاکید کرده بودم و مردمان مذکور فرمان برداری صاحبان موصوف بجمیع وجوه بجا آورده اند من بعد بجناب ... نواب صاحب بنگاله جنرل استوارت صاحب بهادر مشفق مکرم تمامی فوج مبنی راهراه خود کرفته از ... بکل تشریف آوردند و از دولت ملاقات جنرل صاحب ممدوح بهره یاب شدیم جنرل صاحب موصوف ... که ما قبل در وقت رابرت ابرکرمبی صاحب بهادر خیرخواهی و جانفشانی بر سرکار کمپنی انکریز بهادر ... کرشمار نموده اند از زبانی سردار صاحبان ذیشان شنیده بخوبی تمام ذهن نشین خاطر مانده است ... از همان قسم امیدوار شان میداریم و هر جکه تردد و سعی بسپل سرکار شان که در ... وقت کردنی است ... برابنمغ قبول نمودم و بجا آوردن ایمای وکیل صاحب موصوف هر جکه خدمت از دست ما ... ادا کردم که پیش ... روز از آمدن جنرل استوارت صاحب ممدوح کرنل منتر جو ... صاحب ... و جنی صاحب بهادر برآمده معه دو پلتن در سرحد زیر کوه سدیشر فرود شده بودند صاحبان موصوف

انچنگه خدمت از مانکرنته بیرون رفتند و بعده جنرل صاحب ممدوح بر کنل ہکل چہار دنیج مقام کرده مالی
لشکر را همراه گرفته بیرون دوازده زکات از سد اپر برامده و از جای کردی کوتا کوه سد نیسر بازار
دلشکر فرود آورده بودند و بعد چند روز تیپو سلطان خود معه فوج گران بر بر بالش آمده فرود شد
دران وقت ما و کپتان ونس ما و صاحب مہربان وغیره سرداران از لشکر بیرون آمده بالای
کوه سد نیسر برآمده با جنرل تمام در خیمه مکریف ه جمع نشسته بودیم واز دور بالین نظر تیپو سلطان
مید یدیم دفعتًا دوازده کہری روز برآمده بود و تخمیناً یک خیمه لشکر تیپو سلطان استاده شد تا
سه چهار ساعت خیمهاراست شدند و مردمان اہل فوج قریب پنجده هزار می بودند فرود شدند و وکیل
صاحب موصوف وغیره سرداران همه خیمهای تیپو سلطان را از نظر خود دیدند و اپ با لشکر کلان
درآمده این کیفیت از چشم خود دیده بودیم پیش جنرل استوارت صاحب موصوف ظاهر کردیم و بروز
دیدیم تیپو سلطان موصوف معه تمامی فوج همراه خود درآمده و بسر حد خود نشسته خود کوه بالا نرفته
بتاریخ غره ماه بهال کن سال کالا یوکتی مسیحی مطابق سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری انروز سر حد
ما درآمده برای مقابله نمودن و جنگ شروع کردن از پلتنهای منتر جور صاحب و میجر وجنی صاحب
وغیره اما تلی صاحب بهادر که در سر حد ملک کورگ ما مستعد تمام حاضر بودند حکم نمود چنانچه قریب
سه پاس روز برآمده بود فیمابین افواجها طرفین جنگ میکردید بعد از جنرل استوارت صاحب موصوف
دو پلتن سوجر شنج معه سردار کرنل دنلاپ صاحب بهادر و میجر باریس صاحب بهادر همراه خود
گرفته و برای رسانیدن کمک تشریف آوردند و ما هم بموجب ایای وکیل صاحب مہربان موصوف
در خدمت گذاری بهمون جای در جنگ حاضر بودیم که نصف هشت کہری وقت گذشته بود جنرل
استوارت صاحب ممدوح فرمودند این تمامی تکری فوج لکاری منتر جور صاحب را همراه برده نزد
لشکر کلان رفته فرود آوردن ست باید که شما در مردمان شما در سر حد چوکی داشته خبردار باشید

پارسن صاحب کوزن یک کشته گردید ماه [illegible]

مذکور روز یکشنبه بر جنگل چیکن کرده ماطرح شکار انداخته و دران شکار کوزن چهده و سانبر بست خورد

یک بزدشتیخ دوجاموش صحرای یک جمله چهل و دو رس در افتادند و دران از دست راجه صاحب

یک سانبر کشته گردید ماه مذکور روز دوشنبه پارسن صاحب رخصت گرفته روانه گردیدند

و بهمون روز بر جنگل کتل سدرو مذکور طرح شکار انداخته و دران شکار کوزن ده و سانبر بست

دشت و خوک و یک بزدشتیخ و یک شیر یک جمله چهل و [illegible] در افتاده مذکور از ان جمله رسه کرده دردشت

کس پور فیلبان بسیار جمع شده اند مهاراجه مع اطلاع یافته باین تقریب حکم فرمودند که فیل جانور کلان است

که بهر دشت بیرا میشود و انفعا گاه اگر اندرون بنجر گاه در آید بران فیل تفنگ نباید انداخت عرض بهمون رود در وقت

شام مردمان که از جنگل مذکور گوشت شکار بر دشته آورده بهمون جنگل بعزود گاه می آمدند و فیلبان دفعتاً

در آمده و عقب مردمان گوشت او رکرده و دران یک کس را از پا مالیده بکشت و بعد اطلاع این نسبت

مهاراجه منوا گرچه حکم در باب تنبیه فیلبان فرموده بودند لاکن بسبب اینکه مردمان آمدورفت

ضایع نشوند صلاح ندانسته یکبار حکم برابمعنی فرمودند که تمامی مردمان اهل شکار مستعد گردیده هیچ بر فیلبان

که در جنگل کس پور اند پورفته خلوه نمایند ماه مذکور روز سه شنبه خود بدولت با جمعیت مردمان

اهل شکار از فرودگاه برآمده اطراف جنگل مذکور خلوه کنانیده پانزده کهری روز برآمده بود تفنگ اندازی بر فیلبان

مذکور کردند و بعوصه سه ساعت بست و شش فیل کوه پیکر و جانوش صحرای بست و سه خوک جهار سانبر

و سیزده کوزن و شش بزدشتیخ یک جمله هفتاد و سه در افتادند و دران از دست خاص یک فیل دنتل مست

که در بلندی هشت دست کرا آدمی راکشته بود و نیز یک فیل خورد و جانوش دو و سانبر یک کشته شدند و از دست

راجه صاحب بموجب فیل یک سانبر یک کشته گردید ماه مذکور روز چهارشنبه در جنگل اول کال طرح

شکار انداخته و دران شکار کوزن چهارده و سانبر بست بزدشتیخ دو جانوش صحرای شش جمله چهل و دو رس

صوبا نگفته است صحیح دربر دروازه قلعه کهر پهره عبدالنبی دربانوچی استاده بود مدتی از زبان او
کیفیت آنچه کهر صوبا نمک حرام تاکید کرده بود بعرض رسانیده و مدتی بعد از پنجایت بالتماس و همون گفت
که این صوبا نمک حرام آمد که سه دیر با و پیاده گان را اندرون قلعه آورد و شمشیر کشته دوباره خواهد کرد
گفت صحیح و غیر از این سخنان ناسازگفته نمک حرام ما بسیار است غرض از ان دوسه سخن چیده
نوشته شد بس اما گفتی پهره نامی کهر صوبا انچنانکه نویسانیده بود کیفیت آن این است هر دو در شب
گذشت کذیه نوبت زده بود هر دو هم بر پهره استاده بودیم دران وقت مناوه دوپای اندرون آمده که در مرا
سنه شیشه عرق زهر و یک کلاس پیچیده در پارچه و دیگر یک کلاس خالی این هر دو پهره برداشته اندرون
رفته و در وقت کوفتن ساعت نهم و آن شیشه کلاس پیچیده در پارچه آورده در پهره هشت و کلاس خالی
هم نیاورد کیفیتکه شب پیش نویسانیده بود همین است مادیا دیوان در کچهری گفت حالا بر مردم
اغراضی شده است اینده وقتیکه فرصت دست دهد خواهم فهمید و کرنک صوبا گفت آدویه
دانگر حکیم فرنگی چیست از ایشان آدویه بنا یه گرفت و از حکیم کنگا و دیگر از حکیم نجا بهر نوع دوا
بهمرا رج داده باید گشت و پس ما را با دیوا ماجی را نی شادی کرده داده یا دوست پسر نا باید داد و
مادیا بر عهده دیوان کچهری قایم باید بود و بسیاری ملک از دست دیوا یا ماجی را نی بطریق جاگیر نویسانیده باید داد
نام منزل اینکه اهل پهره دروازه بیرون محل ایجید در پنجایت ظاهر کرد کیفیت آن همین است در وقت شب
زده گذشته زده بود ما هم بر پهره استاده بودیم سدی رکیان خوجه آمد ما را از پهره دروازه بیرون برده
خود برده و نزد دروازه اندرون محل باستانیده ما را گفت بغیر از حکم خداوند نعمت اگر یکی طفل را
اندرون بگذاری ترا از جان کشته زیر و زبر خواهم کرد بعد از یک شخص آمده گفت که دیوان را می طلبد و در انوقت
دیوان اندرون دروازه که ما استاده بودم در آمده طرف بنگاخاص و یا بکدام طرف رفت معلوم نیست
و سه یکه آمده دیوان را طلبید نام و شباهت او نیز هم معلوم نیست پس از ان دیوان بر یکه قیه

۲۰
۲
۴۰ و

تذکرۃ البلاد والحکام

تالیف

میر حسین علی کرمانی

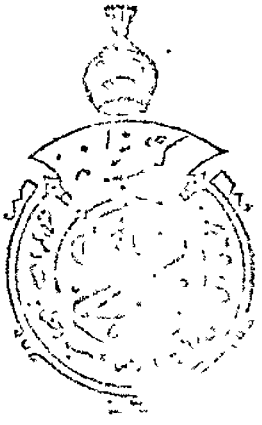

Acc. No. 85

کلمتی آبار بالا گهات که تحقیق احوال آن بلاد از تاریخ فرشته و تاریخ افاغنه و غیره مندرج نگشته
گاهه در آنجا بر شته تفصیل صورت کلدستکی در هم تا متر صدلا اخبار را بمطالعه آن تفریح و تصریح کلا
درست دهد الحمد لله والمنه الی این معنی از حسن صورت اتفاق بجلوه ظهور در آمد و این کتاب بلا که شیرازه
دفتر متفرق اخبار بلاد و حکام و مجموعه افراد اوضاع کافه انام است به تذکرة البلاد والحکام موسوم و
بر چند اوراق مختوم ساختم بالله التوفیق والیه المستعان اوراق اول در کیفیت بنای
بنوکنده و بیجنگر عرف آنرا گندی فی الواقع آنجا آنکه پیش از هفصد سال کوه بنوکنده خراب افتاده بیجنگر
از آبادی بلاد و مسکن شیر و خرس بعضی سنا سیاسی و جوگیان هنود گاه گاه بآن سمت آمد و رفت میلا شتند
جنوبی این کوه بلا فاصله کوهی و در طرف کوه غار است اکثر جوگیان ریاضت کش در طرف غار سکونت می ورزیدند و
طرف آن کوه تا شش هفت فرسنگ جنگل سخت و سلسله کوهها و کریوه ها و نشیب و فراز زمین بسیار است
القصه در آنوقت از طرف کهستانی شمالی که عبارت از کوه سیاه باشد پرستندهٔ بت بنیر کریاشکتی و دیر
نامی مع برادر خود که چکشکتی و دیر نام داشت والده آنطرف شده کوه مذکور را مسکن خود ساخته بودند از جنس آنها نام
پرستش خود پسندیده و سکونت گاه خود مقرر ساخت و بریاضت و جوگ یعنی حبس دم مشغول گردید و چکشکتی
و دیر زنی هم جنس و همسر او بود همراه والده داشت و از و پسری بوجود آمد به بهلا شیو و دیر موسوم بعد روزی
بهلا شیو بخدمت آقدر بزرگوار بغیر کریاشکتی و دیر التماس نمود که هوس ریاست و آرزوی سرداری و نام آوری
برادر خلاف پدر
میدارم در بین جهانمرا اجازت فرمائید و ملک و مال مرا باید بسر او بلای ریاضش از جمله کوهها همین کوه پسندیده از دور معالله

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

تسخیر قلاع اقالیم فصاحت فصحا و مفتاح قفل کنجینهٔ بلاغت بلغا سپاس بیقیاس شایان هستی است که
بی دستیاری تدابیر مدبر بیک حکم غالب که عبارت از دو حرف مختصر باشد محفل ارض و سما را از قنادیل
شمس و قمر و چراغان ثوابت و سیار که نقوش صور علمیهٔ او آلایش دلهٔ که الی الآن هیچ عاقل ذی شعور و حکمای فرازست
بنحو غیر از اعتراف حیرت و قصور لعلک یالاسرار ایلهٔ و مناقصت علایشت الحق جائی سر حشبهٔ عقل و حکمت و
منبع معرفت و فضیلت کماهی حلقت اعنی سالار انبیا و رسل سر دفتر دیباچهٔ عرفان جزو کل محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و اصحابه و اهل بیته وسلم که منشور لولاك لما خلقت الافلاك بنام نامیش
مسطور است در فرمان وما ارسلناك الا رحمة للعالمین باسم والاشرف مصدور بدو
ما عرفناك حق معرفتك بتبجه عجز نه پندلاشت پس دیگر بشر عجز مشرب که بهیچ معانی متصف
باشد چه طاقت زبان ثنای حمد و ثنا خصوصاً این در سن خلق دبستان هیچ شناسی فاطانی که موسوم
بمیر حسین علی ولد سید عبد القادر کرمانی است کجا یارای آن دارد حرفی از دفاتر ستایش بی همتایش بصفحهٔ ظهور و انکار
یا لفظی از کتب نعوت مالک ملک لاحدیت بقرطاس تبیان در آرد اما بعد بر دانایان خرد انتما و مورخان
جهان نما پوشیده نماند که از مدت امتداد بهار جوشش طلب منجر باستهٔ بودم تا از ذکر امرا و لاجهای خطهٔ

کوه مذکور در غار ساکنست و رزید وقوع این واقعه از روی تواریخ نبود در سنه پنجصد و سی هجری بود و برادر
قبل ازین با شش مذکور شد از برادر کلان جدا شد ایشان رویه از کوه مذکور روانه گشت و دیرها معمور
و در و بالاثر ف بند مستحکم احداث نمود و کوه دیرها خانها تعمیر کرده آباد ساخت و خود همو نجا در ریاضت
اوقات بسر می برد و پیشتر در پناه عمود بزرگوار ریاضت می کشید جمع ساخته از کنار جوی تنک بهند لاتا بالا گهاٹ
در اکثر جنگل ها معمورها آباد کرده بضبط و ربط خلق پروری و دلجوئی میکرد چند سال انتقال
کرد باشکتی و دیر عقریب رسید با سعد کواستد بلیغ و بزور علم جادو بر آسیا سنگ نشسته بهر ملاقات برادر
رو نمود و برادر بر انیمعنی وقوف یافته بقوت علم تسخیرات بر شیر مردم در سوار شده استقبال کرده شرف ملاقات
و مواصلت برادر حاصل ساخت پس هر دو برادر بشوق تمام و اشتیاق مالا کلام مشرف اندوز گشته چندی بمکالمات نفسانی
و مطایبات جسمانی اشتغال داشتند بلکه نظر بر باشکتی و دیر از برادر رخصت وداع کرده در جای خود رسید بهر گاه
حیات مستعار خود بنفس چند دید در غار همانکوه عصای سحر نما و پارچه لباس از خاک سرخ رنگین کرده بود مع دیگر اشیا
که ماخوذ داشت مدفون نموده خود اندوشی در خزید و دهانه غار را سنگ و گچ بند کنانید اگرچه نام کوه مذکور بعد تحصیل و
تعمیر قلعه و معمور شکتی گری نهاده بود لیکن بزبان حال جمیع ساکنه کوه باهم چسپید شده است ازین سبب بهنوکنده
مشهور گردید که در اصطلاح جنو لفظ بهنو بهم چسپیده را گویند و کنده کوه را میگویند پس برادر نامزده اشم
یعنی سدا شیو و دیر متاهل شده بهت و نه سال زیاده گذرانید و اکثر جا آباد نموده باجل طبیعی در گذشت پسرش
ملک ارجن و دیر نام رئیس گنج ملک گردید و او از بهنو کنده تا جوی کاویری پایانگهاٹ بتصرف خود در آورده

وسنگ تراشان را طلبیده بنای حصار سنگی انداخت و نهر الله مرد و زن را بفراهمی سامان تعمیر بغیر سنگ و گل
آهک جمع کرد چنانچه او در علم جادو و شعبده بازی مهارت تمام و کمال حاصل مرد و زن را تاکید می نمود همه بر حسب
تاکید شر از زن باشد یا مرد پیش خود بقدر یکوجب بلند توده ریگ جمع کرده مستعد می نشستند تا او باز روز
از پرستش خود فراغت یافته چوبدست گرفته میرسید و چیزی خوانده از چوب بر توده های مذکوره میزد و می گفت
هر قدر که محنت کرده اید همانقدر محنتانه خود بگیرید پس هر کس مزدوری لایق کسب و محنت خود می یافت یعنی
ریگ توده بعد جستن ریزهای زر و نقره همه آنها می شد اگر زن جامله بار کش باشد حصه جنینش هم علیحده
او می شد غرض همین طور بردوام کرد که بایکدیگر چسپیده شده است یکزیر یک تا دامن کوه سه دیوار سنگی شید و
بر کوه وسط که از دو کوه چپ و راست پست و وسعتی دارد دو تا لاو و دو چشمه بر آورد و بر بالای سکونت حاکم آنجا
عمارات بنا ساخت و گرد عمارات قطعه زمین هموار کرده مزروعه نمود و یک شاه بر کت تنبول هم تیار ساخت چنین
حصار کوه تمام کشیده شد عزم بنای قلعه پائین کرده از زیر دامن کوه شمالی حصار سنگی مع برج و باره و خندق
و پر کوته و فصیل تا طرف کوه جنوبی در کشید و سه دروازه یکی جانب شمال دیگر بطرف مشرق سوم در دامن
کوه جنوبی مقرر کرد و بعضی مردم گفته اند که وقت کندن پایه دیوار شمالی پائین قلعه متصل دروازه دیر قدیم
مع بت سنگی که در اندرون زمین پنهان شده بود برآمد پس آن دیر را از سر نو تعمیر کرده پرستشگاه سنگنار آنجا نمود
بعد تیاری قلعه معمور آباد ساخت از بعضی تاریخ اتمام معلوم شد که در سیزده سال و چند ماه حصار بندی قلعه کوهی
و پائین درست گردید و بسیار مردم را نوکر ساخت برادر زاده را بر مسند پدر نشانید و خود همه بجا بر قلعه

چنانچه کوهی شرقی و انبارهای متعلقه بالا محل واقعست در عهد ریاستش محصور و بنام ملک ارجن گذ مسمی
و معمور انگوه که جنوب رویه بفاصله یک پرتاب تیر است از چندره نام داشت و آبادی کلان بوده حال بوچندر مشهور
و داخل جاگیر اول کنده است و همدرین ایام بر کوه چندرگری حصار کشیده شد غرض او بیست و دو سال بامر جگ
پرداخته مرد چهل او لاد او لاد نبوده کار پردازانش رام چندر دیوان نام همیشه زاده اش را بر مسند ریاست نشانده انتظام
ملک حسب الخواه خود می نمودند همدرین ایام ورد یارکن پسر برهمن از طرف شمال جمنا بملک بهدرا و اله در برهمپا دیوی
که از سنه چهار هزار سال در آنجا بر پاست گشته به پرستش مشغول شد و او محض مفلس بوده هیچ سرمایه از اسباب
دنیوی موجود نداشت لهذا همه وقت ملتجی بآن بت بوده همیشه بدعا افلاس سرمایه اشک حسرت از خزانه چشمان
خود میریخت درین آرزو روزی از غیب اشارتی یافت که ترا بزمان حال دولت و مال نخواهد رسید چندی بعد انتقال
از ین جهان روحت باز بقالب دیگر نقل کند انگاه جاه و حشمت بسیار خواهد شد پس او از طلب دنیاداری سر پا پا بگشت
بل آرزو دید ارزن و فرزند هم از دل متمنی گذاشت و زنار و کاکل بریده لباس جوگیان پوشید و مذهب
اختیار نمود و از خیال خام خود طاقت دلاده چنین مذکور حاضر و متصف شده گفت اکنون که از مذهب و ملت سابق
برگشتی کجا باید بقالب دیگر منتقل گشت عهد حیات بسر رسیده آنچه خواهی و آرزوست چیست بگوئی
او جواب داد بس کن از دنیا بیزارم زیرا که از خود ترک گذاشته ام چونکه جسم نیافتم الحال نخواهم از و
برم او گفت کار کنان قضا و قدر را اجرای هر کار بر وقتی مقرر ساخته اند آنوقت بوقت نفاذ حکم قضا رسیده هر چه
خواهی بخواه من واسطه ظهور مراد و انجاح حاجت شده ام و ترا بمرتبه اعلی رسانم او باز گفت اگر همچنین باشد

چنانچه کوهی شرقی و انبارهای متعلقه بالا محل واقعست در عهد ریاستش مخصوص و بنام ملک ارجن گذشت مسمی
و معمور انگوه که جنوب رویه بفاصله یک پرتاب تیر است از چندره نام داشت و آبادی کلان بود حال بوجه چندر مشهور
و داخل جاگیر اول کنده است و همدرین ایام بر کوه چندرگری حصار کشیده شد غرض او پست و دوسال با مرگ جگ
پرداخته مرد چهل و اولاد او بنوبت کار پردازان نشن رام چندر دیوان نام همشیره زاده اش را بر مسند ریاست نشانده انتظام
ملک حسب دلخواه خود می نمودند همدرین ایام ودیارن پسر برهمن از طرف شمال آمده در بهیلواره و اطراف دیوی
که از سنه چهار هزار سال در آنجا بر پاست کشته به پرستش مشغول شد و او محض مفلس بود و هیچ سرمایه از اسباب
دنیوی موجود نداشت لهذا همه وقت ملتجی آن بت می بود همیشه بدعا افلاس سرمایه اشک حسرت از خزانه چشمان
خود میریخت درین آرزو روز از نظر بت اشارتی یافت که ترا بزمان حال دولت و مال نخواهد رسید چندی بعد انتقال
از ین جهان روحت بازبقالب دیگر نقل کند آنگاه چاه و چشم همت خواهد شد پس او از طلب دنیاداری سر باز زده گوشه
بل آرزوی دید ارزن و فرزند هم از دل متمنی گذاشت و زنار و کاکل بریده لباس جوگیان پوشید و مذهب شان
اختیار نمود و از خیال خام خود دست کشید در ملک حسین بت مذکور حاضر و ملتفت شده گفت اکنون که از مذهب و ملت سابق
برگشتی کجا یافت بقالب دیگر منتقل گشت عهد ما تو رسیده آنچه خواهی آنچه خواهی و آرزو بت چیست بگوئی
او جواب داد بس کن از دنیا بیزارم زیرا که از خود ترک کرده ام چونکه هستم نیافتم الحال آنچه یابم از و چه متمتع
برم او گفت کار کنان قضا و قدر اجرای هر کار بر وقتی مقرر ساخته اند اکنون وقت نفاذ حکم قضا رسیده هر چه
خواهی بخواه من واسطه ظهور مراد و انجاح حاجت شده ام و ترا بمرتبه اعلی رسانم او باز گفت اگر همچنین باشد

خوج کشی کرده بر تمام ملک مسلط گردید و ویروپاچی رایل را اسیر کرده خود بتنیسق آنجا پرداخت و در عهد سردار اکبر
مقرر بود اول بیرنگر عرف آنرا گندی دوم پنوکنده سیوم چندرگری کوه جنوبی کوه ترپتی چهارگروهیست و قلعه کوهی دارد
و بعضی گفته اند که دارالبقا سیوم قلعه راجی ویلور که در عهد پراوتر رایل راجه پنوکنده جگپتی بهوپت رای حاکم
شلنکرم و تکده اساسش بنا کرده دارالمقر خود ساخته باز دیار آبادی نهمه ملک بپرداخت مقرر بود چند اوقات سه
سال حکومت کرده در گذشت پسرش هریهر رایل نام سنه ۱۱۷۰ کرده هنگامه ضبط و ربط خود کرده ساخت و او پنوکنده
را دارالحکومت خود قرار داده بود و در اکثر اوقات آنجا زمان از ولایت تولانگ و ایرلغ و کاشمیر و کاشغر و کابل و قندهار
و لاهور سوداگران با تحایف آنممالک مثل شال و کمخاب و اطلس و مشکنافها و نرگش و کمان و اشتر کابلی و قندهاری
و اسپان عراقی و ترکی و الوان نفایس فراوان میشد چنانچه ارباب دولت و ریاست آنجا خریدی چنین اجناس نفیس ضرور بود لازم
است لهذا طرف مغرب کوه مذکور بفاصله خرد سنگ معمور احداث کرده ترکلاپتن نام نهاده بود سوداگران و تاجران
همونجا اقامت ورزند رایل کار پردازان خود را مع مبلغ خطیر در آنجا فرستاده اجناس و اسباب آنجا خریده
میطلبید و در همونزمان بر قاصه خاصه که بهوکم ثانی نام داشت بحکم رایل بیرفت قلعه پیش دروازه جنوبی تالابی احداث
نمود چنانکه خندق قلعه جنوبی از دامن کوه تا برج کنج قلعه که فتح برج نام دارد همین تالاب و بهوگ سمندرش نام
نهاده بود و بر کوه جنوبی پائین قلعه که بفاصله یک تیر تا تیر واقع شده و بر قله آنکوه غاری و پیش آنغار سقف سنگی دو صحن
خانه احداث شده است و جنگلی بغیر مرشد قوم لنگایت سنیاسی جوگی نامی در آنغار سکونت میداشت و مت بغیر صنم
پرستش او شرقی پائین قلعه بر تپه یک تیر زیر دامن کوه بود و او بقوت استه لاج بر پیر گ درخت موز نشسته

در روبست ملک کرناتک بالا کهات و پائین کهات بتصرف خود آورد و اکثر مکانات در عهد تسلط او واحد آشیانه اژدها و حیوانات
هر کس بحرفت سپاه گری و رعیتی یا مویلوه غیر از قوم هنود بهیچ بسلمان و اهل کتاب نواخت نمود غرض رایل مذکور پائین
درست تا بیست و چهار سال ملک گیری و جهانبانی کرده در گذشت پسر شش پسر بزرگ او تر رایل مسند پدر را گرم ساخته
رئیس ملک شد بعد چندی بدریافت احوال رعایا و آبادی و ویرانی ممالک طرف جنوب دار الحکومت خود کوس رحیل
نواخت رفته رفته بطرف کچلی پنم یعنی الکه کورک که بر اکثر کریوه های آن نوع زن و مرد وحشی صفت و دیو سیرت
و فیل تن توطن گزیده بود رسیده بمشاهده عجایبات آنسر زمین و نرهکم اشجار صندل و دار چینی فواکه نادرات
و اشکال غرایب و نشیب و فراز زمین و طلاوت و نضارت آنجا و اشگفته به پسندیده بر کوهی منبع جوی کاویری
دیری بنا ساخت و قلعه زمین دوزی از گل و سنگ در وسط جنگل سخت که تا قیام سطور در کتابخانه جهدیری نجه که
بچشم خود معاینه کرده بود مفصل از احوال آن برنگاشته است تعمیر کرده مسمی کرد نام نهاد و ملنا نامی یکی از خادمان خود را
بحکومت آن آلکه عجیب و بهر رام کهود وحشی سیرتان آنجا مقرر ساخته مراجعت نمود و نامبرده بدانائی تمام آن
صحرا سیان را رام خود کرده بخوشگوئی و زرریزی اطراف آن جنگل آباد کرد آنید پس از انقضای زمان گذشت جانگاه گذاشت
آلقوم نالکه گشت و رایل مذکور تا بیست و پنج سال ریاست کرده از این جهان فانی انتقال نمود پس از انقضای پسرش در پاچی رایل
نام اگرچه بر مسند پدر متمکن گشته بود اما ضبط و نسق و ربط و بست خاطر خواه از و بظهور نه پیوست ازین سبب که در سال دوم
ریاستش سر یزنگ رایل جهتری حاکم کندنول که نامبرده یکی از اولاد و شیر راج حاکم شهر سیدر بود و پدرش بهیما رایل
جهتری بکندنول آمده لشکر کثیر جمع ساخته ریاست میکرد و بعد فوتش سر یزنگ رایل مذکور بر آنجا شده بود در آنوقت

بطرف آسمان نگاه کرده متبسم شدند بمجرد آنکه زبان ابر رحمت بر زبان مذکور پدیدار شده مثل قطرات باران
بر شاخ و برگ شکر باریدن گرفت هنود از معاینهٔ این حال یکبار متحیر و متعجب شته بخوردن شکر مشغول شدند و از
خیالات فاسده درگذشته طبقها از شکر پر کرده پیش پای بتها و کنیف بازگفتند و دوری نیز بمشاهدهٔ شکر و استماع علامات
کرامات آنحضرت دلشکفته شد تفکر بکار بیان تحیر فرو برد بعد چند روز ها کاوصنم آنمست را ذبح کرده گوشت بخرج فقرا در
آورده او سنخولف و پوستش را که شبیه بگاو هست هجوها کرده بزیل مستعانی شدند که در دین اهل اسلام ذمی میباشد
و در پرستش گاو سکونت ورزیده جا را پلید تر کرده اند علاوه بر این رفتن گاو و صنم خانه رفتن و سخ ساخته خوردن او بغضب تمام
و در پرستش گاو سکونت ورزیده جا را پلید تر کرده اند علاوه بر این رفتن گاو و صنم خانه رفتن و سخ ساخته خوردن او بغضب تمام
فرمان طلب که تا بولایت گاو آنرا دوچار مقدس سازند بقتل در آرید و دیگران را از قلمرو ما اخراج کنید چنین اشتهار بلوای عام رسید
و زبان بدشنام کشادند آنحضرت بحکمت دینداری ایشان را از دشنام منع کرده فرمودند ما فقرا از دنیا آزاد و دعاگوی
هر اهل دول ایم و دلها نخراشیده قریب یکماه است که کسی از شما خبر ما نگرفت آفرین بر صنم شما رلاش گاو خوف بلا ما دلها
آوردیم اگر لاش گاو شما باشد بعد اشته ببرید و ایشان بسیار در پیش آورده گاو را خوردند پس آنحضرت فرمودند
عصای مبارک در دست گرفته با سنخولف و پوست گاو که بتناسب یکدیگر ترتیب داده بودند عصا را زنده گشته بانگ
بلند برجولاست و رهنمای شد سه روز هم چوکی بمشاهدهٔ این کرامات آنحضرت یکساعت مقرر کرده بعد امتحان بسیار آخر منجر بر
قرار یافت که در جوال آهنگ بکطرف آنحضرت و یکطرف خود نشسته در تالاب بهوک سمندر ذکر شان بالا گذاشت غوطه
باید خورد هر کس زنده برآید او قایم مقام باشد آنحضرت با قبال انیعنی بپوا خندند و روز دیگر بموجب قرار مطلب آنحضرت
و آن کافر بدبخت در جوال آهنگ دوخته شده در تالاب غوطه خوردند چند متوصلان بعد نه روز جوال کشیده دیدند که چوکی

باشند از مطالع کتاب بدیع المعانی که الاقم سطور پیش ازین بسلک اتمام برکاشته اتمعلوم گشند غرض بعد
آنحضرت هر قصبه یکی بنام پرم پلی و دیگر تلکور که محاصل هر دو قصبه یکهزار و یکصد و هشت تاهون رایلی کمپنی هون
سه روپیه و چهار آنه مشخص مقرر بود بخرج تیلچراغ و گل و خوشبوی مرقد مبارک آنحضرت باکرات بطور جاگیر سرفراز
و تا زیست خود هر شب پنجشنبه نشان بغیر غسل کرده گوسفند مضحی منون سه بار بر قصد کشته بخانه میرفت و بتعین
منوال بیست و نه سال باین ضبط و ربط کامرانی کرده در آنی گندی در گذشت تا پسرش رام چندر رایل
نام زیب بخش مسند پدر گشته ملک و لشکر را زیر انقیاد خود در کشید و در عهد دولتش بادشاه شهید یعنی
محمد تغلقشاه کجراتی بعزم زیارت مرقد مبارک آنحضرت با چند خواص و جلودار عازم آنطرف شده بود و
مذکور در وقوعش را حمل بر تخریب بلاد خود کرده مستعد جنگ گردید شاه یوسف قتال برادرزاده جناب تقدس
مآب که بسجاده نشین یوسف نامزد را بر عزمش واقف کرده خاطر جمع ساخته و بادشاه شرقی تا کنار دریای شور در عهد شاه آباد
معمور کردید چندر رایل مذکور بیست و هشت سال فرمان روائی کرده بعمر طبیعی گذشت و هر چندر رایل نام
پسرش مسند آرا گردید و همدرانایام که سنه هفصد و پنجاه و شش هجری بود حضرت سید محمد حسینی بنده نواز گیسو دراز
رونق بخش کلبرگه شریف گشتند و بیمن افضال آنها برگزیده قادر ذوالجلال حسن کانگو که اول سلاطین بهمنیه بود
بپایه شاهی فایز گردید عالمی را تحریر کرده که احوالش در تاریخ فرشته و تاریخ کجرات معلوم خواهد شد غرض تا شصت
هفتاد سال یکه بعد یکدیگر از جهتری مسند آرای حکومت میشدند و اکثر اینها کارملک را نیز داد رسی
بکار پردازان خود سپرده بریاضت و پرستش مشغول میشدند و همدرانایام سلاطین بهمنیه یعنی مجاهد شاه بهمنی و

کارکنان لایق و کفایت شعار و عالم نواز فرستاده آبادی جا و تعمیر قلعهٔ مهکنا نید اگرچه لشکر کثیر فراهم کرده عزم استیصال
دولت و حشمت سلاطین دکن در سنهٔ [illegible] لا بسال دهم مرض سکته در گذشت بعد فوتش نر سمبر ایل نام پسرش زیب بخش
و سادهٔ جاه و جلال بر کرسی دولت و رونق و رواج مملکت ترقی کرد اکثر قلعجات پائین گهات و بلدهای عظیم شرقی دارالحکومتش مثل
صوبهٔ نیلور و وگل و دیر سنگار کنده و کنده پلی و سیکاکول و برخی از طرف جنوبی و الگنی آنی گندی مثل رتن گری و
گندرپی و غیره تعمیر و آباد کرد یدلایل مذکور اگرچه نیکنیت و رعیت پرور و لشکر نواز بود لا بعدم اولاد نشونش تمام دا شت و
بارزوی اطفال هر دم طفلان اشک لا بگریبان و طفل خسرو پرویز بعد فراوان دعا و نذری بخدا و التجا بر ابهان خدا است
منجمے از روی تقویم دریافته تاکید کرد اگر در فلان ساعت و فلان وقت اشنان کرده بعد چنین پرستن زن خوش همبستر شوی اغلب که
خدای جهان آفرین پسرے اقبالمند و قوی بازو عطا خواهد فرمود چند اوازنیمزده جان تاب نیافته مترصد آن ساعت بوقت در
پسر همچنان که راه سبب گفته بود اشنان کرده از عهده پرستش برآمده رفته بحجره خواب گاه شتافت زوجه اش در آلایش خود نماند
بهاری دستی بسط خواب در حجره آمده حاضر بود از و همبستر شد آنلا حمل ماند بعد فراغت زنش نیز در همو ساعت بر بستر استراحت
رسیده از قضا هم اتفاق مبارکت افتاد غرض هر دو از نین پسر لیز لائیدند پسر اول ساعت مذکور بکشن لایل و دوم بویر نر سمبر ایل
مسمی گشتند لایل از نیمعنی چند عمر در شگفته در پرورش آن نونهالان حدیقهٔ دولت و اقبال سرسبز و شگوفه و ثمر و آثار بهجت
و جلالت و علامت دانائی و جرات در کشن لایل زیاده دیده بسیار دوست میداشت زوجش لا از انمعنی خار در چشم خلیده
و در ایذا لایش میکوشید بلکه در کشتنش فرصت وقت مے جست و بیاوری طالع پسر اول روز بروز جاه و اقبال در تزاید بود
و سلاطین بهمنیه و غیره به نزاع فیمابین سلامیان در لاند او قابا و بناه میرسیدند و مدعا طلب میشدند بار حال موافق معمول سابق

احمد شاه بهمنی ترقی کرده قلعهٔ آسیر و جنیر را گرفت و دیوگیر عرف دولت آباد و شهر بیدر را تصرف خود آورده کامرانی
می کردند و اینها از تاب شمشیر اسلامیان خایف و خاسر بوجوه اوقات خود بآئین مقرر بردند که دولتشان از صدمات
عساکر سلاطین محفوظ ماند الحاصل چون نوبت سلطنت آنجا بهریتاب راویل نام که نبیرهٔ چهارم هری چند راویل متوفی میشد
رسید او دستور جد و اباء خود گذشت و آبادانیش لشکر و آلات حرب و ضرب و فیلان جنگی همت گماشت و بسا کس از راجپوت و
اهل اسلام فراهم ساخت و همه کس از راویلان آنجا بدرگاه آنحضرت فلک رتبت یعنی حضرت سید بابا فخر الدین زرزری و علاء و غیره
سال بسال میفرستاند بعد چندی سلطان احمد بهمنی لشکر کشی نموده لشکر راویل را که بمقابله او روانه کرده بود شکست داده شهر
بیدر را دار السلطنت خود قرار داده و بارها بین جهتریان و بهمنیان کارزارها واقع شد فی الجمله راویل مذکور هفده سال
ملک داری کرده دوازده سال از پسر ساجب شوکت بنوبکار پردازانش دیو راویل نام بمشیرهٔ راده اش راویل
برسند راجگی جلوس کنانیده تنظیم و تنسیق ملک و لشکر بر رای صواب نمایش گذاشتند بعد چندی از دهلی امیر صابت بدر از
پیشگاه خلافت همایون بادشاه دهلی باتفاق و همنوائی سلاطین گجرات و بهمنیه تا آنگندی رسیده لشکر کشیر چنان
راغارت ساخته پیشکش شایان گرفت و از راه آشتی معاودت نمود پس از انقضای چند گاه بوجه بعد انقضای چهار سال بابو
محمدی زردوزی مصحوب امیری که وکیل سلاطین دکن بود بآنگندی رسیده راجهٔ آنجا مقدم او را مغتنم شمرده استقبالش کرده
بعزت و وقار تمام با پوشش های آورده و شکر مقرر بوجه بلا عذر میرساند همه ساله دستور راویل مذکور چهل و دو سال کامرانی کرده
بمرض مهلک در گذشت و پسر بهدر راویل نام پسرش بجایش نشست صدر پدر گردیده بقاعدهٔ جد و پدر خود راه مصالحت از سلاطین
زور الاحتشام مرعی میداشت اکثر بلاد جنوبی و شیرتی آنگندی آباد کنانیده بلکه در تمامی کرناٹک بالا کهاٹ و پائین گهاٹ

شاه بن حسین نظام شاه بن برهان نظام شاه بن ملک احمد بحری نظام شاه جنیری و علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه
بن اسمعیل محمد عادل شاه بن یوسف عادل شاه بیجاپوری بحرص و هوای ملک و مال دنیا نایرهٔ جدال و قتال مشتعل بود
از دست لشکریان نظام شاهی هزیمت یافته بقصبهٔ لکوکهار رو بسیم راجه بهوجه خود طلبید و او شکست اهل اسلام را فوز
عظیم و استحکام بنیان دولت خود انگاشته با فوج گران در تاخت و حوالی احمد انکر و جنیر آتش غارت برافروخته تمامهٔ آنسر زمین
و رعایا و برایا را خراب و تالاج و باخاک سیاه برابر ساخت بعد منطفی آتش فتنه و فساد بزلال آشتی باو فرو نشانند غنیمت
لک دیار و متاع گذرانیده علی عادل شاه شهریار معاودت نمود در سنه مذکور صبت برادر اعلی او که در لاهور بود بهوش
جایش را خالی یافته جمعی را از فتنه انگیزان با خود متفق ساخت چند قلعه و تعلقات بیجنگر را از روی تغلب تصرف نموده
بود بر لاجه چنبر فتنه عظمی در اطراف خود حادث و آثار سربلندی و هزیمت در اعلام خود ظاهر دید عزم زوال او
اقبال خود مشاهده نمود متحیر و متفکر تر گردیده رسولان را بتحف نصایح و مواعظ نصیحت بلاد لاهور فرستاده خاطر جوی
و دلداری نمود چونکه سپاه و حشم بسیار گرد او شان جمع شده بود و چند قلعه مستحکم نیز در تصرف خود داشتند برادر
را در کوشش رضا جانداده پیشتر از پیشتر با در میدان مخالفت فشرد لاجه چنبر دید که اکثر لاجها و قلعه داران مملکت
خود با او شان موافقت کرده اکثر سردار و سپاه نیز با نها گرویده اند بمشورت و تجویز بعضی ارکان دولت خود وکیلی را
بخدمت ابراهیم قطب شاه گولکنده روانه کرده التماس مدد نمود و بدستور از علی عادل شاه بیجاپوری استمداد نمود
تا هر دو پادشاه ذی جاه استدعای کومک او را مغتنم انگاشته سوار و پیاده و سامان و سد غلات حسب خواهش او روانه
ساختند بعد رسیدن افواج سلاطین مذکور تمکین بسری لاجه تمانو نور خان و تجلی خان که سرلشکر او بودند با فوج بسیار

از دیگر بهم رسانی البته قیمتش خواهم رسانید از نیمعنی وکیل وهمراهیان غضب آلوده کشته بجنگ برخاستند اخراز
لشکریان انبوه کثیر راجپوت مغلوب کشته راه خویش گرفتند واو تعاقب شان کرده اکثر بلاد شمالی والیالی دارالحکومت
تاجوری بدابتصرف خود درآورد همه راجهاو زمیندارانش گردن طاعت بر خط فرمانش نهادند وامراء بهمنیه نیز مطیع و منقاد
ترکشتند پس جلد بسلطنت و فرمان روائیش در اکناف دکن شایع شده هر کس چه از قوم هنود و چه از اهل اسلام
اندازگشتن تاج و خراج میرسانید تا آنکه او بر عنوان اقبال روز افزون و غرور مکنت و ثروت برفزود چنانچه
سه چهار لک سوار و پیاده و سه هزار فیل جنگی زیر لوای حکومت خود فراهم کرده بسر کوبی مخالف تا بیست و پنجسال
کامرانی کرده بازار سلطان بقول بعضی بمرض استسقا در گذشت چند اولاد سوای دختر و شوهرش پسر قایم مقام
نبود لهذا اعیان و ارکان دولتش اچهوت راج برادر حقیقیش را بر حسب وصیت صاحب خویش و بیگانه بر مسند راجگی
جلوس نمایند او بر حسب قاعده پدر و برادر نظم و نسق ملک و لشکر مرعی داشت در اثنای زمان قاسم خان بر ملک سرشور شر
برداشته بعزم ملک گیری لشکر کثیر جمع کرده پا از حد دایره خود بیرون نهاد تا هر چهار باده مرقومه الصدر با عساکر بی
خود بجنبش درآمده اولاد نواح کوهپیر بقتل درآوردند وملک تواابع شهر بیده را بایکدیگر تقسیم کردند در بعضی
اچهوت راج که مرقوم ترقی جاه و حشمتش بر ناصیه اوزیب نگارش نیافته بود در سال دوم جهانگیری پدر را در گذشته
یافته راجه در الاکرشن راج متوفی بر مسند راجه چیتریان متمکن گشته ملک و لشکر را بدلجوئی و دلجوئی بخایش
نواخت و در اکثر قلعجات و مکانات مستحکم برادران خود را مامور کرده بود بکرکنم راج گویند راجا که از برادران او بود در زادهوی
بود و اکثر راجه و الا کین را تا مین تغیر و تبدیل و معزول و منصوب ساخت بعد چندی در حینیکه فیما بین قضی نظام